



منتخب آثار در باره ی
اتحادیه های کارگری

لنین

منتخب آثار لنین دربارهٔ اتحادیه های کارگری

فهرست مطالب			
صفحه	نام اثر	صفحه	نام اثر
۹۳	در بریتانیا	۲	مقدمه
۹۴	در آمریکا	۱۲	پیش نویس و توضیح برنامه ای برای حزب سوسیال دموکرات
۹۵	جنبش کارگری بریتانیا در ۱۹۱۲	۲۹	پیش نویس قطعنامه راجع به مبارزه اقتصادی برای کنگره ح.ک.س.د.ر.
۹۶	تجربه می آموزد	۲۹	از «کنگره ینا حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان»
۹۸	در بریتانیا (نتایج غم انگیز فرصت طلبی)	۳۱	به س.ل. گوسف - از لنین به ملت
۹۹	درسهای اعتصاب بلژیک	۳۴	از «اعتصاب سیاسی و جنگ خیابانی در مسکو»
۱۰۰	تعطیلات برای کارگران	۳۶	یادداشت بر مقاله آقای بوریف - «درباره جنبش اتحادیه کارگری و وظایف سوسیال دموکراسی»
۱۰۲	مقایسه نتایج اعتصابات در ۱۹۱۲ با اعتصابات پیشین	۳۷	اعتصاب سیاسی سراسری روسیه
۱۰۳	در استرالیا	۳۹	قطعنامه کمیته اجرائی شورای نمایندگان کارگران سن پترزبورگ
۱۰۵	نبرد روز اول ماه مه به وسیله پرولتاریای انقلابی	۴۱	حزب سوسیالیست و انقلابیگری غیرحزبی
۱۱۱	جنگ طبقاتی در دابلین	۴۶	یک پلاتفرم تاکتیکی به منظور ایجاد کنگره وحدت ح.ک.س.د.ر.
۱۱۴	کار در مجامع قانونی	۴۷	از «پیش نویس قطعنامه کنگره پنجم ح.ک.س.د.ر.»
۱۱۵	از «مواد مورد مناقشه در داخل گروه سوسیال دموکرات دوما»	۴۸	سازمانهای کارگری غیرحزبی و جریان آنارکو سندیکالیستی در بین پرولتاریا
۱۱۶	نارودنیک ها و انحلال طلبان در جنبش اتحادیه کارگری	۵۰	طرح قطعنامه درباره مسئله شرکت در انتخابات سومین دوما دولتی
۱۲۰	اشکال جنبش طبقه کارگر	۵۲	از «کنگره سوسیالیستی بین المللی در اشتوتگارت»
۱۲۴	وظایف ما	۵۳	مقدمه بر مجموعه «دوازده سال»
۱۲۶	آنچه که نباید از جنبش کارگری آلمان تقلید کرد	۶۷	دیباجه بر رساله ووینف (الف. و. لوناچارسکی)
۱۲۹	از «گزارش کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر. به کنگره بروکسل»	۷۳	بی طرفی سندیکاها
۱۳۰	از «کارل مارکس»	۸۱	کارگران انگلیسی و آلمانی برای صلح تظاهرات می کنند
۱۳۲	از «امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم»	۸۴	از «میتینگ دفتر بین المللی سوسیالیست»
۱۳۸	از «سخنرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵»	۸۶	از قطعنامه ششمین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در پراگ
۱۴۱	قطعنامه درباره اقداماتی برای مقابله کردن با بی نظمی اقتصادی	۸۸	طرز برخورد حزب با لایحه بیمه دولتی کارگران
۱۴۳	نیاز به یک اتحادیه کارگران کشاورزی در روسیه	۹۰	در سوئیس
		۹۲	از «کنگره سوسیالیستی ایتالیا»

ترجمه قسمت اعظم این مقالات، از متن انگلیسی کتابی بنام Lenin on trade unions از انتشارات پروگرس مسکو (۱۹۷۴) است. قسمت دیگر از مقالات این مجموعه از کلیات آثار لنین انتخاب و ترجمه شده است. ماخذ هر مقاله در آن مقاله ذکر شده است. سعی شده است که ترجمه این مقالات تا حد امکان با متن انگلیسی تطبیق داده شود. اگر هنوز هم اینجا و آنجا اشکالاتی به چشم می خورد امیدواریم که در چاپهای بعدی و با انتقادات و تذکرات خوانندگان برطرف شود.

مه ۱۹۷۸

توضیح برای تجدید انتشار :

متن حاضر شامل اصلاحاتی در متن اولیه کتاب که به صورت چاپی در ایران منتشر شده بود است. همانطور که در مقدمه چاپ نخست توضیح داده شده، مترجمان قصد داشته‌اند در چاپهای بعدی کیفیت ترجمه را ارتقاء دهند که گویا فرصتی برای اینکار پیدا نکرده‌اند. سعی شد که با مراجعه به متن انگلیسی آثار لنین تا حد امکان اشتباهات موجود در ترجمه اولیه برطرف شوند ولی متن کتاب حاضر نیز مسلماً نمی‌تواند خالی از اشتباه باشد. تلاش بر آن است که با همکاری خوانندگان اشتباهات باقی مانده در ترجمه نیز رفع شوند و مهم‌تر از آن اینکه درسهایی که از مطالب این کتاب گرفته می‌شوند به میان کارگران برده شده و به افزایش آگاهی طبقاتی ایشان کمک کنند.

در پایان از زحمات رفیق ف. فرخی که علیرغم داشتن مشغله فراوان به تصحیح ترجمه این کتاب کمک کردند و مسئول سایت کمونیستهای انقلابی که در تدارک انتشار این کتاب نقش داشتند تشکر می‌کنم.

ف. گ.

مرداد ماه ۱۳۸۹

پیش نویس و توضیح برنامه ای برای حزب سوسیال دمکرات

مجموعه آثار، جلد دو، ص ۹۳-۱۲۱ نوشته شده در زندان در ۱۸۹۵-۹۶؛ لنین
تایپ نسخه قدیمی فارسی؛ دوستی از ایران
تهیه و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی
تصحیح و تکمیل ترجمه؛ ف. فرخی

پیش نویس برنامه

(الف)

- ۱- کارخانجات بزرگ با سرعتی فزاینده در روسیه گسترش می یابند، پیشه وران و دهقانان جزء را خانه خراب می کنند و آنها را به کارگران فاقد مالکیت بدل می نمایند، و مردم بیشتر و بیشتری را به شهرها، کارخانه‌ها، دهکده‌ها و شهرک های صنعتی می رانند.
- ۲- این رشد سرمایه داری نشانگر رشد عظیم ثروت و تجمل در بین مشتی کارخانه دار، تاجر و زمیندار، و رشد باز هم سریعتر فقر و ستم کشی کارگران است. بهبود تولید و ماشین آلاتی که در کارخانه‌های بزرگ مرسوم شده است، در حالیکه افزایش بازدهی کار اجتماعی را مهیا می کنند، در خدمت تقویت قدرت سرمایه داران بر علیه کارگران و افزایش بیکاری و همراه با آن تشدید موقعیت بی دفاع کارگران هستند.
- ۳- اما کارخانه‌های بزرگ، در حالیکه اوج تحت ستم قرار دادن کارگران توسط سرمایه را در خود حمل میکنند، طبقه خصوصی از کارگران را بوجود می آورند که قادرند علیه سرمایه مبارزه کنند، زیرا که همین شرایط زندگی شان تمام بندهای اتصال آنها را با تولید کوچک شان از بین می برد، و با متحد کردن کارگران از طریق کار مشترکشان و انتقال آنها از کارخانه‌ای به کارخانه دیگر، همه توده‌های مردم کارکن را به هم پیوند می دهد. کارگران مبارزه‌ای را علیه سرمایه داران آغاز کرده‌اند، و انگیزه شدیدی برای وحدت در بین آنها ظاهر شده است. از طغیانهای منزوی کارگران، مبارزه طبقه کارگر روسیه در حال روئیدن است.
- ۴- این مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار، مبارزه ایست علیه تمام طبقاتی که از کار دیگران زندگی می کنند، و علیه کل استثمار. این تنها می تواند با افتادن کل قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر خاتمه یابد. انتقال همه زمینها، ابزارها، کارخانه‌ها، ماشینها و معادن به تمام جامعه برای سازمان دادن تولید سوسیالیستی، که تحت آن، آنچه که به وسیله کارگران تولید می شود و تمام پیشرفتهایی که در تولید حاصل شده است، باید نفعش به خود توده کارگر برسد.
- ۵- جنبش طبقه کارگر روسیه، بر طبق خصوصیت و اهدافش، بخشی از جنبش بین المللی (سوسیال دمکراتیک) طبقه کارگر تمام کشورهاست.
- ۶- مانع اصلی در راه مبارزه طبقه کارگر روسیه برای آزادسازی خود، حکومت کاملاً استبدادی و مقامات غیرمسئول آن است. این حکومت با قرار دادن خود بر پایه امتیازات زمینداران و سرمایه داران، و مخدوم منافع آنها بودن، هر گونه حق طبقات پائین تر را انکار می کند، و بدین وسیله مانع جنبش کارگری شده و پیشرفت تمام مردم را کند می کند. به این علت است که مبارزه طبقه کارگر روسیه برای آزادسازی خود، ضرورتاً موجب برپا شدن مبارزه علیه قدرت مطلق حکومت استبدادی می شود.

(ب)

- ۱- حزب سوسیال دمکرات روسیه اعلام می دارد که هدفش کمک به این مبارزه طبقه کارگر روسیه از طریق رشد آگاهی طبقاتی کارگران، ترفیع سازمانیابی آنها و نشان دادن هدفها و مقاصد مبارزه به آنها، میباشد.
- ۲- مبارزه طبقه کارگر برای آزادسازی خود یک مبارزه سیاسی است، و اولین هدف آن حصول رهایی سیاسی است.
- ۳- بدین سبب است که حزب سوسیال دمکرات روسیه، بدون جدا کردن خود از جنبش طبقه کارگر، از هر جنبش اجتماعی که علیه قدرت مطلق حکومت استبدادی، علیه طبقه اشراف زمیندار، و علیه تمام آثار رعیتی و نظام رسته‌های اجتماعی، که مانع رقابت آزاد است، پشتیبانی خواهد کرد.
- ۴- از طرف دیگر، حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه علیه تمام تلاشها در جهت تشویق طبقات کارکن به قیمومیت حکومت مطلقه و مقامات آن و علیه همه تلاشها در جهت کاند کردن رشد سرمایه داری، و در نتیجه رشد طبقه کارگر، اعلام جنگ می دهد.
- ۵- آزادسازی کارگران باید بدست خود طبقه کارگر انجام شود.
- ۶- آنچه که مردم روسیه بدان نیاز دارند، کمک حکومت مطلقه و مقامات آن نیست، بلکه آزادی از ستم آن است.

(پ)

- حزب سوسیال دمکرات روسیه با قرار دادن نقطه شروع کار خود بر این نظریات، اول و مقدم بر همه خواهان آن است که:
- ۱- یک زمسکی سوبور [Zemsky Sobor] که از نمایندگان تمام شهروندان تشکیل شده باشد، برای تدوین یک قانون اساسی فراخوانده شود.
 - ۲- حق رأی همگانی و مستقیم برای تمام شهروندان روسیه که به سن ۲۱ سالگی رسیده باشند، بدون در نظر گرفتن مذهب و ملیت.
 - ۳- آزادی اجتماع و تشکیلات، و حق اعتصاب.
 - ۴- آزادی مطبوعات.
 - ۵- لغو امتیازات اجتماعی و برابری کامل تمام شهروندان در برابر قانون.
 - ۶- آزادی مذهب و برابری تمام ملیتها. انتقال ثبت تولد، ازدواج و مرگ به مأمورین مستقل، یعنی مستقل از پلیس.
 - ۷- هر شهروند حق آنرا داشته باشد که هر مقام رسمی را تحت تعقیب قانونی قرار دهد، بدون آنکه مجبور باشد که به مافوق او شکایت کند.
 - ۸- لغو گذرنامه‌ها، آزادی کامل نقل مکان و اقامت.
 - ۹- آزادی شغل و حرفه و لغو اصناف.

(ت)

- حزب سوسیال دمکرات روسیه برای کارگران خواسته‌های زیر را دارد:
- ۱- تأسیس دادگاههای صنعتی با قضات انتخابی از طرف سرمایه داران و کارگران به تعداد مساوی در تمام صنایع.
 - ۲- محدودیت قانونی ساعات کار به هشت ساعت.

- ۳- ممنوعیت قانونی کار شبانه و کار نوبتی. ممنوعیت کار کودکان کمتر از ۱۵ سال.
- ۴- تصویب قانونی تعطیلات ملی.
- ۵- بکارگیری قوانین مربوط به کارخانه و بازرسی کارخانه‌ها در تمام صنایع سراسر روسیه، و کارخانه‌های دولتی، و همچنین پیشه‌ورانی که در خانه کار می‌کنند.
- ۶- هیئت بازرسان کارخانه باید مستقل باشد و نه وابسته به وزارت دارائی. اعضای دادگاههای صنعتی باید از حقوق مساوی با هیئت بازرسان کارخانه، برای تضمین رعایت قوانین کارخانه، برخوردار باشند.
- ۷- ممنوع کردن مطلق سیستم پرداخت جنسی در همه جا.
- ۸- نظارت نمایندگان انتخابی کارگران بر برقراری نرخهای مناسب، استرداد کالاها، هزینه قرامتهای انباشت شده و محله‌های کارگر نشین متعلق به کارخانه. یک قانون که تمام کسریها از مزد کارگران، به هر دلیل که باشد (جریمه، استرداد و غیره)، نباید بیشتر از مجموع ۱۰ کوپک از هر روبل در کل باشد.
- ۹- قانونی که کارفرما را مسئول صدمات وارده به کارگران کند. کارفرما باید مجبور باشد ثابت کند که کارگر مقصر بوده است.
- ۱۰- قانونی که کارفرمایان را مسئول تأمین مدارس و تهیه کمکهای پزشکی برای کارگران کند.

(ث)

- برای دهقانان، حزب سوسیال دمکرات روسیه خواهان:
- ۱- لغو پرداختها برای آزادی زمین از گرو و غرامت به دهقانان برای پرداختهایی که انجام گرفته‌اند. برگرداندن پرداختهای اضافه‌ای که به خزانه داری شده است به دهقانان.
 - ۲- برگرداندن زمینهای جدا شده در ۱۸۶۱ به دهقانان.
 - ۳- برابری کامل مالیات بندی بر زمینهای دهقانی و زمینهای ملاکان.
 - ۴- لغو مسئولیت اشتراکی و تمام قوانینی که دهقانان را از اینکه آنگونه که میخواهند با زمینشان بکنند، منع میکنند.

توضیح برنامه

برنامه به سه بخش عمده تقسیم شده است. بخش اول تمام اصولی را که بخشهای دیگر تعقیب می‌کنند مطرح می‌نماید. این بخش موقعیتی را که طبقه کارگر در جامعه معاصر دارد، معنی و ارزش مبارزه آنان علیه کارفرمایان و وضع سیاسی طبقه کارگر را در روسیه، نشان می‌دهد. بخش دوم **هدف حزب** را مطرح می‌کند، و رابطه حزب با سایر گرایشهای سیاسی در روسیه را نشان می‌دهد. این بخش به این مسئله می‌پردازد که فعالیت حزب و تمام کارگرانی که دارای آگاهی طبقاتی هستند، طرز برخورد آنها با منافع و کشمکش سایر طبقات در جامعه روسیه، چگونه باید باشد.

بخش سوم شامل خواستههای عملی حزب است. این بخش به سه قسمت تقسیم شده است. قسمت اول مشتمل است بر خواستههایی برای اصلاحات در سطح کشوری. قسمت دوم خواستهها و برنامه طبقه کارگر را بیان می‌کند. قسمت سوم شامل خواستههایی به نفع دهقانان است. توضیحاتی مقدماتی از قسمتها، قبل از پرداختن به بخش عملی برنامه در زیر داده شده‌است.

(الف) ۱- برنامه در ابتدا به رشد سریع کارخانه‌های بزرگ در روسیه می‌پردازد، زیرا این مهم‌ترین موضوع در روسیه امروز است که تمام شرایط کهن زندگی در روسیه را کاملاً تغییر می‌دهد، بخصوص شرایط زندگی طبقه کارگر را. در شرایط کهن، عملاً قسمت عمده ثروت کشور به وسیله مالکین کوچک تولید می‌شد، که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. مردم زندگی بدون تحرکی را در دهات می‌گذراندند. بخش اعظم تولید آنها یا برای مصرف خودشان بود، یا برای بازار کوچک دهات همسایه که تماس کمی با بازارهای اطراف خود داشتند. این مالکین کوچک برای زمیندارانی کار می‌کردند که آنها را و می‌داشتند تا عمدتاً برای مصرف ایشان تولید کنند. محصولات محلی برای آماده کردن به پیشه‌وران محلی داده می‌شد، که آنها نیز یا در ده زندگی می‌کردند و یا برای بدست آوردن کار در نواحی اطراف رفت و آمد می‌کردند.

اما پس از آنکه دهقانان آزاد شدند، این شرایط زندگی توده مردم در معرض تغییر کامل قرار گرفت: نظام پیشه‌وران خرد شروع به جایگزین شدن توسط کارخانه‌های بزرگی، که با سرعتی فوق‌العاده رشد می‌کردند، کرد. آنها [کارخانه‌ها]، جای مالکان کوچک را گرفته و آنها را تبدیل به کارگران مزدبگیر نمودند، و صدها و هزاران کارگر را مجبور کردند که با یکدیگر کار کنند و مقادیر عظیمی کالا تولید نمایند که در سراسر روسیه به فروش می‌رسند.

آزادی دهقانان، بیحرکتی مردم را از بین برد و دهقانان را در شرایطی قرار داد که دیگر نمی‌توانستند از قطعه زمینهایی که در تصرف آنها باقی مانده بود امرار معاش کنند. توده‌های مردم خانه‌های خود را در جستجوی معاش ترک کردند و راه کارخانه‌ها یا ساختمان راه آهن‌هایی که گوشه‌های مختلف روسیه را به هم متصل می‌کرد و محصول کارخانه‌ها را به اکناف می‌بردند، پیش گرفتند. توده‌هایی از مردم به مشاغل در شهرها روی آوردند، و به ساختن کارخانه و ابنیه تجاری، رساندن سوخت به کارخانه‌ها، یا آماده کردن مواد خام برای آنها، پرداختند. سرانجام بسیاری از مردم در خانه‌های خود برای تجار و صاحبان کارخانه‌ها که نمی‌توانستند مؤسسات خود را با سرعت کافی توسعه دهند، به کار پرداختند. تغییراتی از این قبیل نیز در کشاورزی روی داد. زمینداران شروع به تولید غلات برای فروش کردند، و کشتکاران بزرگ از میان دهقانان و تجار پا به صحنه گذاردند، و فروش غله به مقدار صدها میلیون پود* به خارج شروع شد. تولید نیاز به کارگر مزدور داشت، و صدها هزار و میلیون‌ها دهقان قطعات زمینهای کوچک خود را رها کردند، و به کار کارگری منظم یا روزانه برای اربابان جدید که در کار تولید غله برای فروش بودند، پرداختند. اکنون این تغییر در روش زندگی قدیم است، که به وسیله برنامه توضیح داده می‌شود، که می‌گوید، کارخانه‌ها، پیشه‌وران خرد و دهقانان را ورشکست می‌کنند و آنها را به کارگران مزدبگیر تبدیل می‌کنند. جای تولید به مقیاس کوچک را در همه جا تولید به مقیاس بزرگ می‌گیرد، و در این تولید به مقیاس بزرگ، توده‌های کارگر تنها مزدبگیرانی اند اجیر شده به وسیله سرمایه دار، که دارای سرمایه عظیمی است، کارگاههای عظیم برپا می‌دارد، مقادیر هنگفتی از مواد را خریداری می‌کند و جیبهای خود را از سود این تولید در مقیاس بزرگ که به وسیله کارگران مجتمع تولید می‌شود، پر می‌کند. تولید، سرمایه دارانه شده است و فشاری بی‌رحمانه و ستمگرانه بر تمام مالکین کوچک وارد می‌کند و زندگی بی‌حرکت آنها را در روستاها نابود می‌کند. و آنها را مجبور می‌سازد به عنوان کارگران ساده از یک سر مملکت به سر دیگر آن سفر کنند و نیروی کار خود را به سرمایه بفروشند. بخش افزاینده‌ای از جمعیت برای همیشه از حومه شهر و از کشاورزی جدا شده، و در شهرها، کارخانه‌ها و

* سنگ روسی برابر با ۳۶ پوند، تقریباً ۱۶,۵ کیلو.

روستاهای صنعتی متمرکز گشته و تشکیل طبقه ویژه فاقد مالکیتی از مردم را میدهند، طبقه ای از کارگران پرولتر مزدبگیر که تنها از طریق فروش نیروی کارشان زندگی میکنند. اینها تغییرات عظیمی هستند که با پیدایش کارخانه‌های بزرگ در زندگی کشور روی می دهند - تولید در مقیاس کوچک به وسیله تولید در مقیاس بزرگ جانشین میشود، مالکین کوچک تبدیل به کارگران مزدبگیر می شوند. این تغییر برای کل مردم کارکن چه معنی ای می دهد، و به کجا می انجامد؟ به این مطلب بعداً در برنامه پرداخته شده است.

(الف) ۲- جایگزین شدن تولید در مقیاس کوچک به وسیله تولید در مقیاس بزرگ همراه است با جایگزین شدن منابع مالی کوچک در دست مالکین منفرد توسط مقادیر عظیمی که به منزله سرمایه بکار می رود، و جایگزین شدن سودهای کوچک بی اهمیت با سودهایی که سر به میلیونها می زند، بدین سبب است که رشد سرمایه داری در هر جا به رشد تجمّل و ثروت می انجامد. یک طبقه کامل از قدرتمندان مالی، صاحبان کارخانه، صاحبان راه آهن، تجار و بانکداران در روسیه پدیدار گشته‌اند. یک طبقه کامل از آدمهایی که به وسیله درآمدهایی که از سرمایه پولی که به صاحبان صنایع به ربح داده شده است امرار معاش می کنند، پدیدار گشته‌اند؛ زمینداران بزرگ با منابع عظیمی که دهقانان برای از گرو درآوردن زمینهای خود می پردازند با استفاده جوئی از احتیاج دهقانان به زمین، با بالا بردن اجاره‌های زمین برای آنها، و تأسیس کارخانه‌های تصفیه چغندر قند در املاکشان ثروتمندتر گردیده‌اند. تجمّل و اصراف تمام این طبقات ثروتمند دارای ابعادی بی حد و حصر است، و خیابانهای اصلی شهرهای بزرگ را ردیف عمارات بزرگ شاهانه و قصرهای پر زرق و برق آنها گرفته است. اما همگام با رشد سرمایه داری، شرایط کارگران پیوسته بدتر می شود. اگر عایدی در بعضی جاها در اثر آزادی دهقانان افزایش یافت، این افزایش جزئی بود و طولی نینجامید، زیرا که هجوم توده‌های گرسنه مردم از دهات، نرخ‌ها [ی دستمزد] را پائین آورد، در حالیکه مخارج اغذیه و مایحتاج همچنان افزایش می یافت، چنانکه کارگران حتی با دستمزد افزایش یافته خود، وسایل معاش کمتری بدست می‌آوردند. پیدا کردن کار مدام سخت تر گشت و در جوار عمارات مجلل اغنیا (و یا در حومه‌های شهر) محله های کثیفی توسعه یافتند که کارگران مجبور بودند در زیرزمینهای آنها، در مساکن شلوغ، نمناک و سرد، یا حتی آلودگیهای نزدیک مؤسسات صنعتی زندگی کنند. هر چه سرمایه بزرگتر شد، فشار خود را بر کارگران افزود، آنها را به گدایان مبدل کرد، مجبورشان کرد که تمام اوقات خود را به کارخانه اختصاص دهند، و زن و فرزند کارگران را مجبور کرد که سر کار بروند. بنابراین، این اولین تغییری است که رشد سرمایه داری در جوار آن پیش می رود: ثروت عظیمی در خزانه عده قلیلی سرمایه دار گرد می آید، در حالیکه توده‌های مردم به صورت گدا درآمده‌اند.

دومین تغییر در این حقیقت نهفته است که جایگزین شدن تولید مقیاس کوچک با تولید مقیاس بزرگ منجر به بهبودیهای بسیاری در تولید شده است. اول از همه، کاری که به صورت فردی و جداگانه در هر کارگاه کوچک و خانواده منفرد انجام می شد، به وسیله کار دسته جمعی کارگران با یکدیگر در یک کارخانه، برای یک زمیندار، یا برای یک مقاطعه کار، جایگزین شده است. کار جمعی بسیار مؤثرتر (دارای بازدهی بیشتر) از کار فردی است، و تهیه کالا را با سهولت و سرعت بسیار بیشتر ممکن می سازد. اما تمام این بهبودیها تنها نصیب سرمایه دار می شود که به کارگر چیزی نزدیک به هیچ می پردازد. و تمام سودهایی را که به وسیله کار جمعی کارگران تولید شده است تصاحب می کند. سرمایه دار باز هم قویتر می شود و کارگر باز

هم ضعیف تر، زیرا که او [کارگر] به انجام بخشی از یک نوع کار عادت میکند و برایش تغییر شغل و پرداختن بکاری دیگر دشوارتر می گردد.

پیشرفت بسیار مهمتر دیگر در تولید، بکار گرفتن ماشین به وسیله سرمایه دار ست. بازدهی کار از طریق بکار گرفتن ماشین چند برابر افزایش یافته است، اما سرمایه دار تمام این بهسازی را بر علیه کارگر بکار می گیرد: با استفاده از این واقعیت که ماشینها محتاج کار جسمی کمتری هستند، زنان و کودکان را بکار روی آنها می گمارد و به آنان مزد نازل تری می پردازد، و با استفاده از این واقعیت که هر جا که ماشین بکار گرفته شد، کارگران بسیار کمتری مورد نیاز است، سرمایه دار کارگران را بطور دسته جمعی از کارخانه بیرون می ریزد و آنگاه از مزیت این بیکاری برای به بردگی گرفتن باز هم بیشتر کارگران، افزایش روزانه کار، محروم کردن کارگر از استراحت شب و به صورت زائده ساده ماشین درآوردن او استفاده می کند. بیکاری ایجاد شده به وسیله ماشین آلات و افزایش مدام آن، اکنون کارگران را کاملاً بی دفاع می کند. مهارت او ارزش خود را از دست می دهد، به آسانی با کارگر ساده غیرماهر، که به سرعت به ماشین عادت می کند و با خوشحالی کار با مزد کمتری را قبول می کند، جایگزین می شود. هر تلاشی برای مقاومت در برابر ستم فزاینده سرمایه دار منجر به اخراج می گردد. کارگر به تنهایی علیه سرمایه کاملاً ناتوان است و ماشین او را تهدید به خرد کردن می کند.

(الف) ۳- در توضیح نکته قبلی نشان دادیم که کارگر به تنهایی ناتوان و در مقابل سرمایه دار که ماشین را بکار می گیرد بی دفاع است. کارگر باید به هر قیمتی که شده وسایل مقاومت در برابر سرمایه دار را بیابد تا از خود دفاع کند. و او این وسیله را در **سازمان یابی** می یابد. کارگری که به تنهایی ناتوان است، وقتی که با رفقاییش سازمان یافت قدرتی می شود، و قادر است که با سرمایه دار به نبرد بپردازد و در مقابل حمله او مقاومت کند.

سازمان یابی برای کارگر که اکنون با سرمایه بزرگ روبروست یک ضرورت می شود. اما آیا ممکن است که یک گروه مردم گوناگون که نسبت به یکدیگر بیگانه اند را، حتی اگر هم در یک کارخانه کار کنند سازمان داد؟ برنامه شرايطی را که کارگران را برای اتحاد آماده می کند و در آنها ظرفیت و قابلیت سازمان دادن را می پرورد، نشان می دهد. این شرایط به قرار زیر هستند:

۱- کارخانه بزرگ، با تولید ماشینی که محتاج کار منظم در تمام طول سال است، کاملاً رشته پیوند بین کارگر و زمین و مزرعه اش را پاره می کند و او را به صورت یک پرولتار مطلق درمی آورد. این حقیقت که هر کس در قطعه زمین خود برای خود کشت می کرد کارگران را از هم جدا می کرد و به هر یک از آنها منافع خصوصی می داد، که جدا از منافع رفقای کارگر او بود، و از این لحاظ مانعی برای سازمان یابی بود. قطع رابطه کارگر با زمین این مانع را از میان برمی دارد. ۲- به علاوه، کار مشترک صدها و هزارها کارگر در نفس خود، کارگران را عادت می دهد که احتیاجات خود را بطور مشترک به بحث بگذارند، مشترکاً دست به اقدام بزنند، و به روشنی یکسان بودن موقعیت و منافع توده کارگران را به ایشان نشان می دهد. ۳- سرانجام، انتقال دائم کارگران از کارخانه ای به کارخانه دیگر آنان را به مقایسه شرایط و پراتیک در کارخانه های مختلف عادت می دهد و آنان را قادر می سازد که به خود بقبولانند که طبیعت استثمار در کارخانه های مختلف همسان است، تجارب تقابل سایر کارگران را با سرمایه دار کسب کنند و از این طریق به همبستگی کارگران بیافزایند. اکنون به علت مجموع این شرایط است که پیدایش کارخانه های بزرگ موجب پیدایش سازمان یابی کارگران گشته است. در بین کارگران روسی، اتحاد عمدتاً و مکرراً در اعتصابات جلوه گر می شود (ما باید همچنین بعداً به دلیل اینکه چرا سازمان یابی در شکل اتحادیه ها یا انجمنهای متقابل، دور از

دسترس کارگران ماست بپردازیم). هر چه که کارخانه‌های بزرگ توسعه یابند، اعتصابات کارگران متناوب تر، قدرتمندتر و سرسختانه تر می شوند؛ هر چه که ستم سرمایه داری بیشتر باشد احتیاج به مقاومت همگانی به وسیله کارگران بیشتر می گردد. اعتصابات و شورشهای منزوی کارگران، آنطور که برنامه بیان می کند، اکنون شایع ترین پدیده را در کارخانه‌های روسیه تشکیل می دهند. اما با رشد بیشتر سرمایه داری و رشد فزاینده اعتصابات، این عملیات ناکافی بودن خود را به اثبات می رساند. کارفرمایان دست به اقدامات مشترک علیه کارگران می زنند: در بین خود به توافقهایی می رسند، کارگر را از سایر نواحی می آورند و از کمک کسانی که ماشین دولتی را اداره می کنند، برای درهم شکستن مقاومت کارگران، بهره میگیرند. بجای طرف بودن با هر تک صاحب در هر کارخانه منفرد، کارگران اکنون با **کل طبقه سرمایه دار** و حکومتی که آنرا یاری می کند، طرف هستند. **کل طبقه سرمایه دار** اقدام به مبارزه‌ای علیه **کل طبقه کارگر** می کند. چاره‌های عمومی علیه اعتصابات می اندیشد، به حکومت فشار می آورد که قوانین ضد طبقه کارگر را تقویت کند، کارخانه‌ها را به نقاط دورافتاده تر منتقل می کند، و متوسل به توزیع مشاغل بین مردمی که در خانه کار می کنند و هزار و یک حيله و تدبیر دیگر علیه کارگران می شود. سازمان یابی کارگران یک کارخانه منفرد یا حتی یک صنعت منفرد، ثابت می کند که برای مقاومت در برابر **کل طبقه سرمایه دار** کافی نیست، و اقدام مشترک **تمام طبقه کارگر** ضروری می گردد. بدین ترتیب از طغیانهای منزوی کارگران، مبارزه تمام طبقه کارگر رشد می کند. مبارزه کارگران علیه کارفرمایان به **مبارزه طبقاتی** مبدل می شود. تمام کارفرمایان به وسیله نفعشان در نگهداشتن کارگران در حالت متابعت و پرداخت حداقل دستمزد به آنها، متحد گردیده‌اند. و کارفرمایان می دانند تنها راهی که از طریق آن می توانند منافع خود را حفظ کنند، اقدام مشترک از طرف تمام طبقه کارفرما، به وسیله اعمال نفوذ بر ماشین دولتی، می باشد. همچنین کارگران با یکدیگر به وسیله منفعتی مشترک پیوند یافته‌اند، و آن همانا جلوگیری از خرد شدن آنها به وسیله سرمایه، و تأکید بر حقشان برای زندگی و هستی ای انسانی می باشد. و به همین ترتیب کارگران قانع می شوند که آنها نیز احتیاج به وحدت و اقدام مشترک به وسیله تمام طبقه، طبقه کارگر، دارند، و اینکه برای تحقق آن هدف باید نفوذ بر ماشین دولتی را برای خود تأمین کنند.

الف) ۴- توضیح دادیم که چگونه و چرا مبارزه بین کارگران کارخانه و کارفرمایان تبدیل به مبارزه طبقاتی می شود، مبارزه طبقه کارگر - پرولتاریا - علیه طبقه سرمایه دار - بورژوازی. این سؤال مطرح می شود که، این مبارزه چه اهمیتی برای تمام مردم و برای تمام مردم کارکن دارد؟ در تحت شرایط حاضر، که از آن قبلا در توضیح نکته ۱ صحبت کردیم، تولید به وسیله کارگران مزدبگیر متزایداً اقتصاد کوچک را از صحنه خارج می کند. تعداد مردمانی که به وسیله کار مزدوری زندگی می کنند به سرعت افزایش می یابد، و نه تنها تعداد کارگران عادی کارخانه افزایش می یابد، بلکه افزایش باز هم بیشتری در تعداد دهقانانی که آنها نیز برای زندگی باید به جستجوی کار مزدوری بپردازند به وجود می آید. در حال حاضر، کار برای اجیر شدن، کار برای سرمایه دار، شایع ترین شکل کار گشته است. سلطه سرمایه بر کار، تمام جمعیت را نه تنها در صنعت بلکه در کشاورزی نیز دربر می گیرد. اکنون این استثمار کار مزدوری در اجتماع معاصر است که کارخانجات بزرگ آنرا به حداکثر رشد و توسعه می رسانند. تمام شیوه‌های استثمار، که به وسیله همه سرمایه داران در تمام صنایع بکار گرفته می شود، و تمام توده‌های طبقه کارگر روسیه از آنها عذاب می کشند، متمرکز گردیده، تشدید شده، مقررات عادی در کارخانه‌ها شده‌اند و در تمام شئون کار و زندگی کارگر گسترش داده شده‌اند، اینها [شیوه‌های استثمار] تشکیل کل یک جریان روزمره را، یک نظام کامل که به وسیله آن

سرمایه دار عرق کارگر را درمی آورد، میدهند. بگذارید این را با مثالی نشان دهیم: در تمام زمانها و مکانها، هر کس که کار اجرتی ای را به عهده می گیرد، اگر تعطیلاتی در آن ناحیه برگذار شود، کار خود را در آن تعطیلات ترک کرده، استراحت می کند: وضع در کارخانه کاملاً متفاوت است. به مجرد آنکه مدیریت کارخانه کارگری را به استخدام درآورد، آنطور که دلش بخواهد از کار او استفاده می کند و هیچ توجهی به عادات کارگر و شیوه مرسوم زندگی او، موقعیت خانوادگی او، و احتیاجات فکری او نمی کند. کارخانه کارگر خود را وقتی که به کار او احتیاج دارد، به کار می گمارد و او را مجبور می کند که سراسر زندگی خود را متناسب با احتیاجات کارخانه نماید، ساعات استراحت خود را تقسیم کند، و اگر که نوبت کار است، در شب و در تعطیلی کار کند. تمام سوء استفاده های قابل تصور مربوط به زمان کار به وسیله کارخانه به مورد اجرا گذاشته می شوند و در ضمن کارخانه «مقررات» و «پراکتیکهای» خود را، که برای تمام کارگران اجباری هستند، بکار می گیرد. نظم امور در کارخانه عمداً بگونه ایست که از کارگر اجیر شده، تمام کاری را که قادر به انجامش است، با حداکثر سرعت، بیرون بکشند، و آنگاه او را بیرون بیاندازند! مثالی دیگر. هر کس که کاری می گیرد، البته می پذیرد که تابع کارفرما شود و تمام دستوراتی را که به او می دهد اجرا کند. اما وقتی که کسی برای یک کار موقت اجیر می شود به هیچ وجه اراده خود را تسلیم نمی کند، اگر که توقعات کارفرمایش را نادرست یا بیش از حد ببیند، او را ترک می کند. از سوی دیگر کارخانه، خواستار است که کارگر کل اراده خود را تسلیم کند؛ در داخل چهاردیواری خود دیسپلینی را حاکم می کند، کارگر را مجبور می کند که کار را همراه با صدای زنگ شروع یا ختم کند، خود را در تنبیه کارگر محق میدانند، و برای نقض هر یک از مقرراتی که خود او وضع کرده است، کارگر را جریمه کرده یا حقوق او را تقلیل می دهد. کارگر یک جزء از انبوه ماشین آلات می گردد. کارگر باید درست همانند یک ماشین مطیع، برده و فاقد اراده ای از خود باشد.

باز هم مثالی دیگر. هر کس که کاری می گیرد موارد زیادی یافت می شود که از کارفرمای خود ناراضی باشد، و از او به دادگاه یا یک مقام دولتی شکایت کند. هم مقام اداری و هم دادگاه معمولاً مرافعه را به نفع کارفرما فیصله می دهند و از او پشتیبانی می کنند. اما این ارجحیت منافع کارفرما بر مبنای یک قاعده کلی یا یک قانون نیست، بلکه بر اساس نوکری افراد اداری است که در مواقع مختلف از او کم و بیش پشتیبانی می کنند، و کارها را به ناحق به نفع کارفرما فیصله می دهند، یا به این جهت که از آشنایان او هستند و یا بدلیل آنکه از اوضاع کاری بی اطلاع اند و نمی توانند کارگر را بفهمند. هر مورد جزائی از اینچنین بی عدالتی، متکی است بر هر برخورد جداگانه ای بین کارگر و کارفرما، بر هر مقام اداری منفرد. اما از سوی دیگر، کارخانه، که اینچنین توده ای از کارگران را گرد هم جمع می کند، ستم را بدان حد می رساند، که بررسی هر مورد جداگانه را غیر ممکن می گرداند. مقررات عمومی استقرار یافته اند، قانونی بر رابطه بین کارگر و کارفرما وضع شده است، قانونی که برای همه اجباری است. در این قانون، ارجحیت منافع کارفرما به وسیله قدرت دولت مورد پشتیبانی قرار گرفته است. بی انصافی مقامات رسمی منفرد به وسیله بی انصافی خود قانون جایگزین شده است. مثلاً مقرراتی از نوع زیر پدیدار گشته اند: اگر کارگر از کار غیبت کند، نه تنها مزد خود را از دست می دهد، بلکه باید علاوه بر آن جریمه ای نیز بپردازد، در حالیکه اگر کارفرما کارگران را بخاطر نبودن کار به خانه بفرستد، هیچ نمی پردازد؛ کارفرما قدرت دارد کارگر را برای بددهنی از کار برکنار کند، در حالیکه کارگر در صورتی که با او چنان رفتاری شود، نمی تواند کار را ترک کند؛ کارفرما قدرت دارد که به اختیار خود جریمه برقرار کند، از حقوق کارگر کسر کند یا بخواهد که اضافه کار انجام شود و غیره.

تمام این مثالها به ما نشان می دهند که چگونه کارخانه استثمار کارگر را تشدید می کند و آنرا همگانی می نماید، و از آن یک «نظام» کامل می سازد. اکنون کارگر خواهی نخواهی باید نه تنها با یک کارفرمای منفرد، اراده او و ستم او سر و کار داشته باشد، بلکه با رفتار مستبدانه و ستمی که از جانب کل طبقه کارفرما بر او تحمیل می شود نیز سر و کار داشته باشد. کارگر می بیند که ستمگر او نه یک سرمایه دار بلکه کل طبقه سرمایه دار است، زیرا نظام استثمار در تمام مؤسسات یک نوع است. یک فرد سرمایه دار حتی نمی تواند از این نظام جدا شود؛ مثلاً اگر او فکر تقلیل ساعات کار را در سر راه دهد، اجناس او برایش گرانتر از اجناس تولید شده به وسیله همسایه‌اش تمام می شود، یک کارخانه دار دیگر، که کارگران خود را مجبور به کار بیشتر در ازای مزدی یکسان می کند. کارگر برای تأمین بهبودی در اوضاع خود، اکنون با کل نظام اجتماعی ای، که هدف آن استثمار کار به وسیله سرمایه است، سر و کار دارد. کارگر اکنون نه تنها با یک بی عدالتی از طرف یک مأمور، بلکه با بی عدالتی خود قدرت دولتی روبروست، که کل طبقه سرمایه دار را در پناه حمایت خود می گیرد و قوانینی که برای همه اجباری است، و در خدمت منافع طبقه سرمایه دار است، وضع میکند. بنابراین، مبارزه کارگر کارخانه لاجرم تبدیل به مبارزه علیه کل طبقه سرمایه دار می شود، بر علیه کل نظام اجتماعی که بر پایه استثمار کار توسط سرمایه میبایست. بدین سبب است که مبارزه کارگران اهمیتی اجتماعی کسب میکند، و مبارزه‌ای می شود به نفع تمام مردم کارکن علیه تمام طبقاتی که از طریق کار دیگران زندگی می کنند. بدین سبب است که مبارزه کارگران عصر جدیدی را در تاریخ روسیه باز می کند و سپیده دم آزادی کارگران است.

لکن تسلط طبقه سرمایه دار بر تمامی توده مردم کارکن بر چه پایه‌ای استوار است؟ این تسلط بر پایه این حقیقت است که تمام کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، معادن، ماشین آلات و ابزار کار در دست سرمایه داران است، و اموال خصوصی آنهاست؛ این تسلط بر مبنای این واقعیت است که آنها مقادیر عظیمی زمین در مالکیت خود دارند (از تمام زمینهای روسیه اروپائی، بیش از یک سوم آن متعلق به ملاکانی است که تعداد آنها به نیم میلیون نمی رسد). کارگران صاحب هیچ ابزار کار یا موادی نیستند، و بنابراین آنان مجبورند نیروی کار خود را به سرمایه دار بفروشند، که فقط به کارگر آنقدر مزد می پردازد که برای زنده نگهداشتن او کافی است، و تمام مازادی را که تولید شده است به جیب می ریزد؛ بنابراین آنها [سرمایه داران] فقط مزد قسمتی از زمان کاری ای را که استفاده کرده‌اند می پردازند، و باقی را تصاحب می کنند. تمامی ازدیاد ثروت، که حاصل کار مشترک توده‌های کارگر یا بهبود در تولید است، به طبقه سرمایه دار می رسد، در حالی که کارگران، که از نسلی به نسل دیگر زحمت می کشند، به صورت پرولترهای فاقد مالکیت باقی می مانند. بدین سبب است که فقط یک راه برای خاتمه دادن به این استثمار کار به وسیله سرمایه وجود دارد، و آن الغای مالکیت خصوصی بر ابزار کار، واگذاری تمام کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، معادن و همچنین تمام املاک بزرگ و غیره به کل اجتماع است و اداره تولید سوسیالیستی مشترک، که به وسیله خود کارگران هدایت می شود. در آن صورت اجناسی که به وسیله کار مشترک تولید شده است در منفعت خود مردم کارکن خواهند بود، در حالیکه مازادی که علاوه بر مایحتاج ضروری زندگیشان تولید میکنند، در خدمت برآوردن احتیاجات خود کارگران قرار خواهد گرفت، در خدمت توسعه کامل تمام قابلیت‌های آنها و حقوق مساوی در برخورداری از تمام دستاوردهای علم و هنر. بدین سبب است که برنامه اظهار می دارد که مبارزه بین طبقه کارگر و سرمایه داران تنها بدین طریق می تواند پایان یابد. لکن برای حصول بدان لازمست که قدرت سیاسی یعنی قدرت حکمرانی دولت، از دست حکومتی که تحت نفوذ

سرمایه داران و مالکین است، یا از دست حکومتی که مستقیماً از نمایندگان منتخب سرمایه داران تشکیل شده، به دست طبقه کارگر بیافتد.

این است هدف نهایی مبارزه طبقه کارگر، اینست شرط آزادی کامل آن. این آن هدف نهایی است که کارگران دارای آگاهی طبقاتی و سازمان یافته، باید برای حصول بدان بکوشند. لکن اینجا، در روسیه، کارگران هنوز با موانع عظیمی روبرو هستند که در سر راه مبارزه برای آزادی آنان وجود دارد.

(الف) ۵- اکنون نبرد علیه تسلط طبقه سرمایه دار، به وسیله کارگران تمام کشورهای اروپائی و همچنین به وسیله کارگران آمریکا و استرالیا برپا شده است. سازمان یابی طبقه کارگر و همبستگی آنان محدود به یک کشور یا ملت نیست: احزاب کارگران کشورهای مختلف با صدای رسا همسانی کامل (همبستگی) منافع و اهداف کارگران تمام جهان را اعلام می دارند. در کنگره های مشترک به دور هم جمع می شوند، خواسته های مشترکی را در مقابل سرمایه داران تمام کشورها مطرح می کنند، یک تعطیلی بین المللی برای کل پرولتاریای سازمان یافته که برای آزادی می کوشند (روز اول ماه مه) برقرار کرده اند، و بدین ترتیب طبقه کارگر تمام ملیتها و کشورها را در یک لشکر عظیم کارگران گرد آورده اند. اتحاد کارگران تمام کشورها ضرورتی است که از این حقیقت برمی خیزد، که طبقه سرمایه دار که بر کارگران حکم می راند، حکومت خود را محدود به یک کشور نمی کند. پیوندهای تجارتی بین کشورهای مختلف نزدیک و گسترده تر می شود؛ سرمایه دائماً از یک کشور به کشور دیگری می رود. بانکها، آن خزانه داران عظیم که سرمایه را روی هم جمع می کنند و به صورت قرض بین سرمایه داران توزیع می نمایند، به منزله مؤسسه های ملی آغاز به کار می کنند و آنگاه بین المللی می شوند، سرمایه را از تمام کشورها گرد می آورند، و آنرا بین سرمایه داران اروپا و آمریکا توزیع می کنند. اکنون شرکت های عظیم سهامی سازمان یافته اند که معاملات مهم سرمایه داری را نه تنها در یک کشور، بلکه در چند کشور بطور همزمان انجام دهند؛ انجمن های بین المللی سرمایه داران ظهور می یابند. تسلط سرمایه دار بین المللی است. بدین علت است که مبارزه کارگران در تمام کشورها برای آزادی خود فقط وقتی موفقیت آمیز خواهد بود که کارگران مشترکاً علیه سرمایه بین المللی نبرد کنند. بدین علت است که کارگر روسی در نبردهای طبقه سرمایه دار، رفیق کارگر آلمانی، لهستانی و فرانسوی است، درست همانگونه که دشمن او سرمایه داران روسی، آلمانی، لهستانی و فرانسوی هستند. بدین جهت، در سالهای اخیر سرمایه داران خارجی با اشتیاق فراوان سرمایه خود را به روسیه منتقل کرده اند، جائیکه شعبه های کارخانه می سازند و شرکتهایی برای سرمایه گذاریهای جدید بنا میکنند. آنها طمع کارانه خود را بر سر این کشور جوان، که در آن حکومت از هر جای دیگر برای سرمایه مناسبتر و فرمانبردارتر است، می افکنند. جائیکه که در آن کارگران برای نبرد در برابر آنان سازمان نیافته تر و ناتوان تر از غرب هستند، و جائیکه استاندارد زندگی کارگران و لذا مزدشان بسیار پایین تر است، بنابراین سرمایه داران خارجی قادرند سودهای عظیمی، به مقیاسی که قابل مقایسه با کشورهای خود آنها نیست، به چنگ آورند. سرمایه بین المللی هم اکنون دست خود را به سوی روسیه دراز کرده است. کارگران روسی نیز دست خود را به سوی جنبش بین المللی کارگران دراز می کنند.

(الف) ۶- ما پیش از این راجع به اینکه چگونه کارخانه های بزرگ استثمار سرمایه بر کار را در بالاترین حد خود حمل میکنند، اینکه چگونه آنها نظامی از شیوه های بهره کشی را استقرار میدهند؛ اینکه کارگران چگونه در طغیان شان بر علیه سرمایه الزاماً به ضرورت اتحاد تمام کارگران، به ضرورت مبارزه مشترک کل طبقه کارگر میرسند، صحبت کردیم. کارگران در

این مبارزه بر علیه طبقه سرمایه دار، در مقابل قوانین عمومی دولت، که سرمایه داران و منافعیان را پشتیبانی میکند، قرار میگیرند.

اما اگر کارگران باندازه کافی قوی باشند که امتیازاتی را از سرمایه داران بیرون بکشند، با عمل مشترک علیه حمله شان مقاومت کنند، لذا میبایست همچنین قادر باشند که با اتحادشان بر قوانین دولتی تأثیر بگذارند، و موجبات تغییرشان را فراهم آورند. این چیز است که کارگران تمام دیگر کشورها انجام میدهند. حال آنکه کارگران روسیه هیچ تأثیر مستقیمی روی دولت نمیتوانند بگذارند. اوضاع کارگران روسیه به گونه ایست که از ابتدائی ترین حقوق شهروندی محرومند. آنها نمی بایست جرأت کنند که به دور هم جمع شوند، راجع به امورشان با هم بحث کنند، اتحادیه بسازند، اعلامیه صادر کنند؛ به دیگر سخن، قوانین دولتی نه تنها در جهت منافع طبقه سرمایه دار نوشته شده اند، بلکه صریحاً کارگران را از هرگونه تأثیر ممکن بر این قوانین و تأمین تغییرشان، محروم کرده اند. دلیل اینکه این اتفاق میافتد این است که در روسیه (و تنها در روسیه بین تمام کشورهای اروپایی) قدرت مطلقه یک حکومت استبدادی تا به امروز ادامه دارد، این سیستم دولتی ای است که در آن، قوانینی که برای همه مردم اجباریست، میتواند تنها توسط تزار با صلاحدید او صادر گردند، در حالیکه فقط مأمورین گماشته شده توسط او میتوانند بر آنها تأثیرگذار باشند. شهروندان اجازه ندارند که در صدور قوانین نقشی داشته باشند، آنها را به بحث بگذارند، قوانین جدیدی پیشنهاد کنند یا خواهان لغو قوانین قدیمی گردند. آنها حق ندارند که خواهان گزارشی راجع به فعالیتهای مأمورین گردند، عملکردهایشان را بررسی کنند، و آنها را تحت پیگرد قرار دهند. شهروندان حتی این حق را ندارند که امور دولتی را بحث کنند: آنها نمیبایست جرأت کنند که بدون اجازه همان مأموران، اجتماع یا اتحادی را سازمان دهی کنند. بنابراین مأمورین به معنای کامل کلمه غیرمسئول هستند؛ آنها صنف ویژه ای را تشکیل میدهند که مافوق شهروندان قرار داده شده اند. این رفتار غیرمسئولانه و مستبدانه مأمورین، و این حقیقت که خود جمعیت گنگ هستند، باعث اینچنین سوءاستفاده رسوایی آوری از قدرت توسط مأمورین و اینچنین نقض حقوق عموم مردم که در هیچ کشور اروپایی ممکن نیست، میگردد.

پس بر طبق قانون، حکومت روسیه اختیار مطلق دارد، و همانگونه که ملاحظه می گردد، به صورت کاملاً مستقل از مردم قرار گرفته، در مافوق تمام طبقات و اقشار اجتماعی. اگر مورد واقعاً اینگونه بود، پس چرا حکومت در تمام کشمکش های بین کارگران و سرمایه داران میباید طرف سرمایه داران را بگیرد؟ چرا هر چه که تعداد و ثروت سرمایه داران افزایش مییابد، با پشتیبانی هر چه فزاینده تری مواجه میشوند، حال آنکه کارگران با مقاومت و محدودیت هر چه بیشتری روبرو میگردند؟

در واقع حکومت مافوق طبقات قرار ندارد، بلکه طبقه ای را در مقابل دیگری محافظت میکند، طبقه صاحب مالکیت را در مقابل فاقدان مالکیت، سرمایه داران را در مقابل کارگران، محافظت میکند. یک حکومت مطلقه، اگر همه نوع امتیازات و مساعدات را به طبقه صاحبان مالکیت نمیداد، نمیتوانست در چنین کشور عظیمی حکمرانی کند.

هر چند که حکومت، طبق قانون، قدرتی مطلق و مستقل دارد، لکن در واقع سرمایه داران و مالکان هزاران وسیله تأثیرگذاری بر حکومت و امور دولتی را صاحبند. آنها دارای انجمنهای صنفی - اجتماعی خود هستند - انجمن نجبا و تجار، اتاق بازرگانی و مانوفاکتورها و غیره - که توسط قانون به رسمیت شناخته شده. نمایندگان منتخب شان یا جملگی مأمور میشوند و سهمی در اداره دولت به عهده میگیرند (همانند مارشالهای طبقه نجبا)، یا پستی در مؤسسات دولتی از هر نوع به آنها داده میشود: مثلاً، قانون برای صاحبان کارخانجات میسر ساخته که در دادگاههای کارخانجات (بالاترین مقام ورای بازرسان کارخانه ها)، که نمایندگان خود را در آنجا دارند،

شرکت جویند. اما آنها خود را به این شرکت مستقیم در اداره دولت محدود نمیکنند. در انجمنهایشان قوانین دولتی، مسوده لایحه های قانونی، را به بحث میگذارند، و دولت معمولاً در مورد هر موضوعی با آنها مشورت میکند، مسوده لایحه های قانونی را برای وافق شدن از نظرشان به آنها ارائه میدهد.

سرمایه داران و مالکان اراضی کنگره های سراسری روسیه را سازمان میدهند، جائیکه آنها امورشان را به بحث میگذارند و اقدامات منفعتی گوناگون برای طبقه شان تدبیر میکنند، و از جانب تمام اشراف زمیندار، یا «تمام تجار روسیه» اتخاذ قوانین جدید و اصلاح قدیمی ها را درخواست میکنند. آنها میتوانند امورشان را در روزنامه ها به بحث بگذارند، زیرا هر قدر هم که حکومت با سانسورش مطبوعات را مختل کند، هرگز جرأت نمیکند که این فکر را به خود راه دهد که طبقه صاحبان مالکیت را از بحث راجع به امورشان محروم کند. آنها تمام شیوه ها و وسایل دسترسی به بلندمرتبه ترین نمایندگان اولیاء حکومتی را در اختیار دارند، آنها راحتتر میتوانند رفتار مستبدانه مأمورین پائین مقام تر را به گفتگو بگذارند، و به راحتی میتوانند موجبات لغو قوانین و قواعد بویژه ستمگرانه را تأمین کنند. و در حالیکه هیچ کشوری در دنیا نیست که اینهمه قانون و قواعد داشته باشد، اینچنین نظارت بیماندی از طرف دولت بر پلیس [داشته باشد]، نظارتی که به هر نوعی از کوچکترین جزئیات وارد میشود و هرگونه تعهد فردی را از او سلب میکند، با این حال هیچ کشوری در دنیا یافت نمیشود که این قواعد بورژوازی به این سادگی نقض گردند و این قوانین پلیس اینچنین راحت فقط با رضایت مطبوع اولیاء بالادست دور زده شوند. و از این رضایت مطبوع هرگز امتناع نشده است.

(ب) ۱- این مهم ترین و افضل نکته برنامه است، زیرا حاکی از آنست که چه چیزی باید فعالیت حزب، فعالیت تمام کارگران دارای آگاهی طبقاتی، در دفاع از منافع طبقه کارگر، را تشکیل دهد. این را نشان میدهد که چگونه تلاش برای سوسیالیسم، تلاش برای لغو استثمار انسان از انسان که قرنهای ادامه دارد، باید با جنبش توده‌ای به وجود آمده به وسیله شرایط زندگی که توسط کارخانجات بزرگ ایجاد شده است، پیوند داده شود.

فعالیت حزب باید عبارت باشد از ترفیع مبارزه طبقاتی کارگران. وظیفه حزب نباید اختراع وسایل باب روز کمک به کارگران باشد، بلکه باید به جنبش کارگران بپیوندد، تا که روشنی به داخل آن ببرد، تا که کارگران را در مبارزه‌ای که خود هم اکنون شروع کرده‌اند یاری دهد. وظیفه حزب حمایت از منافع کارگران و نمایندگی کردن منافع تمام جنبش طبقه کارگر است. حالا، این یاری به کارگران در مبارزه آنها باید شامل چه چیزهایی باشد؟

برنامه می گوید که این یاری در وهله اول باید شامل رشد و توسعه آگاهی طبقاتی کارگران باشد. قبلاً درباره چگونگی تبدیل مبارزه کارگران علیه کارفرمایان به مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی صحبت کردیم.

مراد از آگاهی طبقاتی کارگران، در تعقیب آنچه که درباره مطلب گفته‌ایم می آید. آگاهی طبقاتی کارگران یعنی درک این مطلب به وسیله کارگران که تنها راه بهبود شرایط آنها و حصول آزادیشان، اقدام به مبارزه علیه طبقه سرمایه دار و کارخانه دار است که به وسیله کارخانه‌های بزرگ ایجاد شده است. به علاوه، آگاهی طبقاتی کارگران یعنی درک آنکه منافع همه کارگران در هر کشور بخصوصی یکسان است، و اینکه همه آنها تشکیل یک طبقه را می دهند، که جدا از تمام دیگر طبقات اجتماع است. سرانجام، آگاهی طبقاتی کارگران یعنی درک کارگران از این مسئله که برای حصول به اهداف خود باید بکوشند تا در امور دولت تأثیر بگذارند، به همان گونه که ملاکان و سرمایه داران کردند، و هم اکنون آنرا ادامه می دهند.

کارگران به چه وسیله‌ای به فهم تمام اینها نائل می‌شوند؟ آنان چنین چیزی را از تجربه مبارزه‌ای که علیه کارفرمایان شروع کرده‌اند می‌آموزند، مبارزه‌ای که با رشد کارخانجات بزرگ، بطور روزافزونی رشد می‌یابد، حادث می‌شود و تعداد بیشتری از کارگران را به خود جلب می‌کند. زمانی بود که دشمنی کارگران علیه سرمایه فقط به مفهومی مبهم در نفرت کارگران نسبت به استثمارکنندگانشان جلوه می‌یافت، به شکل آگاهی مبهمی از تحت ستم بودن و بردگی آنها و در آرزوی **انتقام گرفتن** از سرمایه داران. مبارزه در آن زمان تظاهر خود را در طغیانهای منزوی کارگران، که بناها را ویران می‌کردند، ماشینها را خرد می‌کردند، به مدیران کارخانه‌ها حمله می‌کردند و غیره، می‌یافت. این اقدامات **ابتدائی**، نخستین شکل جنبش طبقه کارگر بودند، و این ضروری بود زیرا نفرت از سرمایه دار همیشه و در همه جا نخستین انگیزه در جهت بیدار کردن میل به دفاع از خود در کارگران بوده است. لکن جنبش طبقه کارگر روسیه اکنون این مرحله رشد را پشت سر گذاشته است. کارگران هم اکنون بجای داشتن نفرتی مبهم نسبت به سرمایه دار، شروع به ادراک تضاد بین منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار کرده اند. بجای آنکه دارای احساس مبهمی از ستم باشند، کارگران روسیه شروع به تمیز دادن **راهها و وسایلی** که به وسیله آنها سرمایه به آنها ستم می‌کند کرده‌اند، و در حال طغیان بر علیه اشکال گوناگون ستم هستند و محدودیتهایی برای ستم سرمایه دار ایجاد می‌کنند، و خود را در مقابل طمع سرمایه دار محافظت می‌کنند. بجای انتقام گرفتن از سرمایه دار اکنون به نبرد برای امتیازات روی آورده و با خواستی پس از خواست دیگر شروع به روبرو شدن با طبقه سرمایه دار کرده‌اند، و خواستار شرایط کار بهبود یافته، دستمزدهای افزایش یافته، و ساعات کار کمتری هستند. هر اعتصاب تمام توجه و کوششهای کارگران را به یک جنبه مخصوص از شرایطی که تحت آن طبقه کارگر زندگی می‌کند متمرکز می‌نماید. هر اعتصاب بحث راجع به این شرایط را ایجاد می‌کند، به کارگران کمک می‌کند که آنها را ارزیابی کنند، و بفهمند که ستم سرمایه داری در یک مورد بخصوص شامل چه چیزهایی است، و برای مبارزه با این ستم از چه وسایلی می‌توان استفاده کرد. هر اعتصاب تجربه کل طبقه کارگر را غنی می‌کند. اگر اعتصاب موفقیت آمیز باشد به آنها نشان می‌دهد اتحاد طبقه کارگر چه نیروی مقتدری است، و دیگران را وادار می‌دارد که موفقیت رفقای خود را مورد استفاده قرار دهند. اگر که این اعتصاب موفق نباشد، باعث بحث درباره علل شکست آن و کاوش جهت یافتن شیوه‌های بهتر مبارزه می‌شود. این گذار کارگران به جانب مبارزه ثابت و استوار برای احتیاجات ضروری آنها، نبرد برای امتیازات، برای بهبود شرایط زندگی، دستمزد و ساعات کار روزانه، که اکنون در سراسر روسیه آغاز شده است، بدان معنی است که کارگران روس در حال پیشرفتهای عظیمی هستند، و بدین علت است که توجه حزب سوسیال دمکرات و تمام کارگران دارای آگاهی طبقاتی باید عمدتاً بر این مبارزه و اشاعه آن متمرکز گردد. یاری به کارگران باید شامل نشان دادن آن احتیاجات مبرمی باشد که آنان باید برای به دست آوردن آنها نبرد کنند. این کمک باید شامل تحلیل عواملی باشد که به ویژه مسئول بدتر شدن شرایط کارگران رشته‌های مختلف میشوند، و شامل توضیح دادن قوانین و مقررات کارخانه که با نقض آنها (که بر نیرنگها و فریبکاری سرمایه داران اضافه شده است) غالباً کارگران را در معرض غارت دوگانه می‌گذارند. کمک باید شامل بیان دقیق تر و قطعی تر خواسته های کارگران و عمومی کردن آنها، و انتخاب بهترین موقع مقاومت، شامل انتخاب شیوه‌های مبارزه، بحث موقعیت و قدرت دو قطب مخالف، و شامل بحث درباره اینکه آیا شیوه باز هم بهتری برای نبرد می‌توان انتخاب کرد (شیوه‌ای مانند درخواست کتبی از صاحب کارخانه، یا تماس با بازرس یا دکتر، بنا بر موقعیت، در جائیکه حرکت اعتصابی مستقیم مقرون به صرفه نباشد و غیره).

گفتیم که گذار کارگران روسیه به چنین مبارزه‌ای، دلیل بر پیشرفت عظیم آنها است. این مبارزه جنبش طبقه کارگر را در شاهره قرار می‌دهد، و تضمین قطعی موفقیت بیشتر آنست. توده مردم کارکن از این مبارزه اول از همه می‌آموزند که چگونه شیوه‌های استثمار سرمایه داری را یک به یک بشناسند و بیازمایند، و آنها را با قانون و شرایط زندگی خود و با منافع طبقه سرمایه دار مقایسه کنند. با بررسی موارد و اشکال مختلف استثمار، کارگران می‌آموزند که مفاد و ماهیت استثمار را به عنوان یک کل بفهمند، و می‌آموزند که نظام اجتماعی مبنی بر استثمار کار به وسیله سرمایه را درک کنند. دوماً در روند این مبارزه، کارگران قدرت خویش را می‌آزمایند، یاد می‌گیرند که سازمان دهند، می‌آموزند که نیاز به سازمان و اهمیت آنرا درک کنند. بسط این مبارزه و تواتر افزایش یابنده برخوردها، ناگزیر منجر به بسط بیشتر مبارزه، و منجر به توسعه و رشد یک حس اتحاد، یک حس همبستگی می‌گردد – در ابتدا در بین کارگران یک ناحیه خاص، و آنگاه در بین کارگران تمام کشور، در بین کل طبقه کارگر. سوماً، این مبارزه، آگاهی سیاسی کارگران را رشد و توسعه می‌دهد. شرایط زندگی مردم کارکن، آنها را در چنان موقعیتی قرار می‌دهد که وقت و فرصت آنرا ندارند (و نه می‌توانند داشته باشند) که درباره مسائل مربوط به دولت تعمق کنند. از طرف دیگر مبارزه کارگران علیه کارخانه داران برای احتیاجات روزانه، آنها را بطور خودبخودی و لاجرم مجبور می‌کند که به دولت فکر کنند، به مسائل سیاسی، به این مسئله که چگونه بر کشور روسیه حکمرانی می‌شود، چگونه قوانین و مقررات تهیه می‌شوند و در خدمت منافع چه کسی هستند. هر برخورد در کارخانه، لزوماً کارگران را به برخورد با قانون و هیئت مأمورین دولت سوق می‌دهد. در این رابطه کارگران برای اولین بار «نظکهای سیاسی» را می‌شنوند. در ابتدا مثلاً از بازرسان کارخانه، که برای آنها شرح می‌دهند که حیل‌هایی که به وسیله صاحبان کارخانه بکار می‌روند تا آنها را فریب دهند، بر مبنای مفهوم دقیق مقرراتی است که مورد تأیید مقامات مربوطه قرار گرفته است و به کارفرما آزادی آنرا می‌دهد که کارگران را فریب دهد، یا اینکه اقدامات ظالمانه صاحب کارخانه کاملاً قانونی است زیرا که او فقط از حقوق خود استفاده می‌کند، و این یا آن قانون را که مقامات دولتی بر آن صحنه گذاشته‌اند اجرا می‌کند. توضیحات سیاسی آقایان، بازرسان، ضمناً با «توضیحات سیاسی» سودمندتر وزیری تکمیل میشوند که به کارگران آن «عشق مسیحی» را خاطرنشان می‌سازد که ایشان مدیون صاحب کارخانه‌هایی هستند که میلیون‌ها از کار کارگران به جیب می‌زنند. بعداً این توضیحات نمایندگان قدرت دولتی، و آشنائی مستقیم کارگران با واقعیات که نشان می‌دهند که این مقامات به نفع چه کسی کار می‌کنند، با اعلامیه‌ها و دیگر توضیحاتی که به وسیله سوسیالیست‌ها داده می‌شوند، تکمیل می‌گردد، تا کارگران آموزش سیاسی خود را بطور کامل از چنین اعتصاب‌هایی بگیرند. آنها یاد می‌گیرند که نه تنها منافع خاص طبقه کارگر، بلکه موقعیت ویژه‌ای که به وسیله طبقه کارگر در دولت اشغال شده است را درک کنند. و بنابراین کمی که حزب سوسیال دمکرات می‌تواند به مبارزه طبقاتی کارگران بنماید باید: در جهت رشد و توسعه آگاهی طبقاتی کارگران با یاری آنها در نبرد برای حیاتی‌ترین احتیاجاتشان باشد.

نوع دوم کمی، همانطور که در برنامه بیان شده است، باید شامل پیش بردن سازمان یابی کارگران باشد. مبارزه‌ای که در بالا شرح دادیم ضرورتاً محتاج آنست که کارگران سازمان یافته باشند. سازمان برای اعتصابات و برای تأمین اجرای اعتصاب با موفقیت زیاد، برای جمع آوریها جهت حمایت از اعتصاب کنندگان، برای برپا کردن انجمنهای نفع متقابل کارگران، برای تبلیغ در بین کارگران و توزیع اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها و بیانیه‌ها در بین آنها، و غیره، ضرورت پیدا می‌کند. ضرورت باز هم بیشتر سازمان آنست که کارگران را قادر سازد که در مقابل

پیگرد پلیس و ژاندارمری از خود دفاع کنند و تمام ارتباطات و انجمنهای کارگران را از آنها مخفی بدارند و ترتیب رساندن کتب، جزوات، روزنامه‌ها و غیره را بدهند. دستیاری در تمام این زمینه‌ها وظیفه دوم حزب سوسیال دمکرات است.

سومین نوع کمک، نشان دادن اهداف واقعی مبارزه است، یعنی به کارگران توضیح داده شود که استثمار کار به وسیله سرمایه شامل چه چیزی است و بر چه پایه‌ایست، چگونه مالکیت خصوصی زمین و ابزار کار منجر به فقر توده‌های کارکن می‌شود، آنها را مجبور می‌کند که نیروی کار خود را به سرمایه دار بفروشند و مجاناً تمام اضافه‌ای را که به وسیله کار کارگر تولید می‌شود، سوای آنچه که برای حفظ او لازمست، واگذار کنند، و علاوه بر آن شرح دهد که چگونه این استثمار، ناگزیر منجر به مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران می‌گردد و شرایط این مبارزه و اهداف غائی آن چه چیزهایی هستند - در یک کلام آنچه را که بطور خلاصه در برنامه بیان شده است توضیح دهد.

ب) ۲- مراد از این کلمات چیست: مبارزه طبقه کارگر یک مبارزه سیاسی است؟ معنی این کلمات آنست که طبقه کارگر نمی‌تواند برای آزادی خود نبرد کند بدون آنکه برای خود نفوذی در دولت، بر اداره دولت و بر تهیه قانون تأمین کند. مدتها است که سرمایه داران روسیه احتیاج به چنین نفوذی را فهمیده‌اند، و ما نشان دادیم که چگونه آنها توانسته‌اند علیرغم تمام ممنوعیتهایی که در قوانین پلیس وجود دارد، برای تحت نفوذ درآوردن قدرت دولتی هزاران راه پیدا کنند، و چگونه این قدرت دولتی در خدمت طبقه سرمایه دار است. از اینرو طبیعتاً نتیجه می‌شود که طبقه کارگر نیز نمی‌تواند به مبارزه خود دامن زند و نمی‌تواند حتی یک بهبود پایدار را برای خود تأمین کند، مگر آنکه در قدرت دولتی تأثیر داشته باشد.

قبلاً گفته‌ایم که مبارزه کارگران علیه سرمایه داران لاجرم منجر به برخورد با حکومت خواهد شد، و حکومت خود اقدام به هر کوششی می‌کند تا به کارگران ثابت کند که آنها فقط با مبارزه و مقاومت مشترک می‌توانند در قدرت دولتی نفوذ کنند. این مطلب به ویژه توسط اعتصاب بزرگی که در سالهای ۱۸۸۵-۱۸۸۶ در روسیه اتفاق افتاد نشان داده شده است. حکومت فوراً اقدام به تهیه مقرراتی کرد که مربوط به کارگران بود، فوراً قوانین جدیدی راجع به عملکرد در کارخانه‌ها وضع کرد و تسلیم خواستهای مصرانه کارگران شد (مثلاً مقرراتی مورد اجرا گذاشته شد که جریمه‌ها را در کارخانه‌ها محدود می‌کرد و پرداخت دستمزد مناسب را تأمین می‌نمود)؛ یا به همین ترتیب اعتصابات حاضر (در ۱۸۹۶) دوباره موجب دخالت فوری دولت گردیده است، و حکومت فهمیده است که نمی‌تواند اقدامات خود را به دستگیری و اخراج محدود سازد، فهمیده است که بی‌معنی و مزخرف است که کارگران را با اندرزه‌های احمقانه راجع به رفتار شریف صاحبان کارخانه‌ها تخریب کند (به بخش نامه وزیر دارائی به بازرسان کارخانه‌ها در بهار ۱۸۹۶ مراجعه کنید). حکومت فهمیده است که «کارگران سازمان یافته نیرویی را تشکیل می‌دهند که باید آنها را به حساب آورد»، و همچنین اکنون قوانین مربوط به کارخانه‌ها را مورد تجدید نظر قرار داده و در نظر دارد که در سن پترزبورگ کنگره‌ای از بازرسان ارشد کارخانه‌ها تشکیل دهد تا درباره مسئله تقلیل ساعات کار و دیگر امتیازات گریز ناپذیر به کارگران بحث کند.

بدین ترتیب می‌بینیم که مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار ضرورتاً باید مبارزه‌ای سیاسی باشد. مسلماً این مبارزه هم اکنون در قدرت دولتی اعمال نفوذ می‌کند و اهمیت سیاسی به دست می‌آورد. اما بی‌حقوقی سیاسی مطلق کارگران که قبلاً راجع به آن صحبت کردیم، و عدم امکان نفوذ علنی و مستقیم کارگران در قدرت دولت، با رشد جنبش طبقه کارگر به روشنی

و شدت بیشتر آشکار و احساس می گردد. بدین سبب است که فوری ترین خواسته های کارگران، هدف درجه اول طبقه کارگر، از نفوذ در امور دولت، باید به دست آوردن آزادی سیاسی باشد، یعنی شرکت مستقیم تمام شهروندان در حکومت دولت که قانون آنرا (به وسیله یک قانون اساسی) تضمین کرده باشد، تضمین حقوق همه شهروندان برای آزادی اجتماعات، بحث در امور مربوط به خود، نفوذ در امور دولت از طریق انجمنها و مطبوعات خود. حصول آزادی سیاسی «وظیفه حیاتی کارگران» می گردد، زیرا کارگران بدون آن نه در امور دولت نفوذ دارند و نه می توانند داشته باشند، و از این قرار آنها ناگزیر طبقه ای بدون حقوق، تحقیر شده و متفرق باقی خواهند ماند. و حتی اگر اکنون که کارگران فقط تازه شروع به مبارزه و مستحکم کردن صفوف خود کرده اند، حکومت می شتابد که امتیازاتی به کارگران دهد تا رشد بیشتر جنبش را محدود کند، شکی نخواهد بود که وقتی کارگران صفوف خود را کاملاً مستحکم کردند و تحت رهبری یک حزب سیاسی متحد گردیدند، قادر خواهند بود که حکومت را مجبور سازند که تسلیم شود، قادر خواهند بود که برای خود و تمام مردم روسیه آزادی سیاسی به دست آورند! در بخشهای قبلی برنامه، مقامی را که طبقه کارگر در جامعه معاصر و دولت معاصر اشغال کرده است، هدف مبارزه طبقه کارگر، و اینکه چه چیزی هدف حزبی را که نماینده منافع طبقه کارگر است تشکیل می دهد، نشان دادیم. تحت حکمرانی حکومت مطلقه در روسیه، احزاب سیاسی که بطور علنی عمل می کنند وجود نداشته و نمی توانند وجود داشته باشند، اما گرایشهای سیاسی وجود دارند که منافع سایر طبقات را بیان می کنند و بر افکار عمومی و حکومت نفوذ دارند. از اینرو، برای روشن کردن موضع حزب سوسیال دمکرات، هم اکنون لازمست که به طرز برخورد آن نسبت به بقیه گرایشهای سیاسی در جامعه روسیه اشاره کنیم تا کارگران بتوانند تصمیم بگیرند که چه کسانی ممکن است متحدین آنها باشند، و تا چه حدی، و دشمنان آنان چه کسانی هستند. به این مطلب در دو نکته زیر در برنامه اشاره شده است.

ب) ۳- برنامه اعلام می دارد که متحدین کارگران اولاً همه اقشار اجتماعی هستند که مخالف قدرت مطلق حکومت استبدادی می باشند، زیرا که این حاکمیت مطلق مانع اصلی نبرد کارگران برای آزادی است. طبیعتاً از اینجا نتیجه می شود که به سود کارگران است که از هر جنبش اجتماعی علیه مطلق گرایی حمایت کنند (مطلق به معنای نامحدود است؛ استبداد حاکمیت نامحدود حکومت است). هر چه رشد و توسعه سرمایه داری بیشتر باشد، تضاد بین این بوروکراسی اداری و منافع خود طبقات مالک، منافع بورژوازی، عمیق تر می شود. و حزب سوسیال دمکرات اعلام می دارد که از تمام اقشار و گروه های بورژوازی که مخالف حکومت استبدادی هستند پشتیبانی می کند.

مسلماً بیشتر به نفع کارگران است که بورژوازی مستقیماً در امور دولت نفوذ کند، تا آنکه نفوذ آنها، مانند حال، از طریق یک مشت مأمورین رشوه خوار و مستبد اعمال شود. بیشتر به نفع کارگران است که بورژوازی علناً در سیاست نفوذ کند، تا اینکه نفوذ پنهانی، آنطور که اکنون هست، داشته باشد، پنهان به وسیله حکومت به اصطلاح مقتدر «مستقل» که حکومت «به لطف خدا» نامیده شده است، و «لطف خود» را شامل حال ملاکان پرکار ستمدیده و کارخانه داران مظلوم و فلک زده میکند. کارگران احتیاج به مبارزه علنی علیه طبقه سرمایه دار دارند، تا تمام پرولتاریای روسیه بتوانند مشاهده کنند که کارگران برای منافع چه کسی به مبارزه پرداخته اند، و بیاموزند که چگونه بطور شایسته به مبارزه بپردازند؛ تا که دسیسه کاریها و آمال بورژوازی نتواند در اطاق انتظار اعیان بزرگ، در سالنهای سناتورها و وزراء و در وزارتخانه ها که به روی مردم عادی بسته هستند، پنهان بماند، و تا اینکه این دسایس آشکار شوند و چشمان هر کس و همه را باز کنند تا ببینند که خط مشی های دولت واقعاً از چه کسانی الهام می گیرد و سرمایه

داران و ملاکان برای چه تقلا می کنند. و بنابراین، مرگ بر هر چه که نفوذ حاضر طبقه سرمایه دار را پنهان می کند. و حمایت ما از هر نماینده بورژوازی که علیه بوروکراسی برمی خیزد، علیه بوروکراسی اداری، علیه حکومت مطلقه! اما، در حالیکه حزب سوسیال دمکرات حمایت از هر جنبش اجتماعی علیه استبداد را اعلام می کند، می داند که خود را از جنبش طبقه کارگر مجزا نمی کند، زیرا طبقه کارگر دارای منافع ویژه خود است که مغایر با منافع تمام طبقات دیگر است. حزب سوسیال دمکرات در حالیکه به تمام نمایندگان بورژوازی در نبرد آنها برای آزادی سیاسی کمک می کند باید در نظر داشته باشد که کارگران باید آگاه باشند که طبقات دارا فقط برای مدت معینی می توانند متحدین آنها باشند، و منافع کارگران و سرمایه داران نمی توانند توافق داشته باشند، و کارگران الغای حاکمیت مطلق دولت را فقط برای این احتیاج دارند که بتوانند مبارزه‌ای وسیع و علنی را علیه طبقه سرمایه دار آغاز کنند.

ضمناً حزب سوسیال دمکرات اعلام میدارد که تمام کسانی را که علیه اشراف زمیندار ممتاز برخیزند مورد پشتیبانی قرار میدهد. اشراف زمیندار در روسیه به عنوان اولین طبقه در کشور شناخته شده‌اند. باقیمانده قدرت فئودالیشان بر روی دهقانان تا به امروز بر دوش توده مردم سنگینی میکند. دهقانان هنوز به پرداخت برای آزدسازی زمین از گرو ادامه میدهند تا از قدرت مالکان زمیندار آزاد شوند. دهقانان هنوز مقید زمین اند، تا اینکه این زمینداران محترم از هیچ کمبودی برای کارگران ارزان و مطیع زراعی در عذاب نباشند. دهقانان که بی حق اند و کودکانه با آنها رفتار شده، تا به امروز مورد رحمت مأمورانی قرار گرفته‌اند که به فکر جیب خود هستند و به گونه‌ای در زندگی دهقانان دخالت میکنند که مطمئن شوند دهقانان گروهایشان یا اجاره تیولدار را «دقیقاً» پرداخت میکنند، و اینکه آنها جرأت نکنند از کار برای مالکان زمین «طفره» روند، جرأت نکنند مثلاً ناحیه را ترک کنند و مالکان را مجبور کنند که کارگران بیرونی، که همانقدر ارزان یا به واسطه احتیاجشان همانقدر تحت ستم نیستند، استخدام کنند. مالکان میلیونها، دهها میلیون دهقان را در خدمت خود دارند، آنها را بنده خود و بدون حق نگه میدارند، و در عوض نشان دادن شهادت خود در این قلمرو از بالاترین امتیازات دولتی لذت میبرند. اشراف زمیندار بالاترین پستها در دولت را اشغال کرده‌اند (از این هم بیشتر، اشراف توسط قانون، به عنوان یک طبقه اجتماعی، از حق تقدم در خدمات مدنی برخوردارند)؛ مالکان اشرافی از همه به دادگاهها نزدیکترند و مستقیم تر و آسانتر از هر کسی میتوانند بر سیاست حکومت در مسیر خودشان تأثیرگذار باشند. آنها از ارتباط نزدیکشان با حکومت برای چپاول خزانه دولت و برای بیرون کشیدن پیشکشا و هدایائی که سر به میلیونها روبل میکشد، گاهی به شکل دارایی های عظیم توزیع شده برای خدمات، گاهی به شکل «امتیازات»، استفاده میکنند.

نوشته شده در زندان

پیش نویس برنامه پس از ۹ (۲۱) دسامبر ۱۸۹۵

توضیح برنامه ژوئن - ژوئیه ۱۸۹۶

اولین انتشار در ۱۹۲۴ در مجله «پرولتارسکایا رولوتسیا» شماره ۳

مجموعه آثار لنین، جلد ۲

پیش نویس قطعه نامه راجع به مبارزه اقتصادی برای کنگره ح.س.د.ک.ر.

کنگره معتقد است که مطلقاً ضروری است در تمام موارد از مبارزه اقتصادی کارگران و اتحادیه‌های آنها پشتیبانی شود و آنها را به هر طریق ممکنه گسترش داد (بخصوص اتحادیه‌های کارگری سرتاسری روسیه) و از همان ابتدا تضمین کرد که مبارزه اقتصادی و جنبش اتحادیه‌های کارگری در روسیه خصلت سوسیال دمکراتیک پیدا کنند.

۱۷ (۳۰) ژوئیه - ۱۰ (۲۳) اوت ۱۹۰۳

انتشار برای اولین بار سال ۱۹۲۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۴

از « کنگره ینا حزب سوسیال دمکرات کارگری آلمان »

کنگره سوسیال دمکراتهای آلمان مدتهاست که محل رویدادهائی گشته است که اهمیت آن در ورای محدوده جنبش کارگری آلمان است. جنبش سوسیال دمکراتیک آلمان از نظر سازمان، جامعیت و وحدت، وسعت و محتوای قوی ادبیات مارکسیستی آن در صف اول قرار می گیرد. طبیعی است که در تحت چنین شرایطی قطعه نامه‌های کنگره‌های سوسیال دمکراتیک آلمان نیز غالباً اهمیت بین المللی کسب می کنند. در مورد مسئله تمایلات فرصت طلبانه اخیر (برنشتاینیسم) نیز وضع بر همین منوال بود. تصمیم کنگره سوسیال دمکراتیک در سدن که تاکتیکهای آزمایش شده و قدیمی سوسیال دمکراسی انقلابی را تأیید کرد، به وسیله کنگره بین المللی سوسیالیستی در آمستردام مورد قبول واقع شد، و اکنون تصمیم رایج در بین تمام پروتترهای دارای آگاهی طبقاتی در سراسر جهان گردیده است. اکنون نیز وضع بر همین منوال است. مسئله اعتصاب سیاسی توده‌ای - مسئله عمده در کنگره ینا - مسئله کل جنبش سوسیال دمکراتیک بین المللی است. این مسئله اخیراً به واسطه چند رویداد در تعدادی از کشورها، من جمله روسیه و حتی شاید بخصوص روسیه، در صف مقدم قرار گرفته است. تصمیم سوسیال دمکراتهای آلمان با پشتیبانی کردن، و نیرو دادن به روح انقلابی کارگران مبارز، بدون شک نفوذ قابل ملاحظه‌ای در کل جنبش کارگری بین المللی خواهد داشت ...

مسئله دیگری که در کنگره ینا مقدم بر مسئله اعتصاب سیاسی مورد بحث قرار گرفت نیز برای روسیه بسیار آموزنده است. این مسئله، مسئله بزرگداشت روز اول ماه مه بود، یا دقیق تر بگوئیم (جوهر مطلب را در نظر بگیریم و نه موضوعی که موجب درگرفتن بحث شد)، مسئله ارتباط جنبش اتحادیه کارگری با حزب سوسیال دمکرات. روزنامه پرولتاری چند بار درباره تأثیر عمیقی که کنگره اتحادیه‌های کارگری کلن بر سوسیال دمکراتهای آلمان، البته نه تنها فقط بر آنها گذارده، صحبت می کند (۱). در این کنگره کاملاً آشکار گردید که حتی در آلمان، جایی که سنت مارکسیسم و نفوذ آن قوی تر از هر جای دیگری است، تمایلات ضد سوسیالیستی، تمایلاتی که به جانب «جنبش خالص اتحادیه‌ای کارگری» انگلیسی است، یعنی مطلقاً از نوع بورژوائی، در اتحادیه‌های کارگری رشد می کنند - متوجه باشید، اتحادیه‌های کارگری سوسیال

دمکراتیک. بدین سبب است که از مسئله تظاهرات روز اول ماه مه به مفهوم واقعی آن، لاجرم در کنگره ینا، مسئله اتحادیه کارگری گرائی و سوسیال دمکراسی برمی خیزد، مسئله اکونومیس، اگر از اصطلاح تمایلات داخل جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه صحبت شود. فیشر که گزارش مربوط به مسئله روز اول ماه مه را تسلیم کرد، صریحاً اظهار داشت که اشتباه بدی خواهد بود اگر این حقیقت را که در اتحادیه‌های کارگری روح سوسیالیستی اینجا و آنجا ناپدید می گردد، نادیده بگیریم. کار بدانجا کشیده است که مثلاً برینگمان، نماینده اتحادیه نجارها اظهاراتی نظیر آنچه که در زیر می آید بیان کرده و آنرا چاپ و منتشر نموده است: «اعتصاب در روز اول ماه مه مانند یک جسم خارجی در بدن انسان است». «در شرایط حاضر اتحادیه‌های کارگری تنها وسیله برای بهبود وضع کارگران هستند» و غیره. و این «نشانه‌های مرض»، بدان گونه که فیشر به درستی آنها را می نامد به تعداد دیگری اضافه شده‌اند. در آلمان مثل روسیه و در واقع در هر جا، اتحادیه کارگری گرائی کوتاه بین، یا اکونومیس، با فرصت طلبی (تجدیدنظر طلبی) پیوسته است. روزنامه‌ای که به وسیله همین اتحادیه نجاران منتشر می شود درباره فرو ریختن بنیادهای سوسیالیسم علمی، درباره خطا بودن نظریه بحرانه‌ها، نظریه سقوط و غیره می نویسد. کالور تجدیدنظر طلب، کارگران را برای نشان دادن نارضایتی و یا ازدیاد خواسته‌هایشان فرانخواند، بلکه از آنها خواست که معتدل باشند و غیره و غیره. لیکنخت وقتی که بر علیه «بی طرفی» اتحادیه‌های کارگری صحبت می کرد مورد تأیید کنگره واقع شد و اظهار داشت که «درست است که بیل نیز به نفع بی طرفی صحبت کرده، اما به نظر من این یکی از موارد نادری است که در آن بیل از پشتیبانی اکثریت حزب برخوردار نیست.»

بیل این مسئله را که به اتحادیه‌های کارگری توصیه کرده است نسبت به جنبش سوسیال دمکراتیک بی طرف باشند، انکار کرد. بیل کاملاً خطر اتحادیه کارگرگرائی کوتاه بینانه را درک کرد. او حتی تا آنجا رفت که گفت مثالهای بدتری از این بی تفاوتی اتحادیه صنفی گرائی می داند: رهبران جوان اتحادیه‌های کارگری تا بدان حد پیش می روند که به حزب بطور کلی، و به سوسیالیسم بطور کلی، و به تئوری مبارزه طبقاتی می خندند. این اظهارات بیل موجب خشم عمومی در کنگره سوسیال دمکراتیک گردید. وقتی که بیل با قاطعیت اعلام داشت که: «رفقا، آماده باشید، فکر کنید که چه می کنید؛ شما در جاده بسیار خطرناکی مسافرت می کنید که در پایان فلاکت گریبانگیر شما خواهد شد» دست محکمی برای او زدند.

بدین ترتیب، این افتخار جنبش سوسیال دمکراتیک آلمان است که صادقانه با خطر روبرو گشت. جنبش سوسیال دمکراتیک آلمان بر روی افراط کاریهای اکونومیس پرده نکشید یا به طفره رفتن نپرداخت و عذرهای بدتر از گناه اختراع نکرد (مانند آنهایی که مثلاً به وفور به وسیله پلخانف پس از کنگره دوم اختراع شد). خیر، جنبش سوسیال دمکراتیک آلمان بدون پرده پوشی از مرض نام برد، قاطعانه گرایشات زیان آور را محکوم کرد، و مستقیماً و علناً از همه اعضای حزب خواست که با آنها نبرد کنند. این برای سوسیال دمکراتهای روس که برخی از آنها به دلیل شروع «دیدن نوری» در مورد مسئله جنبش اتحادیه‌های کارگری مورد تحسین آقای استرووه قرار گرفته‌اند، آموزنده است.

نوشته شده در سپتامبر ۱۹۰۵
اولین چاپ در ۱۹۲۴ در مجله «زیر پرچم مارکسیسم»
مجموعه آثار لنین، جلد ۹

۱- کنگره اتحادیه‌های کارگری آلمان در کلن در مه ۱۹۰۵ برگزار شد.

به س. ل. گوسف

از لنین به ملت

۱۳ اکتبر ۱۹۰۵

دوست عزیز،

قطعنامه کمیته اودسا درباره مبارزه اتحادیه‌های کارگری («تصمیمات» شماره ۶ یا ۵ روشن نیست؛ در نامه شماره ۲۴. تاریخ نامه سپتامبر ۱۹۰۵ است) به نظر من پر از غلط است. هیجان مبارزه با منشویکها توضیح طبیعی آنست، اما شخص نباید از جانب دیگر بام پرت شود. و این درست کاریست که این قطعنامه می‌کند. بنابراین من جسارت اینکار را به خود می‌دهم که تحلیل انتقادی قطعنامه کمیته اودسا را بر عهده بگیرم، و از رفقا می‌خواهم که تذکرات مرا که علت آنها به هیچ وجه میل به عیب جوئی نیست، مورد بحث قرار دهند.

قطعنامه شامل سه بخش (شماره گذاری نشده) در سر آغاز، و پنج بخش (شماره گذاری شده) در خود قطعنامه است. اولین بخش (پاراگراف شروع سر آغاز) کاملاً خوبست: به عهده گرفتن «رهبری تمام تظاهرات مبارزه طبقاتی پرولتاریا» و «هیچگاه فراموش نکردن وظیفه» رهبری مبارزه اتحادیه‌های کارگری. بسیار عالی. جلوتر، در نکته دوم، وظیفه آمادگی برای یک قیام مسلحانه «در صف مقدم قرار می‌گیرد»، و (سومین یا آخرین نکته سر آغاز) «در نتیجه، وظیفه رهبری مبارزه اتحادیه‌ای کارگری لاجرم کاری فرعی می‌شود». این به عقیده من از لحاظ تئوری غلط و از نظر تاکتیکی ناصحیح است.

از لحاظ تئوری غلط است که به دو وظیفه چنان برخورد کرد که گوئی هر دو دارای اهمیت برابر هستند: «وظیفه آماده شدن برای یک قیام مسلحانه» و «وظیفه رهبری مبارزه اتحادیه‌ای کارگری». گفته‌اند که یک وظیفه در صف مقدم است، و دیگری در عقب صحنه. صحبت کردن مانند آن یعنی مقایسه و مقابله چیزهایی که متفاوت هستند. قیام مسلحانه یک روش مبارزه سیاسی است در زمان معین. مبارزه اتحادیه‌ای کارگری یکی از اشکال دائمی مبارزه کل جنبش کارگری است، مبارزه‌ای که در جامعه سرمایه داری همیشه مورد نیاز و همیشه ضروری است. در قطعه‌ای که به وسیله من در «چه باید کرد؟» نقل شده است (۱)، انگلس سه شکل اصلی مبارزه کارگران را مشخص می‌کند: اقتصادی، سیاسی و تئوریک – به عبارت دیگر، اتحادیه‌ای، سیاسی و تئوریک (علمی، ایدئولوژیکی و فلسفی). چگونه یکی از این اشکال اساسی مبارزه (شکل اتحادیه‌ای)، را می‌توان با یک روش شکل اساسی دیگر مبارزه در یک زمان معین در یک سطح قرار داد؟ چگونه می‌توان کل مبارزه اتحادیه‌ای را به عنوان یک «وظیفه» با شیوه مبارزه سیاسی حاضر، و نه یگانه شیوه آن، در یک سطح قرار داد؟ اینها چیزهایی مقایسه ناپذیر هستند، چیزهایی مانند افزودن دهگان بر صدگان بدون آنکه مرتبه آنها را در نظر بگیریم. به عقیده من، هر دو این نکات (دومین و سومین) سرآغاز باید حذف شوند. در کنار

«وظیفه رهبری مبارزه اتحادیه‌ای»، می‌توان فقط وظیفه عام رهبری مبارزه سیاسی را به عنوان یک کل، و وظیفه عام مبارزه ایدئولوژیکی را به عنوان یک کل قرار دهیم، و نه برخی وظایف خاص، جدید و معین مبارزه سیاسی و ایدئولوژیکی. بجای این دو نکته باید متذکر شد که هیچگاه حتی برای یک لحظه هم نباید مبارزه سیاسی، تعلیم کامل عقاید سوسیال دمکراتیک به طبقه کارگر، و احتیاج به حصول یک ارتباط نزدیک و ناگسستنی بین تمام جنبه‌های جنبش کارگری برای به وجود آوردن یک جنبش واقعاً سوسیال دمکراتیک را فراموش کرد. این نکته می‌توانست دومین نکته سرآغاز باشد. سومین نکته می‌توانست ضرورت اخطار در برابر درک محدود و فرمول بندی محدود شده مبارزه اتحادیه‌ای را که با جدیت به وسیله بورژوازی اشاعه داده می‌شود، بیان کند. البته اینکار من ارائه پیش نویس قطعنامه نیست، من به این سؤال که آیا ارزش دارد که بخصوص به این نکته اشاره شود نمی‌پردازم؛ در حال حاضر من فقط می‌کوشم تا ببینم که چه بیانی از افکار شما از لحاظ تئوریک صحیح است.

از نظر تاکتیکی، قطعنامه در شکل حاضر آن، مسئله قیام مسلحانه را به شکل نسبتاً ناقص عنوان می‌کند. و قیام مسلحانه عالیترین شیوه مبارزه سیاسی است. موفقیت این قیام از نقطه نظر پرولتاریا، یعنی موفقیت قیام پرولتاریا تحت رهبری سوسیال دمکراتیک و نه هر نوع قیام، احتیاج به گسترش وسیع تمام جنبه‌های جنبش کارگری دارد، از اینرو عقیده وظیفه قیام مسلحانه را در برابر رهبری مبارزه اتحادیه‌ای قرار دادن بسیار ناصحیح است. از این طریق به وظیفه قیام مسلحانه کم بها داده شده است، این وظیفه کوچک شمرده شده است. بجای جمع بندی از تمام جنبش کارگری به عنوان یک کل، نتیجه آنست که به وظیفه قیام مسلحانه چون پدیده‌ای جدا برخورد کرده‌اند. ظاهراً دو چیز مخلوط شده‌اند: یکی قطعنامه درباره مبارزه اتحادیه‌ای بطور کلی (این موضوع قطعنامه کمیته اودسا است)، و یکی قطعنامه درباره صف بندی نیروهائی که در حال حاضر در کمیته اودسا مشغول بکار هستند (قطعنامه شما از این موضوع خارج شده، اما این کاملاً چیز دیگری است).

به نکات شماره گذاری شده که متن قطعنامه را تشکیل می‌دهند می‌پردازیم.

بند ۱- «برای افشاء توهمات»، «که جزء لاینفک اتحادیه‌ها هستند» ... این کم و بیش قابل اغماض است، اگر چه بهتر بود حذف می‌شد. اولاً که این نکته مربوط است به سرآغاز، جائیکه رابطه لاینفک تمام جنبه‌های جنبش باید خاطر نشان شود. دوماً، آنکه ماهیت تصورات ذکر نشده است. اگر اصلاً چنین چیزی می‌باید درج شود، باید اضافه گردد: توهمات بورژوائی به منزله امکان برآوردن نیازهای اقتصادی و دیگر نیازهای طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری.

«... با شدت محدودیت آنها [اتحادیه‌ها؟] را در مقایسه با اهداف نهائی جنبش کارگری تأکید می‌کند» چنین نتیجه می‌شود که همه اتحادیه‌های کارگری «محدود» هستند. اما اتحادیه‌های کارگری سوسیال دمکراتیک که با سازمانهای سیاسی پرولتاریا ارتباط دارند چه می‌شوند؟ لب مطلب این نیست که اتحادیه‌ها «محدود» هستند، اما این جنبه (محدود درست به جهت آنکه یک جنبه است) باید به جنبه‌های دیگر بیوندد. نتیجتاً، این کلمات باید یا بیرون ریخته شوند یا متقابلاً باید نیاز به برقراری و تقویت ارتباط بین یک جنبه و جنبه‌های دیگر تذکر داده شود، احتیاج به آغشتن اتحادیه‌ها به محتویات سوسیال دمکراتیک، تبلیغات سوسیال دمکراتیک، و کشیدن آنها به تمام کارهای سوسیال دمکراتیک، و غیره.

بند ۲ خوب است.

بند ۳- به دلایلی که ذکر شد صحیح نیست که وظیفه اتحادیه‌ای را با «ضروری ترین و مقدم ترین وظیفه» یک قیام مسلحانه مقایسه کنیم. هیچ احتیاجی به این نیست که در یک قطعنامه درباره مبارزه اتحادیه‌ای از قیام مسلحانه صحبت کنیم، زیرا قیام مسلحانه وسیله «سرنگون

کردن حکومت مطلقه تزاری» است که در بند دوم ذکر شده است. اتحادیه‌های کارگری می‌توانند پایه‌هایی را که از آنها ما باید برای یک قیام کسب قدرت کنیم، وسیع تر کنند. بنابراین، بار دیگر می‌گوئیم که خطاست که یکی را در مقابل دیگری قرار دهیم.

بند ۴- «شروع یک مبارزه ایدئولوژیکی شدید علیه به اصطلاح اقلیت» که «در مسائل اتحادیه‌ها»، به «اکونومیسم» برگشت می‌کند. آیا این برای قطعنامه کمیته اودسا زیاد کلی نیست؟ به نظر غلو نمی‌آید؟ به علاوه از هیچکدام از قطعنامه‌های منشویکها درباره «اتحادیه‌های کارگری» انتقادی در روزنامه‌ها وجود ندارد، فقط در این مطبوعات اشاره شده که لیبرالها از منشویکها برای تمایلشان به پرت شدن از عقب تمجید می‌کنند. تنها [نتیجه‌ای که] می‌شود از این فهمید آنست که ما نیز باید اشتیاق نشان دهیم، البته بدون آنکه در کوشش خود از «عقب پرت شویم». فکر می‌کنم که این نکته باید کلا حذف شود، با بر جا گذاردن فقط یک اخطار علیه محدودیت و ذکر ضرورت مبارزه علیه تمایلات بورژوازی و لیبرالها برای تحریف وظیفه اتحادیه‌های کارگری، یا آنکه باید بطور خاص در رابطه با بعضی قطعنامه‌های ویژه منشویکها فرموله گردد (من در حال حاضر اطلاعی از چنین قطعنامه‌هایی ندارم، مگر آنکه نوعی قطعنامه آکیم (Akim) در جنوب در بین شماها پدیدار گشته باشد).

بند ۵- این دیگر واقعاً چیزی است. من عبارات «و اگر ممکن باشد، رهبری» را با «و رهبری» تعویض می‌کنم. ما «اگر ممکن باشد» هر کاری می‌کنیم. درج این کلمات اینجا، در بین همه جاهای ممکن، امکان تعبیر غلط دارد به این عنوان که ما کمتر برای رهبری می‌کوشیم، و غیره.

بطور کلی فکر می‌کنم که ما باید دقت کنیم در مبارزه علیه منشویکها در این مورد غلو نکنیم. احتمالاً هم اکنون درست زمانی است که اتحادیه‌های کارگری شروع به پدیدار شدن می‌کنند. ما نباید کنار بایستیم، و بالاتر از آن نباید هیچگونه مستمسک برای اینکه فکر شود ما باید کنار بایستیم داده شود، بلکه باید سعی کنیم که در آنها شرکت و نفوذ کنیم و غیره. زیرا بخش خصوصی از کارگران، مردان مسن و زن و بچه دار وجود دارند که در حال حاضر کمک بسیار کمی به مبارزه سیاسی می‌کنند، اما به مبارزه صنفی مدد بسیار می‌کنند. ما باید از این بخش استفاده کنیم، فقط راهنمای قدمهای آنها در این زمینه باشیم. مهم است که سوسیال دمکراتهای روسی در اولین قدم اقدام صحیحی در رابطه با اتحادیه‌های کارگری به عمل آورند و فوراً ابتکار سوسیال دمکراتیک را پایه گذاری نمایند که در این موضوع بسیار ضروری است، یعنی همکاری سوسیال دمکراتیک و رهبری سوسیال دمکراتیک. البته، در عمل ممکنست که نیروی کافی وجود نداشته باشد، اما این کاملاً موضوع دیگری است؛ حتی در چنین موردی، در صورتی که قابلیت استفاده از تمام نیروها موجود باشد، همیشه مقداری نیرو نیز برای اتحادیه‌های کارگری یافت خواهد شد. نیروهایی برای نوشتن یک قطعنامه درباره اتحادیه‌های کارگری یافت شدند، یعنی راهنمای عقیدتی، و این اساس مطلب است!

برای شما بهترین آرزوها را می‌کنم و خواهش دارم که برایم چند خطی راجع به دریافت این نامه و آنکه راجع به آن چه فکر می‌کنی بفرستی.

دوستدار تو، ن. لنین

فرستاده شده از ژنو به اودسا

مجموعه آثار لنین، جلد ۳۴

۱- لنین به قطعه‌ای از «چه باید کرد؟» که در آن از مقدمه «جنگ دهقانی در آلمان» نقل قول آورده شده است استناد می‌کند.

از «اعتصاب سیاسی و جنگ خیابانی در مسکو»

رویدادهای انقلابی در مسکو نخستین صاعقه‌های برق در طوفان بودند و عرصه کارزار جدیدی را روشن کردند. اعلام رسمی قانون دومای دولتی و نتیجه صلح، شروع دوره جدیدی را در تاریخ انقلاب روسیه مشخص کرده‌اند. هم اکنون، فرسوده از مبارزه پیگیر کارگران، و آشفته با روح «انقلاب بلانقطاع»، بورژوازی لیبرال نفس راحتی کشیده و با شغف غرق در تکه نانی است که در جلوی او انداخته‌اند. همراه این جریان، مبارزه‌ای علیه فکر تحریم شروع شده، و لیبرالیسم آشکارا به جانب راست منحرف گردیده است. متأسفانه حتی در بین سوسیال دمکراتها (در اردوگاه ایسکرای جدید) مردمان متزلزلی وجود دارند که آماده‌اند در تحت شرایطی، از این بورژواهای خائن به انقلاب پشتیبانی کنند، و دومای دولتی را «جدی» تلقی کنند. امید است که رویدادهای مسکو موجب شرمساری شکاکان گردد، و موجب ارزیابی صحیح آنها از شرایط و اوضاع در میدان تازه نبرد گردد. بی رنگ و روئی رؤیای روشنفکران در مورد امکان یک انتخاب عمومی در زیر سلطه رژیم مطلقه، به مانند تصورات پوچی که در کله لیبرالهای خرفت است و به دومای دولتی اهمیتی حیاتی می‌دهد، در اولین اقدام اساسی انقلابی پرولتاریا، باد هوا گردید.

اطلاعات ما از رویدادهای مسکو (۱۲ اکتبر، ن.س.) هنوز بسیار اندک است. اطلاعات ما هنوز محدود به گزارشات مختصر و غالباً متناقض روزنامه‌های خارجی، و گزارشات سانسور شده‌ای از شروع جنبش که در روزنامه‌های رسمی چاپ شده‌اند می‌باشد. یک چیز محقق است: مبارزه کارگران مسکو در مرحله مقدماتی خود، در طول خطی که در سال انقلابی گذشته مرسوم شده است، پیش رفته است. جنبش طبقه کارگر مهر خود را بر تمامی انقلاب روسیه باقی گذاشته است. از یک طرف جنبش با اعتصابات پراکنده شروع شد و به سرعت به اعتصابات توده‌ای ارتقاء یافت، و از طرف دیگر مبدل به تظاهرات خیابانی گشت. در سال ۱۹۰۵، اعتصاب سیاسی شکل جا افتاده جنبش گردیده است و در مقابل چشمان ما به قیام توسعه می‌یابد. در حالیکه ده سال طول کشید تا کل جنبش طبقه کارگر روسیه به مرحله فعلی خود (البته بسیار دور از صورت نهائی) برسد، جنبش در بعضی نقاط مملکت در ظرف چند روز از یک اعتصاب خشک و خالی به طغیان انقلابی عظیمی پیشرفت کرد.

به ما اطلاع داده‌اند که اعتصاب حروف چینها به وسیله کارگرانی که از نظر سیاسی عقب مانده هستند شروع شد. اما اداره جنبش فوراً از دست آنها خارج شد، جنبش به صورت یک جنبش وسیع اتحادیه‌ای درآمد. کارگران حرفه‌های دیگر نیز به صفوف مبارزه پیوستند. تظاهرات خیابانی گریزناپذیر بود، حتی اگر به قصد با خبر کردن کارگرانی بود که از اعتصاب خبر نداشتند، این تظاهرات تبدیل به تظاهرات سیاسی همراه با سرودها و نطقهای انقلابی گشت. خشمی که مدتهای طولانی بر علیه انتخابات «عمومی» دومای دولتی منکوب شده بود بر روی

صحنه آمد. اعتصاب توده‌ای به بسیج عمومی رزمندگان برای آزادی واقعی رشد کرد. دانشجویان رادیکال بر صحنه ظاهر شدند، و در مسکو قطعنامه‌ای را گذراندند که مطلقاً شبیه قطعنامه دانشجویان سن پترزبورگ بود. به زبان شهروندان آزاد، و نه زبان مأمورین زبون، این قطعنامه به صراحت دومای دولتی را به منزله استهزای بی‌شرمانه مردم خواند، و خواستار مبارزه‌ای برای جمهوری، مبارزه‌ای جهت فراخواندن و تأسیس مجلسی واقعاً توده‌ای و قانونی به وسیله یک حکومت انقلابی موقت شد. پرولتاریا و بخشهای پیشرو دمکراتهای انقلابی شروع به جنگهای خیابانی علیه ارتش تزاری و پلیس کردند.

بدین ترتیب بود که جنبش در مسکو رشد یافت. در شنبه ۲۴ سپتامبر (۷ اکتبر) حروف چینها دیگر تنها نبودند - کارخانه‌های دخانیات و قطارهای برقی نیز از کار باز ایستاده بودند و اعتصاب نانواها هم شروع شده بود. آن شب تظاهرات بزرگی برپا شد که در آن علاوه بر کارگران و دانشجویان، بسیاری «غریبه» (کارگران انقلابی و دانشجویان رادیکال دیگر یکدیگر را در کارهای علنی، غریبه قلمداد نمی‌کنند) نیز شرکت داشتند. قزاقها و ژاندارمها حداکثر کوشش خود را کردند تا تظاهرکنندگان را که مدام تجمع می‌کردند متفرق کنند. جمعیت در برابر پلیس و قزاقها مقاومت می‌کرد. هفت تیرها شلیک کردند و تعداد زیادی از افراد پلیس زخمی شدند.

در یکشنبه ۲۵ سپتامبر (۸ اکتبر)، حوادث ناگهان شکل مهیبی به خود گرفتند. کارگران در ساعت ۱۱ صبح شروع به تجمع در خیابانها کردند، جمعیت سرود مارسی را می‌خواند. میتینگهای انقلابی توده‌ای برپا شد و چاپخانه‌هایی که کارمندان آنها از اعتصاب خودداری کرده بودند خراب شدند. نانوائی‌ها و تفنگ‌سازها مورد حمله قرار گرفتند، زیرا که کارگران برای زنده ماندن احتیاج به نان داشتند و برای جنگیدن بخاطر آزادی احتیاج به اسلحه (درست به همان گونه که سرود انقلابی فرانسوی می‌گوید). تنها پس از مقاومت سرسختانه بود که قزاقها توانستند تظاهرکنندگان را متفرق سازند. نبردی واقعی در خیابان تورسکایا (Tverskaya)، نزدیک خانه استاندار در جریان بود. در جلو نانوائی فیلیپوف (Filippov) جمعیتی از شاگرد نانواها تجمع کردند. همانطوری که بعداً مدیریت نانوائی پس از توقف کار به منظور اعلام همبستگی با دیگر اعتصابیون اعلام کرد، آنها با آرامش خارج شده و به خیابان می‌رفتند که گروهی قزاق به جمعیتی حمله کرد و آنها به خانه‌ای پناه بردند. جمعیت به پشت بام و اطاقهای زیر شیروانی رفته و سربازان را سنگباران کردند. محاصره خانه شروع شد و سربازان به کارگران شلیک کردند. تمام ارتباطها قطع شده بود. دو دسته نارنجک انداز از جناحهای مختلف راه خود را به داخل خانه گشودند و پایگاه دشمن را تسخیر کردند. ۱۹۲ شاگرد نانوا دستگیر شدند، که از آنها ۸ نفر زخمی شده بودند. دو کارگر کشته شدند. در بین پلیس و سربازان نیز زخمی وجود داشت، یک افسر ژاندارمری زخمی مهلک برداشته بود.

طبیعتاً این اطلاعات بسیار ناکامل هستند. بر طبق بعضی تلگرافهای خصوصی که در روزنامه‌های خارجی نقل شده است سبعیت قزاقها و سربازان حد و حصری نمی‌شناخت. مدیریت نانوائی فیلیپوف، برعلیه خشونت بی‌جهتی که از جانب سربازان اعمال شده است اعتراض کرده است. یک روزنامه معتبر بلژیکی گزارشی دائر بر اینکه سرایداران سرگرم پاک کردن خونهایی که بر زمین ریخته شده بود در خیابانها بودند، انتشار داده است. این نکته کم‌اهمیت - نقل از روزنامه - بهتر از هر گزارش مفصلی گواه جدی بودن مبارزه است. بر اساس اطلاعاتی که از منابع خصوصی به روزنامه درز کرده‌اند فوروارتز (Vorwarts) نوشته است که در خیابان تورسکایا ۱۰۰۰۰ نفر اعتصابی با یک گردان پیاده نظام برخورد می‌کنند که چندین بار آنها را به رگبار می‌بندد. سرویس آمبولانس وقتش تماماً گرفته بود. تخمین می‌

زنند که حداقل ۵۰ نفر کشته شدند و حدود ۶۰۰ نفر زخمی گشتند. گزارش شده است که دستگیر شدگان را به سربازخانه‌ها برده‌اند و با شقاوت و بی رحمی آنها را از میان صف سربازانی که از دو طرف آنها را می زدند گذرانده‌اند. علاوه بر این گزارش داده‌اند که در حین جنگ خیابانی، افسرها با سبعت غیرانسانی که به خرج می دادند مشخص می شدند، حتی نسبت به زنان (یک تلگراف فرستاده شده از سن پترزبورگ برای روزنامه بورژوائی محافظه کار Temps در تاریخ ۱۰ اکتبر (۲۷ سپتامبر)).

اطلاعات درباره رویدادهای روزهای بعدی ناقص و ناقص تر است. خشم کارگران بطور وحشتناکی افزایش یافته بود، جنبش نیروهای بیشتری جمع می کرد. حکومت تمام تدابیر را بکار برد تا گزارشها را ممنوع یا کوتاه کند. روزنامه‌های خارجی بطور علنی درباره تضاد بین اخبار اطمینان بخش خبرگزاریهای رسمی (که زمانی آنها باور می داشتند) و اخباری که به وسیله تلفن به سن پترزبورگ رسیده است، نوشته‌اند. گاستون لروکس (Gaston Leroux) به ماتین (Matin) پاریس تلگراف کرده است که سانسور با جلوگیری کردن از اخباری که کمترین بوئی داشته باشند اعجاز می کند. او نوشته است که دوشنبه ۲۶ سپتامبر (۹ اکتبر) یکی از خونین ترین روزهای تاریخ روسیه بود. در تمام خیابانهای اصلی حتی نزدیک اقامتگاه استاندار جنگ بود. تظاهرکنندگان پرچمی سرخ برافراشتند. عده زیادی کشته یا زخمی شدند.

گزارشات سایر روزنامه‌ها متناقض هستند. تنها یک چیز محقق است - اعتصاب گسترش می یابد، و بیشتر کارگران مشغول در کارخانه‌های بزرگ بدان پیوسته‌اند، حتی در صنایع سبک. کارگران راه آهن نیز دست از کار کشیده‌اند (سه شنبه، ۱۰ اکتبر (۲۷ سپتامبر) و چهارشنبه). این وضع بسیار وخیم است. جنبش به سن پترزبورگ گسترش می یابد: کارگران کارگاه سان - گالی هم اکنون ابزار کار را بر زمین نهاده‌اند.

این تا آنجائی را دربر می گیرد که اطلاعات به ما تا این تاریخ رسیده است. ارزیابی کامل از حوادث مسکو بر اساس چنین اطلاعاتی البته مقدور نیست. هنوز شخص نمی تواند بگوید که آیا این حوادث یک تمرین تمام عیار برای حمله قاطع پرولتاریا به رژیم مطلقه است، یا این حوادث در واقع شروع این حمله قاطع هستند، یا اینکه فقط توسعه روش «معمولی» مبارزه‌اند که در بالا شرح داده شد در عرصه جدید روسیه مرکزی یا آنکه این حوادث نشان دهنده شروع شکل عالیتري از مبارزه و قیامی تعیین کننده تر هستند ...

پرولتاریا شماره ۲۱

۱۷ (۴) اکتبر ۱۹۰۵

مجموعه آثار، جلد ۹

یادداشت بر مقاله آقای بوریف

«درباره جنبش اتحادیه کارگری و وظایف سوسیال دموکراسی»

بسیار خوشوقتیم که مقاله‌ای را از رفیقی که دست اندرکار عملی در روسیه است چاپ می کنیم، زیرا بحثی همه جانبه درباره مسئله اتحادیه کارگری در دستور روز قرار دارد. تنها تجربه کل حزب، که مداوماً با تئوری مارکسیسم منور شده است، می تواند کمک کند که اشکال اتحادیه‌های

کارگری سوسیال دمکراتیک را که بیشتر مناسب با شرایط روسیه است بیابیم. به همان شکل لازمست که از درسهای که به وسیله دشمنان ما داده می شود نیز بیاموزیم. بورژوازی تمام دنیا از گرایشات «اتحادیه صنفی» کنگره کلن در شادی غوطه ور بود، به این امید که کارگران را از سوسیالیسم به اتحادیه صنفی گرائی «خالص» یعنی بورژوائی منحرف می سازد. در روسیه حتی موسکوفسکیه و دومستی خواندن این نغمه را آموخته. همینکه بورژوازی شروع به ستایش هر یک از ما برای «دیدن نور» یا برای «شوق» مان در رابطه با یک جنبش اتحادیه کارگری «معقول» بکند، ستایش او علامتی مطمئن برای آنست که نقصی در کار ما وجود دارد. این درست طریقی است که رفیق بوریف مسئله را مطرح می کند یعنی که ما باید وظیفه سوسیالیستی خود را از هر جهت اجرا کنیم، و به هیچ وجه چنان نقایصی را جایز نداریم.

پرولتاری شماره ۲۱

۱۷ (۴) اکتبر ۱۹۰۵

مجموعه آثار لنین، جلد ۹

اعتصاب سیاسی سراسری روسیه

هواسنج خبر از یک طوفان می دهد - این چیزی است که امروز در روزنامه های خارجی که حاوی تلگرافاتی درباره رشد عظیم اعتصاب سیاسی سراسری روسیه هستند، اظهار شده است. تنها هواسنج نیست که خبر از وقوع طوفان می دهد: همه چیز را گردباد قدرتمند حمله سخت پرولتاریا از جا کنده است. انقلاب با سرعتی حیرت آور به پیش می رود، حوادثی بسیار را با خود به همراه می آورد، و اگر که بخواهیم شرح مفصلی از سه یا چهار روز گذشته بدهیم، باید که کتابی کامل بنویسیم. ولی اینرا به عهده نسلهای آینده می گذاریم تا تاریخ مفصل بنویسند. ما شاهد صحنه های ریشه آوری از یکی از بزرگترین جنگهای داخلی، جنگهای آزادی هستیم که نوع بشر تا به حال بدان دست زده است و باید سریعتر گام برداریم تا تمام انرژی خود را به این جنگ تخصیص دهیم.

غرش طوفان شروع گشته - و اکنون سخنرانی ها، تصورات، حدسیات و نقشه های لیبرال و دمکراتیک راجع به دوما چه ناچیز به نظر می رسند، هم اکنون تمام بحثهای ما راجع به دوما چه کهنه گردیده اند - و این فقط در فاصله چند روز، چند ساعت اتفاق افتاده است! بعضی از ما شک داشتیم که پرولتاریای انقلابی به اندازه کافی قوی باشد که نمایشات رسوائی را که به وسیله وزرای پلیس به اجراء گذاشته شده است خنثی کند، بعضی از ما می ترسیدیم که با شجاعت از تحریم کردن انتخابات سخن بگوئیم. اما آنطور که معلوم می شود، انتخابات هنوز در همه جا آغاز نشده است، و تاکنون یک حرکت دست کافی بوده است که تمام خانه مقوائی را به لرزش درآورد. فقط یک حرکت دست کافی بوده است که نه تنها لیبرالها و قافله بزدل آسوبورژدنیه را بلکه حتی آقای ویت رئیس حکومت «لیبرال» جدید تزاری را نیز مجبور سازد که صحبت (واقعاً، تاکنون فقط صحبت) از اصلاحاتی بکند که تمام نیرنگهای ماهرانه مضحکه بولیگین را از میان برخواهد داشت.

این دست که حرکت آن چنین بلوائی را در مسئله دوما بپا کرد، دست پرولتاریای روس است. یک سرود سوسیالیستی آلمانی چنین می گوید: «تمام چرخها بی حرکت برجای می ایستند، اگر که بازوهای توانای تو چنان بخواهد.» اکنون این بازوی توانا بلند شده است. اشارات و پیش بینی های ما درباره اهمیت بی اندازه اعتصاب سیاسی توده ای برای قیام مسلحانه بطور حیرت انگیزی تأیید شده است. **اعتصاب سیاسی سرتاسری روسیه** اینبار واقعاً تمام کشور را شامل شده است، و **تمام خلقهای سرتاسر** «امپراطوری» ملعون روسیه را در قیام قهرمانانه یک طبقه که ستمدیده ترین و پیشرفته ترین طبقات است متحد گردانیده است. پرولتاریای تمام ملتهای این امپراطوری ستم و زور اکنون در ارتشی عظیم جمع گشته اند - ارتش آزادی و ارتش سوسیالیسم. مسکو و سن پترزبورگ مشترکاً افتخار پیشگامی انقلابی پرولتاریائی را دارند. هر دو پایتخت اعتصاب کرده اند. فنلاند اعتصاب می کند. استانهای بالتیک، در رأس آنها ریگا به جنبش پیوسته اند. لهستان قهرمان دوباره به صف اعتصاب کنندگان پیوسته است، چنانکه گوئی خشم عین دشمنان خود را که تصور می کردند می توانند با ضربه های خود او را در هم شکنند، ولی در عوض نیروهای انقلابی آنرا به هم هر چه نزدیکتر کرده اند استهزاء می کند. کریمه برپا می خیزد (سیمفروپل Simferopol) و همچنین جنوب. در یکاترینوسلاو سنگرها برپا شده است، و خونها ریخته شده. ناحیه ولگا (ساراتف، سیمیرسک، نیژنی نووگورود) در اعتصاب است، و اعتصاب به ایالات کشاورزی مرکزی (ورونژ) و به مرکز صنعتی (یاروسلاو) گسترش پیدا کرده است. یک هیئت نمایندگی بی ادعای اتحادیه کارگران راه آهن رهبری ارتشی از کارگران را که میلیونها نفر را با زبانهای مختلف دربر می گیرد در دست گرفته است. در صحنه ای که لیبرالها با گزافه گوئی و نطقهای خائفانه برای تزار کمذیهای سیاسی اجراء می کردند و سفیخانه برای ویت می خندیدند و جنگ زرگری می کردند - در این صحنه ناگهان کارگران ظاهر می شوند و **اولتیماتوم** خود را به ویت، رئیس جدید حکومت «لیبرال» تزاری می دهند. هیئت نمایندگی کارگران راه آهن از به انتظار نشستن برای «انجمن شهر» * یعنی دوما ی دولتی امتناع ورزیدند. هیئت نمایندگان کارگران حتی به این نمایش پهلوان پنبه آنقدر اهمیت نداد که وقت گرانبهای خود را صرف «انتقاد» از آن بکند. هیئت نمایندگان کارگران در ابتدا **انتقاد** را با **عمل تدارک دید** - اعتصاب سیاسی - و آنگاه یک وزیر دلقک اعلام داشت «فقط یک راه حل وجود دارد - احضار یک مجلس مؤسسان، که بر اساس آراء همگانی و مستقیماً انتخاب شده باشد.»

وزیر دلقک در اصطلاح بجای خود کارگران راه آهن «مانند یک بوروکرات کله خشک واقعی طبق معمول با طفره، و بدون آنکه تعهد مشخصی بکند، صحبت کرد.» او قول قوانین را در مورد آزادی مطبوعات داد، اما انتخابات عمومی را رد کرد، بر طبق گزارشات روزنامه های خارجی، او اعلام داشت که یک مجلس مؤسسان «در حال حاضر غیرممکن است.» هیئت نمایندگی کارگران اعلام اعتصاب عمومی کرد. هیئت نمایندگی کارگران پس از ترک وزیر، به دانشگاه که در میتینگهای سیاسی که در آنجا برگزار می شد حدود ده هزار نفر شرکت می کردند رفت. طبقه کارگر به خوبی از سکونی که به وسیله دانشجویان انقلابی در اختیارش گذارده شده بود استفاده کرد. در ابتدا میتینگهای سیستماتیک توده ای سیاسی آزاد در روسیه در تمام شهرها، مدارس، کارخانه ها و در خیابانها برگزار شد، جواب داده شده به وسیله وزیر دلقک مورد بحث قرار گرفت، و نطق ها بر محور وظیفه برپا داشتن مبارزه مسلحانه، که احضار مجلس مؤسسان را «ممکن» و ضروری می ساخت قرار گرفت. مطبوعات بورژوازی

* board of burghers

خارجی، منجمله حتی لیبرال ترین روزنامه‌ها از شعارهای «فتنه انگیز و تروریستی» که سخنگویان در میتینگهای عمومی آزاد سر دادند وحشت زده هستند، گوئی که حکومت تزار با سیاست ستمگرانه خود، خود قیام را ضروری و اجتناب ناپذیر نکرده است.

قیام نزدیک می شود، قیام در بطن اعتصاب عمومی روسیه در برابر چشمان ما رشد می کند. انتصاب یک وزیر دلک که به کارگران اطمینان می دهد «در حال حاضر» یک مجلس مؤسسان مورد قبول همه غیرممکن است، آشکارا رشد نیروهای انقلابی و نزول نیروهای حکومت تزاری را نشان می دهد. حکومت مطلقه دیگر به اندازه کافی توانائی ندارد که آشکارا علیه انقلاب بیرون بیاید. انقلاب هنوز به اندازه کافی قوی نیست که ضربه‌ای کاری و قطعی به دشمن وارد کند. این تغییر نیروها تقریباً متعادل است و ناگزیر موجب به وجود آمدن سردرگمی در بین مقامات می گردد، راه را برای گذار از سرکوب به دادن امتیازات و قوانین جهت آزادی مطبوعات و اجتماعات باز می کند.

پیش به سوی مبارزه‌ای جدید و باز هم پیگیرتر و گسترده تر. نباید به دشمن فرصت داد تا خود را جمع و جور کند! پرولتاریا تاکنون برای پیروزی انقلاب اعجاز کرده است. اعتصاب سرتاسری روسیه این پیروزی را بی نهایت نزدیک کرده است، و موجب دست و پا زدن دشمن در بستر مرگ خود گردیده است. به هر حال، ما محققاً بسیار دور از انجام دادن آنچه که برای پیروزی نهائی می توانستیم بکنیم و باید بکنیم هستیم. مبارزه نزدیک می شود، اما هنوز به اوج واقعی خود نرسیده است. در این لحظه طبقه کارگر بیا می خیزد، و در مقیاسی که تاکنون نظیر نداشته است به حرکت می آید و مسلح می شود. و سرانجام حکومت مطلقه منفور را از میان برخواهد داشت، تمام وزرای دلک را دنبال کارشان خواهد فرستاد، حکومت موقت انقلابی خود را برپا خواهد داشت، و به تمام خلقهای روسیه نشان خواهد داد که چگونه «ممکن» و ضروری است که «در حال حاضر» مجلس مؤسسان واقعی و واقعاً مورد قبول عموم را فرا خواند.

نوشته شده در ژنو ۲۶ (۱۳) اکتبر ۱۹۰۵

تاریخ انتشار: ۳۱ (۱۸) اکتبر ۱۹۰۵

پرولتاریا شماره ۲۳

مجموعه آثار لنین، جلد ۹

قطعه نامه کمیته اجرائی شورای نمایندگان کارگران سن پترزبورگ درباره اقداماتی که باید در مقابل تعطیلی کارخانجات انجام شود (۱)

گذرانده شده در ۱۴ (۲۷) نوامبر ۱۹۰۵

شهروندان، بیش از صد هزار کارگر در سن پترزبورگ و شهرهای دیگر به خیابانها ریخته شده‌اند. حکومت مطلقه اعلام جنگ علیه پرولتاریای انقلابی کرده است، بورژوازی مرتجع دست به دست حکومت مطلقه داده است، و در نظر دارد که با گرسنگی دادن، کارگران را مجبور به تسلیم و متوقف کردن مبارزه برای آزادی کند.

شورای نمایندگان کارگران اعلام می دارد که این اخراج بی مانند دسته جمعی کارگران عملی تحریک آمیز از طرف حکومت است. حکومت می خواهد کارگران سن پترزبورگ را تحریک

کند تا طغیانهای پراکنده انجام دهند؛ حکومت می خواهد از این حقیقت که کارگران سایر شهرها هنوز بطور کافی به کارگران سن پترزبورگ نزدیک نشده و با آنها همصدا نشده‌اند، سوء استفاده کرده و همه آنها را دسته دسته، جدا از هم شکست دهد.

شورای نمایندگان کارگران اعلام می دارد که آزادی در خطر است. اما کارگران در تله‌ای که حکومت گذارده است نخواهند افتاد. کارگران نبرد را در شرایط نامساعدی که حکومت می خواهد بدانها تحمیل کند نخواهند پذیرفت. ما باید هر کوششی را بکار ببریم تا مبارزه را متحد گردانیم و چنین خواهیم کرد - مبارزه‌ای که به وسیله کارگران سرتاسر روسیه و دهقانان انقلابی دامن زده شده را با ارتش و نیروی دریائی که هم اکنون قهرمانانه برای آزادی بپا می خیزند، متحد خواهیم کرد.

با در نظر داشتن آنچه که گفته شد، شورای نمایندگان کارگران مقرر می دارد:

۱- تمام کارخانه‌هایی که بسته شده‌اند باید فوراً دوباره باز شوند و تمام رفقای که از کار اخراج شده‌اند دوباره بکار گماشته شوند. از تمام مردمی که نه فقط در حرف بلکه حقیقتاً آزادی را گرامی می دارند دعوت می شود که از این خواست پشتیبانی کنند.

۲- در پشتیبانی از این خواست، شورای نمایندگان کارگران لازم دید که به همبستگی تمام کارگران روسیه روی آورد، و اگر خواست ما برآورده نشود از کارگران سراسر روسیه خواسته خواهد شد که به یک اعتصاب عمومی سیاسی و اشکال قاطعانه تر دیگر مبارزه دست بزنند.

۳- در تهیه مقدمات این عمل، شورای نمایندگان کارگران به کمیته اجرائی دستور داده است که فوراً در تماس با کارگران دیگر شهرها قرار گیرند، با کارگران راه آهن، کارگران پست و تلگراف، کشاورزان و سایر اتحادیه‌ها و همچنین ارتش و نیروی دریائی، از طریق فرستادن نماینده و وسایل دیگر.

۴- بمجرد اینکه این کار مقدماتی تکمیل شد، کمیته اجرائی باید یک میتینگ مخصوص شورای نمایندگان کارگران را فراخواند تا تصمیم نهائی را در مورد اعتصاب بگیرد.

۵- پرولتاریای سن پترزبورگ از تمام کارگران و بخشهای جامعه و مردم خواسته است که از کارگران اخراج شده با هر وسیله‌ای که در اختیار دارند، مادی، معنوی یا سیاسی، پشتیبانی کنند.

نوایا ژیزن شماره ۱۳

۱۵ نوامبر ۱۹۰۵

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۰

توضیحات

۱- در میتینگ شورای نمایندگان کارگران سن پترزبورگ که در ۱۳ (۲۶) نوامبر ۱۹۰۵ برگزار شد، لنین درباره اقداماتی صحبت کرد که باید در مقابل تعطیلی (Lock out) کارخانجات توسط سرمایه داران در پاسخ به طرح خواسته ۸ ساعت کار روزانه از طرف کارگران صورت می گرفت. او قطعنامه‌ای را پیشنهاد کرد که بر اساس آن کمیته اجرائی شورای سن پترزبورگ در ۱۴ (۲۷) نوامبر تصمیم به اقداماتی بر علیه تعطیلی ها گرفت. لنین بر اهمیت این تصمیم در مقاله «تحریکی که شکست خورد» (جلد ۱۰ مجموعه آثار لنین، ص ۵۳-۵۲) تأکید کرد.

حزب سوسیالیست و انقلابیگری غیرحزبی

۱

جنبش انقلابی روسیه که به سرعت به بخشهای جدیدی از جمعیت گسترش می یابد، موجب برپا شدن تعدادی سازمانهای غیرحزبی گردیده است. هر چه که انگیزه برای تجمع را برای مدت بیشتری مورد تعقیب قرار دهیم و آنرا سرکوب کنیم، این انگیزه نیرومندتر خود را بیان خواهد کرد. انواع مختلف سازمانها، که غالباً شکل آنها سست و بی قاعده، اما با محتوای اصلی می باشند، به وجود می آیند. اینها دارای حدود و ثغور مشخص و معینی مانند چیزی که سازمانهای اروپا[ی غربی] دارند نیستند. اتحادیه های کارگری خصلت سیاسی به خود می گیرند. مبارزه سیاسی با مبارزه اقتصادی ترکیب می شود - برای مثال، در شکل اعتصابات - چنین چیزی موجب اعتلای سازمانهایی موقت یا کم و بیش دائم از نوع ممزوج می گردد.

اهمیت این پدیده چیست و طرز برخورد سوسیال دمکراتها نسبت بدان چه باید باشد؟ پیروی کامل از اصول حزبی حاصل طبیعی و نتیجه مبارزه طبقاتی بسیار رشد یافته است. و بالعکس، منافع مبارزه طبقاتی علنی و گسترده خواستار اصول حزبی کامل است. به این علت است که حزب پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی، حزب سوسیال دمکرات، کاملاً به درستی همیشه با عقاید غیرحزبی جنگیده است، و پیوسته کوشیده است که حزب سوسیالیست کارگران به هم پیوند داده شده، که در اصول خود همساز است را بنیان نهد. هر چه که رشد سرمایه داری کامل تر تمام مردم را به دو طبقه تقسیم می کند، و تضادهای بین آنها را شدت می دهد، موفقیت این کار در بین توده ها بیشتر است.

کاملاً طبیعی است که انقلابی کنونی در روسیه موجب پیدایش سازمانهای غیرحزبی شده و این ادامه خواهد یافت. این یک انقلاب دمکراتیک است یعنی انقلابی است که از نظر محتوای اجتماعی و اقتصادی بورژوازی است. این انقلاب نظام مطلقه و نیمه فئودال را سرنگون می کند، نظام بورژوازی را از آن رها می سازد، و خواستهای تمام طبقات جامعه بورژوازی را تقاضا می کند - از این نظر انقلاب تمام مردم است. البته این به این معنی نیست که انقلاب ما انقلاب طبقاتی نیست، مسلماً نه. اما این انقلاب علیه طبقات و اقشاری است که از نقطه نظر جامعه بورژوازی کهنه شده اند یا می شوند، طبقاتی که برای چنان اجتماعی بیگانه هستند و مانع رشد آن می شوند. از آنجا که تمام سیماهای مهم زندگی اقتصادی کشور هم اکنون بورژوازی شده است، از آنجا که اکثریت عظیم جمعیت در حقیقت هم اکنون در شرایط وجودی بورژوازی زندگی می کنند، عناصر ضدانقلابی طبیعتاً از نظر تعداد بسیار کم هستند و در مقایسه با «مردم» واقعاً «یک مشت» بیشتر نیستند. از اینرو طبیعت طبقاتی انقلاب بورژوازی ناگزیر خود را در شکل «توده ای» آشکار می کند، در اولین نظر غیرطبقاتی، که خصوصیت مبارزه طبقات یک جامعه بورژوازی علیه حکومت مطلقه و فئودالیسم است.

عصر انقلاب بورژوازی در روسیه بمانند سایر کشورها، با یک حالت رشد نیافته تضادهای طبقاتی مختص جامعه سرمایه داری متمایز گشته است. درست است که در روسیه در زمان حاضر سرمایه داری پیشرفته تر است از آلمان ۱۸۴۸، چه رسد به فرانسه ۱۷۸۹، اما شکی در مورد این حقیقت نیست که در روسیه خصومت های خالصاً سرمایه داری به وسیله خصومت های بین «فرهنگ» و بربریت آسیائی، اروپائی گری و تاتارگری، سرمایه داری و فئودالیسم در درجه اهمیت بسیار کمتری قرار گرفته، به کلام دیگر، خواستهای که امروز در صف

مقدم قرار داده شده‌اند، آنهایی هستند که برآوردن آنها سرمایه داری را توسعه خواهد داد، آنرا از ناخالصیهای فنودالیسم پاک خواهد کرد و شرایط زندگی و مبارزه را هم برای پرولتاریا و هم برای بورژوازی بهبود خواهد بخشید.

مسلماً اگر خواستها، آموزشها و شکایات بی پایان را که به وسیله هر کارخانه، اداره، هنگ، واحد پلیس، محله، مؤسسه تعلیماتی و غیره در سراسر روسیه مطرح می شود مورد تدقیق قرار دهیم به آسانی خواهیم دید که اکثریت آنها شامل خواستهای «فرهنگی» هستند، [البته] در صورتی که بتوانیم آنها را بدین نام بخوانیم. در واقع منظور من آنست که آنها دقیقاً خواستهای طبقه‌ای نیستند، بلکه خواستهایی برای حقوق ابتدائی هستند، خواستهایی که سرمایه داری را نابود نخواهند کرد، بلکه برعکس، آنرا به داخل چارچوب اروپائی خواهند آورد، و آنرا از بربریت، توحش، فساد و سایر بازماندگان «روسی» نظام سرواژ رها خواهند کرد. در اصل حتی خواستهای کارگری نیز محدود است و در اکثر موارد، اصلاحاتی است که کاملاً در نظام سرمایه داری قابل اجرا هستند. آنچه که اکنون خواست فوری پرولتاریای روسی است چیزی نیست که سرمایه داری را تضعیف کند، بلکه چیزیست که آنرا پالود خواهد کرد، چیزی که رشد و توسعه آنرا تسریع و گسترش خواهد داد.

طبیعتاً، در نتیجه موقعیت بخصوصی که کارگران در جامعه سرمایه داری احراز می کنند، جهد کارگران در جهت سوسیالیسم و همبستگی آنها با حزب سوسیالیست، خود را بمثابة نیروئی اصلی در ابتدائی ترین مرحله جنبش نمودار خواهند ساخت. اما خواستهای خالص سوسیالیستی هنوز موضوع آینده هستند: خواستهای فوری روز، خواستهای دمکراتیک کارگران در زمینه سیاسی است، و خواستهای اقتصادی در چارچوب سرمایه داری در زمینه اقتصادی است. حتی پرولتاریا در چارچوب برنامه حداقل و نه برنامه حداکثر کارگران انقلاب می کنند. در مورد دهقانان، اکثریتی بسیار و از نظر شماره قریب به اتفاق از سکنه دهقان، چنین چیزی اصلاً بحث ندارد. اهداف نهائی «برنامه حداکثر» دهقانان به خارج از مرزهای سرمایه داری نمی رود، سرمایه داری بطور گسترده تر و غنی تری رشد می کرد اگر همه زمینها به دهقانان و همه مردم واگذار می شد. امروز انقلاب دهقانان انقلابی بورژوائی است – هر قدر هم که این کلمات طنین بدی در گوشهای احساساتی شهسواران احساساتی سوسیالیسم خرده بورژوائی ما داشته باشد.

خصلت انقلابی که اکنون در حال پیشرفت است، آنطور که در بالا خلاصه شد، بطور کاملاً طبیعی به سازمانهای غیرحزبی امکان رشد می دهد. بنابراین کل جنبش، در ظاهر ناگزیر محتاج برچسب غیرحزبی است، یک ظاهر غیرحزبی – اما البته فقط در ظاهر. ضرورت یک زندگی متمدن «انسانی»، ضرورت سازماندهی برای دفاع از شرف انسانی، برای دفاع از حقوق و به عنوان یک انسان و شهروند همه را درگیر می کند، تمام طبقات را متحد می کند، و از تمام مرزهای حزب تجاوز می کند و مردمی را که هنوز بسیار دورتر از آنند که بتوانند به وظیفه پشتیبانی از حزب، قیام کنند، تکان می دهد. مانند آنست که احتیاج حیاتی و فوری حقوق اولیه و اساسی و اصلاحات، تمام افکار مربوط به هر چیز دیگری را کنار زده است. مشغولیت در مبارزه‌ای که در حال پیشرفت است، مشغولیتی که کاملاً ضروری و روا است، زیرا که بدون آن موفقیت در مبارزه غیرممکن خواهد بود، سبب می شود که مردم این اهداف فوری و مقدماتی را به صورت آرمان درآورند، به آنها رنگ و روغن بزنند و گاه حتی لباسهای بسیار عالی تخیلی به آنها پوشانند. دمکراسی ساده، دمکراسی معمولی بورژوایی، سوسیالیسم انگاشته شده است و چنان به «ثبت» رسیده است. هر چیزی به نظر «غیرحزبی» می آید؛ هر چیز به نظر می رسد که در یک جنبش ساده برای «آزادی» ذوب شده باشد (در

واقع جنبشی که کل جامعه بورژوائی را آزاد می کند؛ هر چیز ته رنگی، ته رنگی بسیار رقیق از «سوسیالیسم» به خود می گیرد، در درجه اول بخاطر نقش رهبری کننده ای که پرولتاریای سوسیالیست در مبارزه دمکراتیک ایفاء کرده است.

در چنین شرایطی، عقیده غیر حزبی بودن نمی تواند دستاوردی جز موفقیت های موقت داشته باشد. شعار حزبی نبودن نمی تواند جز شعاری باب روز باشد، زیرا که مد از روی بیچارگی به دنبال زندگی کشیده می شود، و این سازمان غیرحزبی است که ظاهراً «رایج» ترین پدیده در ظاهر زندگی سیاسی است: دمکراسی گرائی غیرحزبی، اعتصاب گرائی غیرحزبی، انقلاب گرائی غیرحزبی.

اکنون این سؤال مطرح می شود که: طرز برخورد پیروان و نمایندگان طبقات مختلف نسبت به این واقعیت سازمان غیرحزبی، نسبت به این عقیده حزبی نبودن چه باید باشد؟ «باید» البته نه به مفهوم ذهنی، یعنی نه به این مفهوم که چه نظری نسبت بدان داشته باشیم، بلکه به مفهوم عینی، این مفهوم که چه برخوردی ناگزیر در تحت نفوذ منافع مربوط و نقطه نظر طبقات مختلف شکل می گیرد.

۲

همانطور که تاکنون نشان داده ایم، اصل غیرحزبی بودن محصول – یا اگر مایلید، بیان – خصوصیت بورژوائی انقلاب ماست. بورژوازی نمی تواند جلوی تمایل به اصل غیرحزبی بودن خود را بگیرد، زیرا غیبت احزاب در میان آنها که برای آزادسازی جامعه بورژوائی می جنگند، دلالت بر آن می کند که مبارزه تازه ای بر علیه خود جامعه بورژوائی برپا خواهد شد. آنها که یک مبارزه «غیرحزبی» را برای آزادی دنبال می کنند از طبیعت بورژوائی این آزادی آگاه نیستند، یا رژیم بورژوائی را تقدیس می کنند، یا در غیر این صورت مبارزه علیه آنها کنار می گذارند، این مشابه آنست که مبارزه علیه بورژوازی به اول ماهی که وجود ندارد محول شود. و برعکس آنها که کاملاً آگاهانه یا ناآگاهانه از رژیم بورژوائی حمایت می کنند، نمی توانند جلوی احساس مجذوب آرمان غیرحزبی شدن خود را بگیرند.

در جامعه ای که بر پایه تقسیم طبقاتی، مبارزه بین طبقات متخاصم است، در مرحله ای از رشد، این مبارزه باید تبدیل به یک مبارزه سیاسی شود. با هدف ترین، جامع ترین و مشخص ترین تظاهر مبارزه سیاسی طبقات، مبارزه احزاب است. اما این بی تفاوت بودن مساوی بی طرفی نیست، خودداری از مبارزه نیست، زیرا در مبارزه طبقاتی بی طرف نمی تواند وجود داشته باشد، در جامعه سرمایه داری، غیرممکن است که از شرکت در مبادله کالا یا نیروی کار «خودداری» کرد. و مبادله ناگزیر موجب برپا شدن مبارزه اقتصادی و سپس مبارزه سیاسی می شود. از اینرو در عمل بی تفاوتی نسبت به مبارزه ابداً به معنی برکنار ایستادن از مبارزه، خودداری از آن، یا بی طرف بودن نسبت به آن نیست. بی تفاوتی حمایت ضمنی از قوی، از آنهایی که حاکمند، می باشد. در روسیه آنها که نسبت به حکومت مطلقه قبل از سقوط آن در انقلاب اکتبر بی تفاوت بودند، بطور ضمنی از حکومت مطلقه حمایت می کردند. در اروپای امروز آنها که نسبت به حکومت بورژوازی بی تفاوتند، بطور ضمنی از بورژوازی حمایت می کنند. آنها که نسبت به این عقیده بی تفاوتند که مبارزه برای آزادی، در روسیه آزاد که در حال قوام گرفتن است دارای طبیعت بورژوائی است، بطور ضمنی از تسلط بورژوازی در این مبارزه حمایت می کنند. اهمیت ندادن به سیاست نشانه اشباع سیاسی است. انسانی که خوب

تغذیه شده باشد به تکه نان «اهمیت نمی دهد» یا «بی تفاوت» است، لکن یک انسان گرسنه همیشه موضع «طرفداری» در مورد تکه نان می گیرد. «اهمیت ندادن و بی تفاوت بودن» یک شخص در برابر تکه نان به معنی آن نیست که او احتیاج به نان ندارد، بلکه به معنی آنست که همیشه مطمئن از نان خویش است، هیچگاه محتاج نان نیست و بطور استواری خود را به «حزبی» که خوب تغذیه می شود پیوند داده است. اصل غیرحزبی بودن در جامعه بورژوائی همیشه پیروی مزورانه، پنهان و منفعل از حزب خوب تغذیه شده‌ها، حکام و استثمارکنندگان است.

عقیده غیرحزبی بودن عقیده‌ای بورژوائی است. عقیده حزبی بودن عقیده سوسیالیستی است. این نظر، بطور کلی و به منزله یک کل قابل اطلاق به تمام جوامع بورژوائی است. البته شخص باید بتواند که این حقیقت کلی را با مسئله بخصوص و در مورد بخصوص وفق دهد، اما فراموش کردن این حقیقت در زمانی که تمام جامعه بورژوائی به قیام علیه فئودالیسم و حکومت مطلقه برمی خیزد، در عمل این معنی را دارد که کاملاً از نقد سوسیالیستی جامعه بورژوائی چشم پوشی کنیم.

انقلاب روسیه، علیرغم اینکه هنوز در مرحله ابتدائی رشد خویش است موادی را ارائه داده است که بررسی کلی ای که در بالا خلاصه وار برجسته گردانیده شد، تأیید می کند. فقط حزب سوسیال دموکراتیک، حزب پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی، همیشه بر روی پیروی اکید از اصل حزب پافشاری کرده است و اکنون نیز پافشاری می کند. لیبرالهای ما، که سخنگویان نظریات بورژوازی هستند نمی توانند تحمل اصل حزب سوسیالیست را بکنند و حاضر نیستند که چیزی راجع به مبارزه طبقاتی بشنوند. شخص لازمست که سخنان آقای رودیچف را بخاطر آورد، که برای صدمین بار آنچه را که به کرات به وسیله اوسوبوژدنیه (۱) در خارج همانند نشریات مختلف تابع لیبرالیسم روسی گفته شده است تکرار کرد. سرانجام ایدئولوژی طبقه متوسط، خرده بورژوازی، بیان روشن خود را در نظریات «رادیکالهای» روسی با پوششهای مختلف از ناشائیزن و «رادیکال دموکراتها» (۲) گرفته تا «سوسیالیست رولوسیونرها» یافته است. گروه اخیر اشتباه گرفتن سوسیالیسم را با دموکراسی به وضوح بسیار بر سر مسئله ارضی نشان داده‌اند، بخصوص با شعار «اجتماعی کردن» شان (اجتماعی کردن زمین بدون اجتماعی کردن سرمایه). به همین گونه همه می دانند که اینان رادیکالیسم بورژوازی را تحمل می کنند اما تاب تحمل اصول حزبی سوسیال دموکراتیک را ندارند.

تجزیه و تحلیل اینکه چگونه منافع طبقات مختلف در برنامه و تاکتیکهای لیبرالها و رادیکالهای مختلف روسی منعکس شده است، از حوصله موضوع مورد بحث ما خارج است. ما فقط بطور جنبی بدین مسئله جالب اشاره کردیم، و اکنون باید با در نظر گرفتن سلوک حزب ما نسبت به سازمانهای غیرحزبی به نتیجه گیریهای سیاسی عملی بپردازیم.

آیا جایز است که سوسیالیستها در فعالیتهای سازمانهای غیرحزبی شرکت کنند؟ اگر جایز است، در چه شرایطی؟ چه تاکتیکهایی می باید در این سازمانها استفاده شود؟

جواب به نخستین سؤال نمی تواند یک «نه» بدون قید و شرط باشد. غلط است که بگوئیم در هیچ موردی و در تحت هیچ شرایطی سوسیال دموکراتها نباید در سازمانهای غیرحزبی (یعنی سازمانهایی که کم و بیش آگاهانه یا ناآگاهانه بورژوائی هستند) فعالیت کنند. در زمان انقلاب دموکراتیک شرکت نکردن در فعالیت سازمانهای غیرحزبی در شرایط مشخصی منجر به عدم شرکت در انقلاب دموکراتیک می شود. اما بدون شک، سوسیالیستها باید این «شرایط مشخص» را در چارچوب تنگی محدود کنند، و باید چنین مشارکتی را فقط در تحت شرایط بسیار معین و محدود انجام دهند. زیرا در حالیکه سازمان غیرحزبی همانگونه که قبلاً گفته‌ایم، در نتیجه حالت

نسبتاً رشد نیافته مبارزه طبقاتی به وجود می آید، پیروی اکید از اصول حزب از طرف دیگر از عواملی است که مبارزه طبقاتی را آگاهانه، روشن، معین و اصولی می کند.

حفظ استقلال ایدئولوژیک و سیاسی حزب طبقه کارگر وظیفه همیشگی، غیرقابل تغییر و مطلق سوسیالیستها است. هر کس که در انجام این وظیفه کوتاهی کند، در واقع دیگر سوسیالیست نیست، هر قدر هم که معتقدات «سوسیالیستی» او (در حرف) قوی باشد. سوسیالیستها ممکن است در فعالیتهای سازمانهای غیرحزبی فقط به صورت استثنائی شرکت کنند، و هدف، طبیعت، شرایط و خصوصیات دیگر این شرکت در فعالیتهای باید کاملاً تابع وظیفه اساسی آماده کردن و سازمان دادن پرولتاریای سوسیالیست برای رهبری آگاهانه انقلاب سوسیالیستی باشد.

ممکن است اوضاع ما را، بخصوص در مرحله انقلاب دمکراتیک مجبور کند که در فعالیتهای سازمانهای غیرحزبی شرکت کنیم، به ویژه انقلاب دمکراتیکی که طبقه کارگر در آن دارای نقش بارزی است. ممکن است که چنین مشارکتی ضروری باشد، مثلاً برای تبلیغ کردن سوسیالیسم در بین شنوندگان دمکرات، یا به نفع مبارزه مشترک سوسیالیستها و دمکراتهای انقلابی علیه ضدانقلاب. در حالت اول، چنین شرکتی در فعالیتهای به معنی تأمین کردن شرایط پذیرش عقاید ما است. در حالت دوم نشان دهنده توافق جنگی برای حصول هدفهای انقلابی معین است. در هر دو حالت شرکت در فعالیتهای فقط می تواند موقتی باشد. در هر دو مورد، چنین شرکتی جایز است فقط در صورتی که استقلال حزب کارگران کاملاً حفظ شده باشد و در صورتی که حزب بمنزله یک کل، اعضاء و گروههایش که به «نماینده» در اتحادیه‌ها یا شوراهای غیرحزبی انتخاب شده‌اند را کنترل و راهنمایی کند.

زمانی که فعالیتهای حزب ما در خفا انجام می گرفت، اعمال چنین نظارت و راهنمایی ای گاه ایجاد دشواریهای غلبه ناپذیر و بسیار بزرگ می کرد. اما اکنون که فعالیتهای حزب ما بیشتر و بیشتر علنی می گردند، این نظارت و راهنمایی می تواند و باید به وسیع ترین مقیاس، نه تنها به وسیله اعضاء بالای حزب بلکه به وسیله اعضاء عادی و به وسیله همه کارگران سازمان یافته متعلق به حزب ما، اعمال شود. گزارشها راجع به فعالیتهای سوسیال دمکراتها در اتحادیه‌ها و شوراهای غیرحزبی، سخنرانیها درباره شرایط و اهداف چنین فعالیتهائی، قطعنامه‌های سازمانهای حزبی از هر قبیل درباره این فعالیتهای، باید که در یک حزب کارگری، کاری منظم گردد. فقط با چنین شرکت واقعی حزب به عنوان یک کل، با شرکت در فعالیتهای در جهت چنین فعالیتهایی، ما می توانیم کار سوسیالیستی واقعی را با کار کلی دمکراتیک در عمل پیوند زنیم.

چه تاکتیکی را باید در اتحادیه‌های غیرحزبی دنبال کنیم؟ مقدم بر همه چیز باید از هر فرصتی استفاده کنیم تا تماس مستقل برقرار نمائیم و کل برنامه سوسیالیستی خود را تبلیغ نمائیم. دوماً باید وظایف فوری سیاسی روز را در جهت انجام بسیار کامل و قاطع انقلاب دمکراتیک معین کنیم، باید که شعارهای انقلاب دمکراتیک را مطرح نمائیم، و «برنامه» اصلاحاتی را ارائه دهیم که به وسیله دمکراتهای انقلابی مبارز دنبال می شود و متمایز کننده ایشان از لیبرال دمکراتهای کاسب مسلک است.

تنها اگر امور بدین طریق ترتیب داده شود، جایز و مفید است که اعضاء حزب ما در فعالیتهای سازمانهای انقلابی غیرحزبی که یک روز به کمک کارگران برپا می شوند و یک روز به کمک دهقانان و روز بعد به وسیله سربازان و غیره، شرکت کنند. تنها در چنین حالتی است که ما در موقعیتی خواهیم بود که وظیفه دوگانه حزب کارگران را در یک انقلاب بورژوائی به انجام رسانیم یعنی انقلاب دمکراتیک را تا مرحله کمال آن انجام دهیم و نیروهای پرولتاریای سوسیالیست را که احتیاج به آزادی دارند تا یک مبارزه بی رحمانه برای سرنگون کردن سلطه سرمایه را به انجام رسانند، گسترش داده و تقویت کنیم.

نوایا ژیزن، شماره‌های ۲۲ و ۲۷
۲۶ نوامبر و ۲ دسامبر ۱۹۰۵
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۰

توضیحات

۱- اوسوبوژدنیه Osvobozhdeniye (آزادی) - نشریه بورژوا لیبرالی که در خارج از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ به سردبیری پ.ب. استرووه منتشر می شد. در ژانویه ۱۹۰۴ ارگان گروه سلطنت طلب - لیبرال «انجمن آزادی» شد. گروه اوسوبوژدنیه بعدها تشکیل هسته حزب کادت را داد.
۲- رادیکال دمکراتها اعضای سازمان خرده بورژوایی بودند که در نوامبر ۱۹۰۵ تشکیل شد. مواضع آنها بین کادتها و منشویکها نوسان می کرد. آنها تنها توانستند يك شماره از نشریه شان (رادیکال) را به چاپ برسانند. آنها خواستار جمهوری دمکراتیک بودند، با این حال حاضر بودند به سلطنت مشروطه قناعت کنند در صورتی که دولت در قبال پارلمان مسئول باشد. درباره برنامه ارضی آنها خواهان مصادره زمینهای دولت، دربار و کلیسا بدون پرداخت غرامت و زمینهای خصوصی با غرامتی اندک بودند. سازمان آنها در اوایل ۱۹۰۸ متلاشی شد و اعضایش به نشریات نیمه کادت بززاگلاویا و تاواریش پیوستند.

یک پلاتفرم تاکتیکی به منظور ایجاد کنگره وحدت ح.ک.س.د.ر.

اتحادیه‌های کارگری

پیش نویس قطعنامه

نظر به اینکه:

- ۱- حزب سوسیال دمکرات همیشه مبارزه اقتصادی را بمثابة یکی از اجزاء تشکیل دهنده مبارزه طبقاتی پرولتاریا دانسته است.
 - ۲- تجربه همه ممالک سرمایه داری نشان می دهد که قابل توصیه ترین شکل سازمان طبقه کارگر برای مبارزه اقتصادی اتحادیه‌های کارگری وسیع است.
 - ۳- در حال حاضر کوششی عمومی در بین توده‌های کارگر در روسیه برای جمع شدن در اتحادیه‌های کارگری به چشم می خورد.
 - ۴- مبارزه اقتصادی می تواند موجب بهبودی پایداری در وضع توده‌های کارگر و تقویت سازمان واقعی طبقاتی آنها شود، در صورتی که این مبارزه بطور صحیحی با مبارزه سیاسی کارگران پیوند داده شود.
- ما عقیده داریم و پیشنهاد می کنیم کنگره موافقت کند که:
- ۱- تمام سازمانهای حزب باید تشکیل اتحادیه‌های کارگری غیرحزبی را ترویج کنند و اعضای حزب را وادارند که به اتحادیه‌های کارگری مربوط به حرفه خود بپیوندند.

۲- حزب باید هر کوششی را به عمل آورد تا کارگرانی را که متعلق به اتحادیه‌های کارگری هستند به منظور درک یک مفهوم جامع از مبارزه طبقاتی و هدفهای سوسیالیستی طبقه کارگر، تعلیم دهد، با فعالیتهایش در واقع رهبری کسب کند، و در آخر تضمین کند که این اتحادیه‌های کارگری، در تحت شرایط معینی در اتحاد مستقیم با حزب قرار می‌گیرند - لکن بدون آنکه ابداً اعضای غیرحزبی را از صف خود اخراج کنند.

روزنامه پارتینیه ایتروستیا شماره ۲

۲۶ مارس ۱۹۰۶

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۰

از «پیش نویس قطعه نامه کنگره پنجم ح.ک.س.د.ر.»

۴- تشدید تهیدستی توده و مبارزه اقتصادی

در حالیکه:

۱- واقعیت معتد و گواه تشدید بسیار تهیدستی در بین کارگران و همچنین مبارزه اقتصادی است (بستن کارخانه به روی کارگران در لهستان، جنبش کارگران سن پترزبورگ و ایوانف - فونسنسک علیه بالا بودن هزینه زندگی، موج گسترده اعتصابات در نواحی صنعتی مسکو، فراخوانی فوری سازمانهای اتحادیه کارگری برای آماده شدن برای مبارزه شدید، و غیره)

۲- تمام این علامات نشان می‌دهند که این تظاهرات مختلف مبارزه اقتصادی با چنان وسعتی تجمع می‌یابند که تمام دلایل انتظار اقدام اقتصادی توده‌ای در سراسر کشور که بخشهای وسیع تری از کارگران بیشتر از قبل را درگیر می‌کند وجود دارد؛

۳- تمام تاریخ انقلاب روسیه نشان می‌دهد که اوجگیری جنبش انقلابی فقط برپایه چنین جنبش اقتصادی توده‌ای استوار است؛

این کنفرانس اعلام می‌دارد:

۱- که تمام سازمانهای حزب باید جدی ترین توجه را به این اوضاع بکنند، دقیق ترین اطلاعات راجع به آنها را جمع آوری کنند، و آنکه این مسئله باید در دستور جلسه کنگره پنجم حزب قرار گیرد؛

۲- که بزرگترین شمار ممکن از اعضای حزب باید در تهییج مبارزه اقتصادی در میان توده‌ها متمرکز شوند؛

۳- که این جنبش اقتصادی باید به عنوان منبع اصلی و بنیاد بحران انقلابی که در روسیه رشد می‌کند تلقی گردد.

پیش نویس قطعنامه پنجمین کنگره حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

سازمانهای کارگری غیرحزبی و جریان آنارکو سندیکالیستی در بین پرولتاریا (۱)

نظر به اینکه:

۱- در رابطه با تبلیغ رفیق آکسلرود در مورد یک کنگره کارگری غیرحزبی، جریانی (به نمایندگی لارین، شچگلو، ال، ایوانفسکی، میروف و نشریه آسوباژدنیه ترودا) (۲) (اودسا) در بین صفوف ح.ک.س.د.ر. ظهور کرده است که هدفش نابودی حزب و جایگزین نمودن آن با سازمان سیاسی غیرحزبی پرولتاریا می باشد؛

۲- افزون بر این، در خارج و در واقع در مقابل حزب، تبلیغات آنارکو سندیکالیستی با بکارگیری همان شعار کنگره کارگری غیرحزبی و تشکیلات غیرحزبی (سویوزنویه دنیلو) (۳) و گروهش در مسکو، مطبوعات آنارشویستی در اودسا) در بین پرولتاریا انجام می گیرد؛

۳- با وجود قطعنامه مصوبه کنگره سراسری ماه نوامبر ح.ک.س.د.ر. (۴) یک سری عملیات تجزیه طلبانه در حزب ما دیده شده که هدف آن ایجاد تشکیلات غیرحزبی بوده است؛

۴- از طرف دیگر ح.ک.س.د.ر. هرگز قصد استفاده از تشکیلات غیرحزبی مشخصی را از نظر دور نداشته است، از جمله این تشکیلات شورای نمایندگان کارگران است که در دوره های برآمد انقلابی کم و بیش حاد، از آن برای گسترش نفوذ سوسیال دمکراتیک در بین طبقه کارگر و تقویت جنبش کارگری سوسیال دمکراتیک می توان استفاده کرد (به قطعنامه سپتامبر کمیته سن پترزبورگ و کمیته مسکو در مورد کنگره کارگری) (۵) در پرولتاریا شماره های ۳ و ۴ (مراجعه شود)؛

۵- آغاز حیات اولیه، شرایط تشکل و یا بهره برداری از نهادهای غیرحزبی طبقه کارگر از جمله شورای نمایندگان کارگران، شورای هیئت های کارگران و غیره را به منظور گسترش جنبش سوسیال دمکراتیک فراهم می کند، در همین حال تشکیلات حزبی سوسیال دمکراتیک بایستی این موضوع را مد نظر داشته باشد که اگر فعالیتهای سوسیال دمکراتیک در بین توده های پرولتر بطور درست، مؤثر و بسیار متشکلی انجام گیرد در این صورت این مؤسسات ممکن است زائد بشوند؛

این کنفرانس اعلام می دارد که:

۱- قاطعانه ترین مبارزه ایدئولوژیکی بایستی علیه جنبش آنارکو سندیکالیستی در بین پرولتاریا و علیه عقاید آکسلرود و لارین در حزب سوسیال دمکرات صورت بگیرد؛

۲- قاطعانه ترین مبارزه بایستی علیه تمام کوششهای جدایی طلبانه و عوام فریبانه ای بشود که سعی در تضعیف ح.ک.س.د.ر. از درون می کنند و یا می خواهند از حزب استفاده کرده و تشکیلات پرولتری سیاسی و غیرحزبی را جانشین حزب سوسیال دمکرات کنند؛

۳- سازمانهای سوسیال دمکراتیک حزبی، در صورت لزوم، ممکن است در شوراهای هیئتهای کارگری درون حزبی، شورای نمایندگان کارگران و همچنین در کنگره های نمایندگان این تشکیلات شرکت جسته و چنین نهادهائی را سازمان دهد، به شرط اینکه این عمل به منظور تقویت و گسترش حزب کارگری سوسیال دمکرات و بر طبق خطوط دقیق حزبی انجام گیرد؛

۴- برای تقویت و گسترش نفوذ هر چه بیشتر حزب سوسیال دمکرات در بین توده های وسیع پرولتری، ضروری است که از یک طرف کوششهای خود برای سازماندهی اتحادیه های

کارگری و هدایت تبلیغ و ترویج سوسیال دمکراتیک در آنها را افزایش داده و از طرف دیگر بخشهای بزرگتری از طبقه کارگر را به فعالیتهای تمام انواع سازمانهای حزبی، جلب کرد.

پرولتاری شماره ۱۴

۴ مارس ۱۹۰۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۲

توضیحات

۱- پیش نویس قطعنامه‌های کنگره پنجم ح.ک.س.د.ر. (یکی از آنها در اینجا آمده است) توسط لنین نوشته شد و در جلسه نمایندگان کمیته‌های سن پترزبورگ، مسکو و منطقه مسکو، دفتر ناحیه صنعتی مرکزی و هیئت تحریریه روزنامه پرولتاری به تصویب رسید. جلسه در ۱۸-۱۵ (۲۸ فوریه - ۳ مارس) ۱۹۰۷ برگزار شد. پیش نویسها به عنوان سند بحث حزبی و برای تدارک کنگره پخش گردید. کنگره پنجم ح.ک.س.د.ر. از ۳۰ آوریل تا ۱۹ مه (۱۳ مه - ۱ ژوئن) ۱۹۰۷ در لندن برگزار شد. ۳۳۶ نماینده در آن شرکت داشتند که یا دارای رأی قاطع یا رأی مشورتی بودند. ۱۰۵ نماینده بلشویک بودند که توسط سوسیال دمکراتهای لهستانی و لیتوانی حمایت می شدند و از این رو اکثریت با ثباتی داشتند.

کنگره موارد زیر را مورد بحث قرار داد: ۱- گزارش کمیته مرکزی ۲- گزارش گروه دوما و سازمان آن ۳- شیوه برخورد با احزاب بورژوازی ۴- دوما دولتی ۵- «کنگره کار» و سازمانهای کارگری غیرحزبی ۶- اتحادیه‌های صنفی و حزب ۷- عملیات چریکی ۸- بیکاری، بحران اقتصادی و تعطیلی کارخانه‌ها ۹- مسایل تشکیلاتی ۱۰- کنگره بین المللی در اشتوتگارت ۱۱- کار در ارتش و موضوعات دیگر. موضوع بسیار مهم در کنگره، گزارش لنین درباره طرز تلقی از احزاب بورژوازی بود. قطعنامه‌های بلشویکی درباره تمام مسائل اساسی تصویب شد. در خاتمه کنگره، جلسه بلشویکها برگزار شد که در آن یک مرکز بلشویکی انتخاب شد. کنگره با پیروزی بلشویسم بر منشویسم - جناح اپورتونیست حزب - پایان یافت.

۲- در ۱۹۰۷ نشریه اودسا آسوابژدنیه ترودا، مجموعه‌ای از مقالات درباره مسائل کارگری منتشر کرد که شامل مقاله بدون امضائی «راجع به مسئله یک کنگره کار» می شد. این مقاله از تبلیغ به نفع یک کنگره کار حمایت می کرد.

۳- اشاره‌ای است به امور اتحادیه سمپوزیومی درباره جنبشهای اتحادیه صنفی و تعاونی.

۴- به دومین کنفرانس (نخستین کنفرانس سراسری) ح.ک.س.د.ر. اشاره می شود که از سوم تا هفتم (۱۶-۲۰) نوامبر ۱۹۰۶ در تامر فورز برگزار شد. نمایندگان احزاب سوسیال دمکرات «ملی» در آن حضور داشتند. این احزاب عبارت بودند از احزاب سوسیال دمکرات لهستان، لیتوانی، منطقه لتونی و بوند. کمیته مرکزی که توسط منشویکها کنترل می شد، چند شاخه قلابی برای حضور در کنفرانس ترتیب داد و به این ترتیب اکثریت را برای منشویکها تضمین کرد؛ آنها به اتفاق بوندیستها، مجموعاً آراء ۱۸ نماینده از ۳۲ نماینده را به دست آوردند.

هر چند بلشویکها بر گفتگو درباره مسئله «کنگره کارگری» پافشاری می کردند و تبلیغ برای آنرا نقض انضباط حزبی می دانستند، لیکن کنفرانس در این باره گفتگو نکرد و خود را به تصویب یک قطعنامه مصالحه قانع کرد. قطعنامه «محدودیتهای ترویج برای کنگره کارگری» می گفت «برداشتن گامهای فعال برای فراخواندن کنگره کارگری، مطلقاً غیرمجاز است و تا وقتی که تصمیم مقتضی توسط کنگره گرفته نشده، تخلف از انضباط حزبی محسوب می شود.»

۵- در ۴(۱۷) سپتامبر ۱۹۰۶ جلسه کارگران که توسط کمیته سن پترزبورگ فراخوانده شده بود، شعار منشویکی «کنگره کارگری» را با ۷۴ رأی در مقابل ۱۱ رأی مخالف، محکوم کرد. در سپتامبر ۱۹۰۶ دومین کنفرانس سازمانهای سوسیال دمکرات روسیه مرکزی برگزار شد. نمایندگان از مسکو، کوستروما، بریانسک، ایوانوو - ورنس نسک، نیژنی - نووگراد، تور، سورموو، اسمولنسک، یاروسلاو، یلتس، سازمان منطقه تور، ولگا، تامبو، اورل و همچنین از کمیته مرکزی و هیئت تحریریه پرولتاری حضور داشتند. قطعنامه‌ای درباره «کنگره کارگری» تصویب شد که تبلیغ برای چنین کنگره‌ای را به عنوان «عوامفریبی مضر که کارگران دارای آگاهی طبقاتی را از کار در جهت وحدت و تقویت حزب سوسیال دمکراتشان، منحرف می کند» توصیف می کرد.

سومین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (دومین کنفرانس سراسری روسیه) (۱)

۱

طرح قطعنامه درباره مسئله شرکت در انتخابات سومین دوما دولتی

نظر به اینکه

۱- تحریم فعال همانطور که تجربه انقلاب روسیه نشان داد، نمی تواند به عنوان یک تاکتیک صحیح برای سوسیال دمکراسی پذیرفته شود، مگر در شرایط یک اعتلاء انقلابی عمومی که گسترده و سریع به یک قیام مسلحانه مبدل گردد، و تنها در ارتباط با اهداف ایدئولوژیک مبارزه علیه توهمات مشروطه خواهی که از نخستین مجلس نمایندگان رژیم سابق سرچشمه می گرفت؛
۲- با نبودن این شرایط، تاکتیک صحیح سوسیال دمکراسی انقلابی، حتی اگر تمامی شرایط یک موقعیت انقلابی فراهم باشد، شرکت در انتخابات را، دقیقاً همانطور که در زمان دومین دوما پیش آمد، ایجاب می کند؛

۳- سوسیال دمکراتها که همواره ماهیت اکتبرپرستی حزب کادت و ناپایدار بودن قانون انتخاباتی کادت (۱۱ دسامبر ۱۹۰۵) در چارچوب استبداد را مورد تأکید قرار داده‌اند، هیچگونه دلیلی نمی بینند که تاکتیک خود را، به این دلیل که این قانون توسط یک قانون انتخاباتی اکتبرپرستی جایگزین شده، تغییر دهند؛

۴- جنبش اعتصابی که در حال حاضر در منطقه صنعتی مرکزی روسیه گسترش می یابد، در عین حال که ضامن پرتوان یک اعتلاء انقلابی ممکن در آینده نزدیکی است، معذالک به یک کار پیگیر به منظور تبدیل کردن جنبشی که تاکنون صرفاً سندیکائی بوده به یک جنبش سیاسی و مستقیماً انقلابی و به دنبال آن قیام مسلحانه، نیاز دارد؛
لذا کنفرانس تصمیم گرفته است:

الف - در انتخابات سومین دوما شرکت کند؛

ب - رابطه موجود بین کودتای ۳ ژوئن ۱۹۰۷ و شکست قیام دسامبر ۱۹۰۵ و همچنین خیانت‌های بورژوازی لیبرال را برای توده‌ها توضیح دهد، ضمن تأکید بر کمبود مبارزات

صرفاً سندیکائی و با کوشش در تبدیل جنبش اعتصابات اقتصادی به یک جنبش سیاسی و به یک مبارزه انقلابی مستقیم توده‌ها برای سرنگونی دولت تزاری به وسیله یک قیام؛
ج - برای توده‌ها توضیح دهد که تحریم دوما به خودی خود برای ارتقاء جنبش کارگری و مبارزه انقلابی به یک درجه بالاتر کافی نبوده و تاکتیک تحریم تنها در صورتی مناسب خواهد بود که ما در تغییر جهش جنبش سندیکائی به یک گسترش انقلابی نیرومند، موفق شویم.

۲

پیش نویس طرح قطعنامه درباره کنگره سندیکا‌های روسیه

کنفرانس معتقد است که تمامی اعضای حزب وظیفه دارند قطعنامه کنگره لندن درباره سندیکا‌ها را، با در نظر گرفتن مجموعه شرایط محلی و هنگامی که مسئله پیوند تشکیلاتی بین سندیکا‌ها و حزب سوسیال دمکرات یا شناسائی رهبری آن از جانب سندیکا‌ها مطرح می گردد، اجرا کنند. ضمناً پیوسته و در هر شرایطی توجه اساسی به این مسئله بنمایند که سوسیال دمکرات‌ها نمی بایستی در درون سندیکا‌ها به انطباق غیرفعال خود با برنامه «بی طرف» که نظر موافق جریانات بورژوا دمکرات از هر گرایشی (کادتها، مترقیون بدون حزب (۲)، سوسیالیست‌های انقلابی و غیره ...) را جلب می کند، اکتفا کنند؛ بلکه آنان باید با قاطعیت از اعتقادات سوسیال دمکراتیک در تمامیت آن دفاع کرده، بلاانقطاع برای پذیرفته شدن رهبری ایدئولوژیک سوسیال دمکرات‌ها از جانب سندیکا‌ها و استقرار پیوندهای تشکیلاتی مؤثر و همیشگی بین آنان، فعالیت کنند.

مطابق با دستنویس

نوشته شده در ژوئیه ۱۹۰۷

برای اولین بار در مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵، در سال ۱۹۳۳ منتشر گردید.

توضیحات

۱ - سومین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (دومین کنفرانس روسیه): این کنفرانس در کوتکا (فنلاند) بین ۲۱ تا ۲۳ ژوئیه (۳ تا ۵ اوت) ۱۹۰۷ برگزار گردید. حاضرین شامل ۲۶ نماینده بودند: ۹ بلشویک، ۵ منشویک، ۵ سوسیال دمکرات لهستانی، ۵ عضو بوند و ۲ سوسیال دمکرات لتونی. مسائل ثبت شده در دستور جلسه عبارت بودند از: شرکت در انتخابات سومین دوما دولتی، توافقات انتخاباتی و کنگره سندیکا‌های روسیه. درباره مسئله اول، ۳ گزارش ارائه شد: لنین به نمایندگی از طرف بلشویک‌ها (علیه تحریم)، آ. بوگدانف به نمایندگی از بلشویک‌ها (موافق تحریم) و دان به نمایندگی از منشویک‌ها و بوند سخنرانی کردند. کنفرانس با اکثریت آراء قطعنامه لنین را تصویب کرد. درباره مسئله کنگره سندیکا‌های روسیه، ۴ طرح قطعنامه ارائه شد و به عنوان سند به کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه منتقل گردید. قطعنامه پیشنهادی لنین، پایه یکی از این طرح‌ها بود.

۲ - «مترقیون بدون حزب»: گروه سیاسی بورژوازی لیبرال و سلطنت طلب روس که هنگام انتخابات دوما دولتی و در درون دوماها کوشیدند تا عناصر احزاب و گروه‌های مختلف بورژوا یا مالکین اراضی را به زیر پرچم «بدون حزب» گرد آورند.

در سومین دوما، مترقیون فراکسیونی تشکیل دادند که در آن نمایندگان احزاب «نوسازی مسالمت آمیز»^{*} و «اصلاحات دمکراتیک»^{**} شرکت کردند. هراس از یک طغیان نوین انقلابی، مترقیون را وامی داشت تا از «زیاده روی»های دولت تزاری انتقاد کنند، چرا که به نظر آنان، این دولت با انعطاف ناپذیری خود زمینه مساعدی جهت فعالیت نیروهای انقلابی چپ فراهم می کرد. در سال ۱۹۱۲، هنگام انتخابات چهارمین دوما، مترقیون با کادتها متحد شدند و در سایه به اصطلاح عدم تعلقشان به یک حزب، به آنان کمک کردند که آراء «رأی دهندگان بورژوای سوم ژوئن» را به دست آورند.

در نوامبر ۱۹۱۲، مترقیون حزب مستقلی تشکیل دادند که برنامه آن چنین بود: قانون اساسی میانه رو که تصویب آن از طریق انتخابات فشرده^{***} Censitaires انجام شود، اصلاحات کوچک، وزارتخانه‌های مسئول، یعنی مسئولیت دولت در مقابل دوما و فرونشانی جنبش انقلابی. لنین تأکید می کرد که مترقیون، از نقطه نظر ترکیب و ایدئولوژی «مخلوطی از اکتبريست‌ها و کادتها» بودند؛ او برنامه آنها را به عنوان برنامه ای ملی – لیبرال توصیف کرد. «آن حزبی خواهد بود متشکل از بورژوازی سرمایه دار «حقیقی»، نظیر چیزی که در آلمان وجود دارد» (نگاه کنید به مجموعه آثار، جلد ۱۸، «نتایج انتخابات»، «لیبرالهای ملی»).

در طول سالهای نخستین جنگ جهانی، مترقیون فعال تر شده، تعویض رهبران نظامی، به حرکت درآوردن صنعت در خدمت جبهه و یک «وزارتخانه مسئول» با شرکت نمایندگان بورژوازی روسیه را خواستار شدند. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه، برخی از رهبران حزب در دولت موقت بورژوا شرکت کردند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، حزب مترقیون مبارزه فعالانه‌ای را علیه قدرت شوراهای آغاز کرد.

از «کنگره سوسیالیستی بین المللی در اشتوتگارت»

... قطعنامه درباره ارتباط بین احزاب سوسیالیستی و اتحادیه‌های کارگری دارای اهمیت بخصوص برای ما روسها است. کنگره ح.ک.س.د.ر. در استکهلم بمثابة کنگره تأیید کننده اتحادیه‌های کارگری غیرحزبی ثبت گردید، و بدین ترتیب بر موضع بیطرف گرائی که همیشه مورد پشتیبانی دمکراتهای غیرحزبی، برنشتاینی ها و «سوسیالیست های انقلابی» بوده است، صحه گذارد. از طرف دیگر کنگره لندن اصول دیگری را مطرح کرد، یعنی جهت گیری نزدیکتر اتحادیه‌ها با حزب، منجمله حتی در شرایطی شناسائی آنها به منزله اتحادیه‌های حزبی. در اشتوتگارت در بخش فرعی سوسیال دمکرات بخش روسیه (سوسیالیستهای هر کشور تشکیل یک بخش جداگانه در کنگره‌های بین المللی می دهند) عقاید در مورد این مسئله متفاوت بود (در مورد سایر مسائل اختلافی وجود نداشت). پلخائف از اصول بیطرفی حمایت می کرد. ووینف، یک بلشویک، از نقطه نظر ضد بیطرفی کنگره لندن و قطعنامه بلژیک طرفداری می کرد (اینها در مطالب مربوط به کنگره همراه گزارش دوبروکر de Brouckere که به زودی

* Renovation Pacifique

** Reformes Democratiques

*** انتخاباتی که در آن فقط کسانی حق رأی دارند که مبلغ حداقلی بابت مالیات مستقیم پرداخته باشند – مترجم.

در روسیه پخش خواهد شد چاپ شده است). کلارا زتکین به درستی در نشریه «تساوی» (Die Gleichheit) اظهار داشت که استدلال‌های پلخانیف درباره بیطرفی مثل استدلال فرانسویها پایشان می‌لنگد. و قطعنامه اشتوتگارت – همانگونه که کائوتسکی به درستی مشاهده کرد و همانگونه که هر کس که به خود زحمت خواندن دقیق آنرا بدهد خواهد دید – به شناسایی «بیطرفی» پایان داد. در این قطعنامه کلامی هم راجع به بیطرفی یا اصول غیرحزبی نیست. برعکس این قطعنامه بطور قاطع احتیاج به ارتباطی محکم تر و نزدیکتر بین اتحادیه‌ها و احزاب سوسیالیست را می‌پذیرد.

بنابراین قطعنامه کنگره لندن ح.ک.س.د.ر. در مورد اتحادیه‌های کارگری برپایه تئوریک استواری در غالب قطعنامه‌های اشتوتگارت قرار داده شده است. قطعنامه اشتوتگارت این اصول کلی را که در هر کشور بایستی اتحادیه‌ها را در ارتباط دائم و نزدیک با حزب سوسیالیست قرار داد تصویب می‌کند. قطعنامه لندن می‌گوید که در روسیه چنین چیزی باید که در تحت شرایط مساعد شکل اتحادیه‌های حزبی را بگیرد، و اعضای حزب باید که در جهت این هدف فعالیت کنند.

ما متذکر می‌شویم که جوانب زیانبخش اصول بیطرفی در اشتوتگارت با این حقیقت که بخش نمایندگان اتحادیه‌های کارگری آلمان طرفدار سرسخت نقطه نظرهای فرصت طلبانه بود آشکار می‌گردد. بدین علت است که مثلاً در اسن، آلمانها برضد فون کول بودند (اتحادیه‌های کارگری در اسن که کنگره مطلقاً حزبی بود، نماینده نداشتند)، در حالیکه در اشتوتگارت اتحادیه‌های کارگری از او پشتیبانی کردند. مدافعه از بیطرفی با بازیچه دست قرار گرفتن فرصت طلبها در جنبش سوسیال دموکراتیک آلمان در واقع دارای نتایج زیانبخش بوده است. این حقیقتی است که نباید از آن غافل شد، بخصوص در روسیه، جائیکه وکلای مدافع بورژوا دمکرات پرولتاریا، که اصرار می‌کنند جنبش اتحادیه کارگری را «بیطرف» نگاه دارند، بشمارند ...

نوشته شده در اواخر اوت - اوایل سپتامبر ۱۹۰۷

چاپ و انتشار در ۲۰ اکتبر ۱۹۰۷

در پرولتاریا شماره ۱۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۳

مقدمه بر مجموعه «دوازده سال» (۱)

مجموعه مقالات و جزوه‌های جمع آوری شده‌ای که در اینجا به خواننده عرضه شده، دربرگیرنده دوره ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ می‌باشد. موضوع این نوشته‌ها مسائل برنامه‌ای، تاکتیکی و سازمانی جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه است، مسائلی که در تمام مدت در مبارزه علیه جناح راست گرایش مارکسیستی در روسیه طرح و درباره آنها بحث شده.

در آغاز، مبارزه منحصر بر مبنای تئوری محض علیه آقای استرووه، سخنگوی اصلی مارکسیسم علنی ما در سالهای نود صورت گرفت. پایان ۱۸۹۴ و آغاز ۱۸۹۵ تغییری ناگهانی در نشریات علنی ما دیده شد. نظریات مارکسیستی راه خود را برای اولین بار پیدا کردند، که نه فقط به وسیله رهبران گروه رهائی کار (۲) که در خارج زندگی می‌کردند، بلکه همچنین به

وسيلة سوسیال دمکراتها در روسیه ارائه شدند. این احیای ادبی و مباحثه داغ بین مارکسیستها و رهبران قدیمی نارودنیک، (برای مثال ن.ک. میخائیلوفسکی) که تا آن زمان عملاً سلطه یکپارچه‌ای بر ادبیات مترقی ما داشتند، پیش درآمد تازه‌ای بر یک پیشروی به جلو در جنبش توده‌ای کارگری در روسیه بود. این فعالیتهای ادبی مارکسیستهای روسیه، پیشروان مستقیم مبارزه فعال پرولتاریا در اعتصابات معروف ۱۸۹۶ سن پترزبورگ بودند، که از عصر اوجگیری پیوسته جنبش کارگری - مقتدرترین عامل در تمام انقلاب ما - خبر می دادند.

سوسیال دمکراتها در آن روزها تحت شرایطی که آنها را مجبور به استفاده از زبان رمزآمیز می کرد، می نوشتند و خود را به کلی ترین اصول که از فعالیتهای عملی و سیاسی بسیار دور بودند، محدود می نمودند. این به متحد نمودن عناصر نامتجانس جنبش مارکسیستی در مبارزه علیه نارودنیکها کمک بسیار نمود. در جوار سوسیال دمکراتهای روسی در خارج و داخل کشور، این مبارزه همچنین از طرف آدمهایی نظیر استرووه، بولگانف، توگان - بارنوفسکی، بردیانف و دیگران انجام گرفت. آنها بورژوا دمکراتهایی بودند که برایشان بریدن از نارودنیسم به معنی انتقال از سوسیالیسم خرده بورژوائی (یا دهقانی) به لیبرالیسم بورژوائی بود، و نه به سوسیالیسم پرولتاریائی چنانکه در مورد ما مصداق داشت.

تاریخ انقلاب روسیه بطور کلی، تاریخ حزب کادت به ویژه و بخصوص سیر تدریجی آقای استرووه (به سمت تمایل به اکتربریسیم) هم اکنون این حقیقت را بدیهی نموده است، آنرا به سکه کوچک جاری برای مبلغان تبدیل نموده است. اما در ۹۵-۱۸۹۴، این حقیقت می بایست بر مبنای انحرافات نسبتاً کوچک، به وسیله این یا آن یک از نویسندگان مارکسیسم، نشان داده می شد؛ در آن زمان هنوز سکه می بایست زده می شد. برای اینست که در چاپ کنونی متن کامل مقاله من علیه آقای استرووه («محتوای اقتصادی نارودنیسم و انتقاد از آن در کتاب آقای استرووه» تحت امضای ک. تولین در سمپوزیوم مطالبی در مورد مسئله رشد اقتصادی روسیه، منتشر شده در سن پترزبورگ در ۱۸۹۵ و نابود شده به وسیله سانسور) من مقصودی سه گانه را دنبال کردم. اول، از آنجائیکه خواندن کتاب آقای استرووه و مقالات نارودنیکی ۹۵-۱۸۹۴ علیه مارکسیستها در سطح عموم معمول است، بسیار مهم است که نقد نقطه نظرهای آقای استرووه را مطرح نمود. ثانیاً، برای جواب به تهمتهای تکرار شده در مورد اتحاد با این محترمان و برای ارزیابی اهمیت فعالیت سیاسی خود آقای استرووه، مهم است که خطاری که توسط سوسیال دمکراتهای انقلابی به آقای استرووه همزمان با اظهارات کلی ما علیه نارودنیکها داده شده، ذکر شود. ثالثاً، یک چیز قدیمی و از خیلی جهات تاریخ گذشته، پلمیک با استرووه بمثابة یک نمونه آموزنده مهم است، مثالی که ارزش عملی و سیاسی پلمیکهای تئوریک قاطع سوسیال دمکراتهای انقلابی را نشان می دهد که بارها بخاطر تمایل مفرط برای یک چنین پلمیکی با «اکونومیستها»، برنشتانیها و منشویکها مورد اتهام واقع شده‌اند. امروز هم این اتهامات به وسیله «آشتی دهندگان» درون حزب سوسیال دمکرات و سمپاتیزانهای شبه سوسیالیست خارج از آن تکرار می شود. به ما اغلب گفته‌اند که تمایل بیش از حد برای پلمیک و تجزیه، بطور کلی چیزی متداول بین روسها و سوسیال دمکراتها به ویژه، و بلشویکها بخصوص می باشد. اما این واقعیت که تمایل بیش از حد برای پریدن از سوسیالیسم به لیبرالیسم که به وسیله شرایط حاکم در کشورهای سرمایه داری بطور کلی و شرایط انقلاب بورژوائی در روسیه به ویژه، و شرایط زندگی و کار روشنفکران ما بخصوص، به وجود آمده، اغلب نادیده گرفته شده. از این نقطه نظر ارزش دارد که به وقایع ده سال گذشته، اختلافات تئوریک با «استروویسم» که از آن هنگام شروع به شکل گیری کرد، تباینات جزئی (جزئی در نظر اول)

که منجر به جدائی کامل بین احزاب و مبارزه آشتی ناپذیر در پارلمان، مطبوعات، و در جلسات عمومی و غیره گردید، نگاهی بیاندازیم.

باید اضافه کنم، مقاله علیه آقای استرووه بر مبنای سندی است که در پائیز ۱۸۹۴ خطاب به محفل کوچکی از مارکسیستهای آن زمان خواندم. گروه سوسیال دموکراتهای فعال آن زمان در سن پترزبورگ، و کسانی که یک سال بعد اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر را بنیان نهادند، در این محفل از طرف س.ت.ر. و خود من نمایندگی می شد. نمایندگان نویسندگان مارکسیست علنی پ.ب. استرووه، ا.ن. پترسوف، و ک.(۳) بودند. موضوع مقاله من «انعکاس مارکسیسم در ادبیات بورژوایی» بود. همچنانکه از عنوان پیداست، پلمیک با استرووه در اینجا به طرز غیرقابل قیاسی نسبت به مقاله منتشر شده در بهار ۱۸۹۵ صریح تر و مشخص تر (در نتیجه گیریهای سوسیال دموکراتیک آن) بود. مقاله اخیر الذکر بخشاً به دلیل سانسور و بخشاً بخاطر «اتحاد» با مارکسیستهای علنی برای مبارزه مشترک علیه نارودنیسم، ملایم شده بود. «تکان به سمت چپ» که سوسیال دموکراتهای سن پترزبورگ آن زمان به آقای استرووه دادند تماماً بدون نتیجه باقی نماند و به روشنی در مقاله آقای استرووه که در سمپوزیوم نابود شده به وسیله پلیس در ۱۸۹۵، و به وسیله مقالات متعدد او در نوویه سلوو (۱۸۹۷)(۴)، نشان داده شد. از این گذشته هنگام خواندن مقاله ۱۸۹۵ علیه آقای استرووه باید به یاد داشت که این از بسیاری جهات خلاصه‌ای بر مطالعات بعدی اقتصادی می باشد («رشد سرمایه داری» قابل ذکر است). در آخر باید توجه خواننده را به صفحات آخر این مقاله، که بر جنبه‌ها و خصائل مثبت (از نقطه نظر مارکسیستی) نارودنیسم بمثابه گرایش انقلابی - دموکراتیک در کشوری که در آستانه انقلاب بورژوایی است تأکید می کند، جلب کنم. این جمع بندی تئوریک مسائلی بود که دوازده یا سیزده سال بعد می بایست بیان عملی و سیاسی خود را در «بلوک چپ» و انتخابات دومای دوم و تاکتیکهای «بلوک چپ» می یافتند. جناحی از منشویکها که بر ضد ایده دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بودند، عقیده داشتند که بلوک چپ اکیداً غیرموجه است، و بر سر این موضوع در تمام سنتهای بسیار قدیمی و مهم سوسیال دموکراتهای انقلابی - سنتهایی که قویاً توسط زارایا (۵) و ایسکرای قدیم (۶) تأیید شده بودند - به عقب برگشتند. این بر مبنای این دلیل بود که جایز بودن مشروط و محدود تاکتیکهای «بلوک چپ» به طرز غیرقابل اجتنابی به دنبال همان دیدگاههای بنیادی مارکسیستی راجع به نارودنیسم می آید.

به دنبال مقاله علیه استرووه (۱۸۹۴-۹۵) مقاله «وظایف سوسیال دموکراتهای روس» آمده، که در اواخر سال ۱۸۹۷ بر پایه تجربیات سوسیال دموکراتها در سن پترزبورگ در سال ۱۸۹۵ نوشته شده. این مقاله عقایدی را که در مقالات و جزوه‌های دیگر این مجلد به شکل پلمیک با جناح راست سوسیال دموکراسی بیان شده، به شکلی مثبت عرضه می کند. مقدمه‌های مختلف «وظایف» اینجا بخاطر نشان دادن ارتباط بین این فعالیتها و دوره‌های مختلف رشد حزب ما، مجدداً چاپ می شود (برای مثال مقدمه اکسلرود، بر رابطه بین این جزوه و مبارزه علیه اکونومیسم تأکید می کند، و مقدمه ۱۹۰۲ که به سیر تکامل اعضای نارودنایا ولایا و نارودنی پراوو (۷) تأکید می کند).

مقاله «آزار دهندگان زمستوو و هانیبالهای لیبرالیسم»، سال ۱۹۰۱ در زارایا در خارج منتشر شد. این مقاله به همکاری سوسیال دموکراسی با استرووه بمثابه یک رهبر سیاسی پایان می دهد. در ۱۸۹۵ ما به او هشدار دادیم و محتاطانه همکاری خود را با او به عنوان یک متحد قطع کردیم. در ۱۹۰۱ ما به او به عنوان لیبرالی که ناتوان از دفاع از حتی خواستهای کاملاً دموکراتیک با کمترین پیگیری است است اعلان جنگ دادیم.

در ۱۸۹۵، چندین سال قبل از برنشتاینیسم^(۸) در غرب و قبل از جدائی کامل از مارکسیسم توسط تعداد محدودی از نویسندگان «پیشرو» روسی، من اشاره کردم که آقای استرووه یک مارکسیست غیر قابل اعتماد است، کسی که سوسیال دمکراتها نباید رویش حساب کنند. در ۱۹۰۱ چند سال قبل از اینکه حزب کادت در انقلاب روسیه پدیدار شود، قبل از شکست مفتضحانه این حزب در دوما اول و دوم، من به تمام خصائل لیبرالیسم بورژوائی روسی که بعدها تماماً در عملیات توده‌ای سیاسی سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰۵ آشکار شد، اشاره کردم. مقاله «هانیبالهای لیبرالیسم» به استدلال‌ات دروغین یک لیبرال انتقاد کرد، اما این اکنون در مورد سیاست بزرگترین حزب لیبرال در انقلاب ما تقریباً تماماً قابل انطباق است. همچنانکه این برای آن کسانی که متمایل به این باور بودند که ما بلشویکها به سیاست قدیمی سوسیال دمکراسی برگشتیم هنگامی که در مورد لیبرالیسم بیرحمانه با خیالات واهی قانونگرایی نبرد کردیم، و با حزب کادت در ۱۹۰۷-۱۹۰۵ جنگیدیم - مقاله «هانیبالهای لیبرالیسم» اشتباهاتشان را به آنها نشان خواهد داد. بلشویکها به سنتهای انقلابی سوسیال دمکراسی وفادار ماندند و تسلیم مسمومیت‌های بورژوائی، که لیبرالها از آن در طول «زیگزاگ قانونگرایانه» خود پشتیبانی کردند و موقتاً جناح راست اعضای حزب ما را گمراه نمودند، نشدند.

جزوه بعد «چه باید کرد؟» در اوائل ۱۹۰۲ در خارج منتشر شد. این جزوه انتقاد از جناح راست، که دیگر فقط یک گرایش ادبی نبود بلکه در درون سازمان سوسیال دمکراتیک وجود داشت، است. اولین کنگره سوسیال دمکراتیک در سال ۱۸۹۸ برپا شد. در این کنگره، حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه بنیان گذاشته شد که به وسیله اتحادیه سوسیال دمکراتهای روسیه در خارج که با گروه آزادی کار یکی شد، نمایندگی شد. به هر حال اعضای مرکزی حزب به وسیله پلیس توقیف شدند و نتوانستند آنرا بازسازی کنند. در واقع، حزب متحدی وجود نداشت: اتحاد هنوز فقط یک ایده بود و یک راهنما. شیفتگی به جنبش اعتصابی و مبارزات اقتصادی باعث شکل خاصی از سوسیال دمکراسی اپورتونیستی که به نام «اکونومیسم» شناخته می شود گردید. وقتی که گروه ایسکرا شروع به کار در خارج کرد، در اواخر سال ۱۹۰۰، انشعاب بر سر این موضوع یک واقعیت انجام شده بود. در بهار ۱۹۰۰، پلخائف از اتحادیه سوسیال دمکراتهای روسیه در خارج استعفا داد و سازمان خودش را درست کرد - سوسیال دمکرات.

ایسکرا، رسماً کارش را مستقل از دو گروه شروع کرد، اما بخاطر تمام هدفهای عملی علیه اتحادیه به سمت گروه پلخائف آمد. کوشش برای ادغام این دو (در کنگره اتحادیه و سوسیال دمکرات در زوریخ، ژوئن ۱۹۰۱) شکست خورد. «چه باید کرد؟» شرح سیستماتیکی از دلایل تباین نظریات و ماهیت تاکتیکها و فعالیتهای سازمانی ایسکرا می دهد.

به «چه باید کرد؟» بارها توسط منشویکها، دشمنان امروز بلشویکها و همچنین به وسیله نویسندگان متعلق به اردوگاه بورژوا لیبرال (کادتها، بزاگلاوتسی^(۹)) در روزنامه توواریش و غیره اشاره شده. بنابراین من تصمیم گرفتم که جزوه را اینجا مجدداً، اندکی خلاصه شده، و با حذف شرح روابط سازمانی و اشارات پلمیکی جزئی، چاپ کنم. با در نظر گرفتن محتوی بسیار مهم این جزوه لازم است که توجه خوانندگان تازه را به نکات زیر جلب کنم.

اشتباه اساسی که توسط کسانی که اکنون «چه باید کرد؟» را نقد می کنند، انجام می گیرد، اینست که جزوه را جدا از رابطه‌اش با شرایط تاریخی معین و مشخص دوره‌ای در رشد حزب ما، که اکنون مدتها از آن گذشته، مورد بحث قرار می دهند. این اشتباه بطور برجسته‌ای برای مثال توسط پارووس (اشاره‌ای به عده بیشمار منشویکها نمی شود)، ظاهر شده، کسی که سالها بعد از

انتشار این جزوه، در مورد ایده‌های غلط و اغراق آمیز آن در مورد موضوع یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای نوشته است.

امروز اینگونه اظهارات مضحک به نظر می‌رسد، تو گوئی که مؤلفین آن می‌خواهند تمام دوره رشد حزب ما را و دستاوردهائی که در زمان خودشان می‌بایست برایشان مبارزه می‌شد، اما زمان درازی است که استحکام یافته‌اند و به هدفشان خدمت کرده‌اند، نادیده بگیرند.

امروز اظهار اینکه ایسکرا (در سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲) در مورد ایده سازمان انقلابیون حرفه‌ای اغراق نمود، مثل اینست که ژاپنیاها را بعد از جنگ روسیه - ژاپن بخاطر اینکه پیش از جنگ در مورد قدرت نیروهای روسیه و لزوم تدارک برای جنگیدن با این نیروها اغراق نمودند سرزنش کنیم. ژاپنیاها برای اینکه پیروز شوند می‌بایستی تمام نیروهای خود را بر علیه احتمال حضور حداکثر نیروهای روسیه به صف درمی‌آوردند. بدبختانه بسیاری از کسانی که درباره حزب ما قضاوت می‌کنند، بیرون گود نشینانند، کسانی که موضوع را نمی‌دانند، کسانی که درک نمی‌کنند **هم اکنون** ایده سازمان انقلابیون حرفه‌ای پیروزی کامل را به دست آورده. این پیروزی غیرممکن بود، چنانچه در آن زمان این ایده در رأس وظایف قرار نمی‌گرفت، چنانچه این ایده را مصرانه و «با اغراق» در مغز آنهایی که راه تحقق آنرا می‌بستند فرو نمی‌کردیم.

«چه باید کرد؟» **یک جمع بندی** است از تاکتیکهای ایسکرا و سیاست سازمانی ایسکرا، در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲. دقیقاً یک «**جمع بندی**» نه بیشتر و نه کمتر. این بر هر کسی که زحمت رجوع به بایگانی ایسکرا از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۲ را به خود بدهد روشن خواهد شد*. اما قضاوت کردن درباره آن جمع بندی، بدون دانستن مبارزه ایسکرا علیه گرایش غالب اکونومیسم، بدون فهم آن مبارزه، حرف بیهوده محض است. ایسکرا برای یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای جنگید. با قدرت خاص در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ جنگید، بر اکونومیسم، گرایش غالب آن زمان پیروز شد، و بالاخره این سازمان را در ۱۹۰۳ به وجود آورد. آنرا در مقابل تجزیه بعدی در صفوف ایسکرائیست و تمام تشنجات دوره طوفان و فشار نگهداری کرد، از آن در سراسر انقلاب روسیه نگهداری نمود، و آنرا به صورت کامل از ۱۹۰۱-۲ تا ۱۹۰۷ حفظ نمود. و حالا که جنگ برای این سازمان مدتهاست که پیروز شده، هنگامی که دانه‌ها رسیده‌اند و محصول به دست آمده، افرادی به ما می‌گویند: «شما در ایده یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای اغراق کردید!». آیا این مضحک نیست؟

تمام دوره ماقبل انقلابی و اولین دو سال و نیم انقلاب (۷-۱۹۰۵) را در نظر بگیرید. حزب سوسیال دمکرات ما را در طول تمام این دوره در رابطه با وحدت، سازمان و استمرار سیاست، مقایسه کنید با سایر احزاب. مجبور خواهید شد قبول کنید که در این مورد حزب ما بدون تردید بر تمام مابقی، کادتها، سوسیالیست رولوسیونرها، و غیره ارجح است. قبل از انقلاب برنامه‌ای طرح کرد که رسماً مورد قبول تمام سوسیال دمکراتها واقع شد، و وقتی تغییری در آن صورت گرفت هیچگونه تجزیه بر سر برنامه صورت نگرفت. از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ (رسماً از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۶) حزب سوسیال دمکرات، علیرغم تجزیه در صفوفش، کامل ترین اطلاعات را در مورد موقعیت درون حزبی، به عموم داد (صورت جلسات دومین کنگره عمومی، کنگره‌های سوم بلشویک و چهارم عمومی و یا استکھلم). علیرغم تجزیه، حزب سوسیال دمکرات قبل از هر حزب دیگری قادر بود که با سود بردن از دوره موقت آزادی، سازمان علنی با یک ساختمان دمکراتیک ایده آل را بسازد، سیستم انتخابی، و نمایندگی در کنگره‌ها بر طبق عده اعضای

* جلد سوم این نشریه (۱۰) حاوی مهم ترین مقالات ایسکرا طی این سالها خواهد بود.

سازمان یافته. شما اینرا، حتی امروز، در هیچکدام از احزاب سوسیالیست رولوسیونر و کادت نمی یابید، گو اینکه اخیرالذکر عملاً علنی است، و بهترین حزب سازمان یافته بورژوازی می باشد و به طرز غیرقابل قیاسی نسبت به حزب ما درآمد بیشتر و میدان استفاده از مطبوعات و امکانات علنی بیشتری دارد. انتخابات در دوما دوم را، که تمام احزاب در آن شرکت کردند، در نظر بگیرید - آیا به روشنی وحدت سازمانی حزب ما و گروه دوما را نشان ندادند؟

سؤال مطرح می شود که، چه کسی اینرا به انجام رسانید، چه کسی این وحدت، همبستگی و استحکام عالیتر حزب ما را به وجود آورد؟ این به وسیله سازمان انقلابیون حرفه‌ای به انجام رسید، سازمانی که در ساختنش ایسکرا بزرگترین سهم را ایفا کرد. هر کس که تاریخ حزب ما را خوب بداند، هر کسی که دستی در ساختن حزب داشته، کافی است که نگاهی به لیست نمایندگان هر گروهی، مثلاً در کنگره لندن، بیاندازد، تا به این نکته ی متقاعد شود و بلافاصله متوجه شود که این لیست اعضای قدیمی، هسته مرکزی است که سخت تر از همه برای ساختمان حزب و برای تبدیل آن به چیزی که الان هست کار کرده. البته اساساً پیروزی آنها بنابر این واقعیت است که طبقه کارگر که بهترین نمایندگان حزب سوسیال دمکرات را ساختند، بخاطر دلایل عینی اقتصادی دارای ظرفیت بیشتری از هر طبقه دیگر در جامعه سرمایه داری، برای امر سازمانیابی می باشد. بدون این شرط، سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیزی نمی توانست باشد، جز یک بازیچه، یک ماجراجویی و صرفاً یک تابلوی محض. «چه باید کرد؟»، با تأکید مکرر نشان می دهد که سازمانی که از آن حمایت می کند، جدا از رابطه‌اش با «طبقه اصیل انقلابی که بطور خوبخودی به مبارزه برمی خیزد» هیچ معنایی ندارد. اما حداکثر توانائی عینی پرولتاریا برای اتحاد در یک طبقه از طریق مردم زنده واقعیت می پذیرد، و تنها از طریق اشکال مشخص سازمانی. در شرایط تاریخی حاکم بر روسیه در سالهای ۵-۱۹۰۰ هیچ سازمانی بجز ایسکرا نمی توانست حزب سوسیال دمکرات کارگری که ما اکنون داریم را به وجود آورد. انقلابی حرفه‌ای سهم خود را در تاریخ سوسیالیسم پرولتاریائی روسیه انجام داده است. هیچ قدرتی در روی زمین نمی تواند اکنون این کار را بی اثر کند، کاری که از چارچوب تنگ «محفل‌های» ۵-۱۹۰۲ رشد نموده است. و همچنین اهمیت دستاوردهایی که تاکنون به دست آمده نمی تواند توسط شکایتهایی از موقع گذشته مبنی بر اینکه در مورد وظایف مبارزاتی جنبش توسط کسانی که در آن زمان مبارزه می کردند تا راه صحیح به انجام رساندن این وظایف تضمین گردد، مبالغه شده بود، مورد تردید قرار گیرد.

من درست همینجا به چارچوب تنگ محفل‌های دوره ایسکرای قدیم اشاره کردم (با شروع نشریه شماره ۵۱ در پایان ۱۹۰۳، ایسکرا رو به منشویسم آورد و اعلام نمود که «دره‌ای ایسکرای قدیم را از جدید جدا کرده است» - سخنان تروتسکی در جزوه‌ای که مورد تأیید هیئت تحریریه ایسکرای منشویک قرار گرفت). این روحیه محفلی می بایستی بطور خلاصه برای خواننده امروز توضیح داده شود. جزوه‌های «چه باید کرد؟» و «یک گام به پیش دو گام به پس» که در این مجموعه منتشر شده‌اند، مباحثه‌ای داغ و در بعضی اوقات تلخ و مخرب را در محفل‌های **خارج**، به خواننده عرضه می کنند. بدون شک این مبارزه دارای خصوصیات غیر جذابی است. بدون شک این چیزی است که فقط می توانست در یک جنبش کارگری جوان و نارس در کشور مورد بحث، امکان داشته باشد. بدون شک، رهبران کنونی جنبش کارگری روسیه می باید با بسیاری از سنتهای محافل قطع رابطه کنند و بسیاری از جنبه‌های کم مایه فعالیت محفل و داد و بیدادهای آنرا، به منظور تمرکز بر روی وظایف سوسیال دمکراسی در دوره حاضر، دور بیاندازند و فراموش کنند. فقط وسیع کردن حزب از طریق پیوستن عناصر پرولتاریائی و در پیوند با آن فعالیت توده‌ای علنی، می تواند پس مانده‌های روحیه محفلی را که از گذشته به ما

به ارث رسیده و برای وظایف امروز نامتناسب می باشد ریشه کن سازد. و انتقال به یک حزب دمکراتیک و سازمان یافته کارگری که به وسیله بلشویکها در نووایا ژیزن (۱۱) در نوامبر ۱۹۰۵ طرح شد، یعنی به مجرد اینکه شرایط برای فعالیت علنی ظهور نمود - این انتقال به معنی یک قطع رابطه غیرقابل برگشت با سبک کاری محفلی قدیمی که بیش از زمان خود عمر کرده، بود.

بله، «بیش از زمان خود عمر کرده بود»، ولی بخاطر این کافی نیست که روحیه محفلی قدیم را محکوم کرد، اهمیت آن در شرایط ویژه دوره گذشته باید درک شود. محفلهای در روزگار خودشان ضروری بودند و نقش مثبتی بازی کردند. تحت یک حکومت استبدادی، و بخصوص شرایطی که به وسیله تمام تاریخ جنبش انقلابی روسیه به وجود آمده بود، حزب سوسیالیست کارگری نمی توانست از راه دیگری بجز این محفلهای رشد نماید. و محفلهای به عبارت دیگر گروه بسته، گروههای محدودی که شمار بسیار کوچکی از مردم را با یکدیگر متحد نمودند و تقریباً همیشه این بر مبنای دوستی های شخصی بود، مرحله ضروری در رشد سوسیالیسم و جنبش کارگری روسیه بودند. جنبش در حین رشد خود با وظیفه متحد کردن این محفلهای برقراری پیوندهای محکم بین آنها، و تداوم فعالیتشان روبرو شد. این مستلزم یک پایه عملیاتی محکم «ورای دسترس» استبداد بود - یعنی در خارج. محفلهای در خارج، بنابر این ضرورت به وجود آمدند. هیچ تماسی بین آنها وجود نداشت، هیچ اتوریتیه ای در شکل حزب در روسیه بالای سر آنها نبود، و اینکه درک آنها از وظایف عمده جنبش در این مرحله خاص با هم اختلاف داشت، غیرقابل اجتناب بود، یعنی درک اینکه دقیقاً چگونه پایگاه عملیات را برپا کرد و چگونه می توان به ساختن حزب بطور کلی کمک نمود. بنابراین، مبارزه بین محفلهای غیرقابل اجتناب بود. امروز با نظر به گذشته، به روشنی می توانیم ببینیم کدام یک از این محفلهای واقعاً در موقعیتی بوده که بمثابة پایگاه عملیات عمل کند. اما در آن زمان هنگامی که محفلهای مختلف تازه کارشان را شروع می کردند، هیچ کس نمی توانست اینرا بگوید، و مباحثه فقط نمی توانست در مبارزه حل شود. به یادم می آید، پارووس، بعداً ایسکرای قدیم را بخاطر دست زدن به یک جنگ مخرب محفلهای سرزنش می کرد و بعد از آن واقعه از یک سیاست آشتی دهی حمایت می کرد. خیلی آسان است که اینرا بعد از واقعه گفت، و گفتن آن عدم فهم شرایط آن زمان را ثابت می کند. بخاطر اینکه هیچ معیاری که به وسیله آن قدرت یا اهمیت این یا آن محفل را قضاوت کنند وجود نداشت. اهمیت بسیاری از آنها، چیزی که الان فراموش شده است، اغراق شده بود، ولی آنها در زمان خود از طریق مبارزه می خواستند حق موجودیت خود را ادعا کنند. ثانیاً، اختلافات بین محفلهای بر سر جهت کاری که می بایست انجام می گرفت، بودند. کاری که در آن زمان برای آنها نو بود. من در آن زمان در «چه باید کرد؟» اشاره کردم که این اختلافات به ظاهر جزئی در واقع بسیار مهم بودند، چرا که در آغاز این کار نو، در آغاز جنبش سوسیال دمکراسی، تعریف ماهیت کلی کار و جنبش تأثیری اساسی بر تبلیغ، ترویج و سازمان می گذاشت. تمام مشاجرات بعدی بین سوسیال دمکراتها متوجه جهت فعالیت سیاسی حزب در مورد موضوعهای مشخصی، می شد. اما در آن زمان مباحثه بر سر کلی ترین اصول و اهداف بنیادی تمام سیاست سوسیال دمکراتیک بطور کلی بود.

محفلهای نقش خود را ایفا کردند و البته اکنون منسوخ هستند. اما آنها منسوخ شدند درست به دلیل اینکه مبارزه ای که برپا کردند مسائل کلیدی جنبش سوسیال دمکراتیک را در قاطع ترین شکل ممکن طرح کرد و آنها را با یک روح آشتی ناپذیر انقلابی حل نمود. بدین وسیله آنها پایه های محکم برای فعالیت وسیع حزبی را به وجود آوردند.

در مورد مسائل خاصی که در بحث بر سر «چه باید کرد؟» بروز کردند، من فقط در مورد دو تایی آنها نظر می‌دهم. پلخائف، هنگام نوشتن در ایسکرا در ۱۹۰۴ درست بعد از منتشر شدن «یک گام به پیش دو گام به پس»، اعلام کرد که با من در مسئله راجع به [جنبش] خودبخودی و آگاهی سیاسی، در اصول، اختلاف دارد. من نه به این اعلام (بجز یادداشتی کوتاه در روزنامه وپریود (۱۲) ژنو)، و نه به بازگوئیهای بیشمار از آن در ادبیات منشویسم، جواب ندادم، بخاطر اینکه انتقاد پلخائف آشکارا فقط یک خرده گیری بر جملات عباراتی بریده شده از متن، بر عبارات ویژه‌ای که من با مهارت و دقیقاً فرموله نکرده بودم، بود. از این گذشته، او محتوی کلی و روح تمام جزوه «چه باید کرد؟» مرا که در مارس ۱۹۰۲ منتشر شد، ندیده گرفت. پیش نویس برنامه حزب (طرح شده به وسیله پلخائف و تکمیل شده به وسیله تمام هیئت تحریریه ایسکرا) در ژوئن یا ژوئیه ۱۹۰۲ منتشر شد. در فرمول بندی رابطه بین [جنبش] خودبخودی و آگاهی سیاسی به وسیله تمام هیئت تحریریه ایسکرا توافق شده بود (مشاجره من با پلخائف بر سر برنامه، که در جلسه هیئت تحریریه بروز کرد، بر سر این نکته نبود، بلکه بر سر تولید کوچکی بود که به وسیله تولید در مقیاس بزرگ جانشین می‌شد، با در نظر گرفتن اینکه من فرمول دقیق تری از فرمول پلخائف را طلب می‌کردم، و اختلاف بر سر نقطه نظر پرولتاریا یا تمام طبقات کارکن بطور کلی بود، در این نکته بود که من بر سر تعریف محدودتر از خصلت خالصاً پرولتاریائی حزب پافشاری می‌کردم).

نتیجتاً، روی این موضوع نمی‌توانست اختلافی اصولی بین «چه باید کرد؟» و پیش نویس برنامه وجود داشته باشد. در کنگره دوم (اوت ۱۹۰۳) مارتینف، کسی که در آن زمان اکونومیست بود، به نظریات ما درباره [جنبش] خودبخودی و آگاهی سیاسی چنانکه در برنامه پیشنهاد شده بود، اعتراض کرد. او به وسیله تمام ایسکرائیستها، چنانکه من در «یک گام به پیش دو گام به پس» تأکید کردم، مورد مخالفت قرار گرفت. بنابراین روشن است که مباحثه بین ایسکرائیستها و اکونومیستها، که حمله شان متوجه نکات مشترک در «چه باید کرد؟» و پیش نویسهای برنامه بود، حیاتی بود. همچنین در کنگره دوم هم، من هیچ قصدی برای بالا بردن فرمولبندیهایم، چنانکه در «چه باید کرد؟» آمده، در سطح «برنامه‌ای»، یا ساختن اصول ویژه‌ای، نداشتم. برعکس، عبارتی که من از آن استفاده کردم – و از آن موقع بارها نقل شده – این بود که اکونومیستها به افراط در یک جهت رفته‌اند. من گفتم «چه باید کرد؟» آن چیزی را که به وسیله اکونومیستها پیچ خورده است صاف می‌کند (مراجعه شود به صورتجلسات کنگره دوم ح.س.د.ک.ر در ۱۹۰۳، ژنو، ۱۹۰۴). من تأکید کردم که ما درست بخاطر اینکه اینچنین با قدرت مشغول صاف کردن هر چیزی که پیچ خورده بود، بودیم، خط عمل ما همیشه مستقیم ترین خواهد بود.

معنی این کلمات به اندازه کافی روشن است: «چه باید کرد؟» تصحیح مباحثه‌ای تحریفات اکونومیستها می‌باشد و غلط خواهد بود که این جزوه را به چیز دیگری نسبت دهیم. باید اضافه شود که مقاله پلخائف علیه این جزوه در مجموعه جدید ایسکرا (دو سال) مجدداً چاپ نشده بود، و به این دلیل من اینجا استدلالات پلخائف را بحث نمی‌کنم، بلکه فقط موضوع را تا آنجا که به خواننده امروزی مربوط می‌شود، که ممکن است با ارجاع هایی به آن در بسیاری از انتشارات منشویکها مواجه شود، توضیح می‌دهم.

دومین تذکر من متوجه مسئله مبارزه اقتصادی و اتحادیه‌ها می‌شود. نظریات من راجع به این موضوع بارها در نوشته جات بد جلوه داده شده است، بنابراین من باید تأکید کنم که بسیاری از صفحات در «چه باید کرد؟» صرف توضیح اهمیت بیش از اندازه مبارزه اقتصادی و اتحادیه‌ها شده، به ویژه، من از بیطرفی اتحادیه‌ها دفاع کردم، و این نظر را، برخلاف ادعاهای بیشمار

مخالفانم، در جزوه‌ها یا مقالات روزنامه از آن زمان تاکنون تغییر نداده‌ام. فقط کنگره لندن ح.س.د.ک.ر و کنگره بین الملل سوسیالیست اشتوتگارت، مرا به این نتیجه رساند که بیطرفی تردیونیونی به عنوان یک اصل قابل دفاع نیست. تنها اصل صحیح، نزدیک ترین صف بندی اتحادیه‌ها با حزب می باشد. سیاست ما باید نزدیک تر کردن اتحادیه‌ها به حزب و پیوند آنها با حزب باشد. این سیاست باید مصرانه و با پشتکار در تبلیغ و ترویج و فعالیتهای سازمانی ما، دنبال شود. بدون اینکه سعی کنیم فقط «شناسائی» نظریات خودمان را به دست آوریم و بدون اینکه کسانی که دارای عقاید متفاوتی هستند را از اتحادیه‌ها بیرون کنیم.

جزوه «یک گام به پیش دو گام به پس»، در تابستان ۱۹۰۴ در ژنو منتشر شده و در آن مروری از اولین مرحله جدایی بین منشویکها و بلشویکها می باشد، که از کنگره دوم (اوت ۱۹۰۳) شروع شد. از آنجائی که شرحهای جزئی مبارزه تشکیلاتی، بخصوص نکاتی که به ترکیب افراد مرکزی حزب مربوط می شود، احتمالاً نمی تواند مورد هیچگونه علاقه خواننده امروز باشد و در واقع بهتر است فراموش شوند، من نیمی از این جزوه را حذف کرده‌ام. اما چیزی که فکر می کنم مهم است آنالیز مباحثه بر سر مسائل تاکتیکی و سایر برداشتها در کنگره دوم و بحث با منشویکها بر سر مطالب سازمانی می باشد. هر دو اینها برای فهم منشویسم و بلشویسم بمثابة گرایشاتی که اثر خود را بر تمام فعالیتهای حزب کارگری در انقلاب ما گذاشته‌اند ضروری می باشد.

از بحثهای کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات، من فقط به بحث بر سر برنامه ارضی اشاره می کنم. حوادث به خوبی نشان دادند که برنامه ما در آن زمان (بازگرداندن زمینهای تصرف شده (۱۳)) بسیار محدود بود و به قدرت انقلابی - دمکراتیک جنبش دهقانان کم بها داده بود - من به این موضوع با شرح بیشتری در جلد دوم کتاب حاضر می پردازم. مهم است که اینجا تأکید شود حتی این برنامه ارضی بسیار محدود در آن زمان به نظر جناح راست سوسیال دمکراسی بیش از حد وسیع می آمد. مارتینف و دیگر اکونومیستها، با آن به دلیل اینکه زیاده روی کرده است، مخالفت کردند! این اهمیت عظیم عملی تمام مبارزه‌ای که ایسکرای قدیم علیه اکونومیسم برپا داشت، علیه تمام تلاشها برای تنگ کردن و کوچک نمودن خصلت سیاست سوسیال دمکراتیک را نشان می دهد.

در آن زمان (نیمه اول ۱۹۰۴) اختلافات ما با منشویکها محدود به مسائل سازمانی می شدند. من گرایش منشویکی را به عنوان «اپورتونیزم در مسائل سازمانی» تعریف کردم. پ.ب. اکسلرود، در اعتراض به این، به کائوتسکی نوشت: «اصلاً این مغز عاجز من نمی تواند این چیزی که اپورتونیزم در مسائل سازمانی خوانده می شود را درک کند که امروز به عنوان یک چیز مستقل و بدون هیچگونه ارتباط مستقیم با نظریات برنامه‌ای و تاکتیکی آورده شده.» (نامه ۶ ژوئن ۱۹۰۴، تجدیدچاپ در ایسکرای جدید، «دو سال»، قسمت دوم، صفحه ۱۴۹)

ارتباط مستقیم اپورتونیزم در نظریات سازمانی با [اپورتونیزم در] نظریات تاکتیکی به قدر کافی توسط تمام اعمال ثبت شده منشویسم در سالهای ۷-۱۹۰۵، نشان داده شده. این «چیز غیرقابل فهم»، «اپورتونیزم در مسائل سازمانی»، در تجربه عملی، ارزیابی مرا به مراتب برجسته تر از آنچه که هرگز می توانستم انتظار داشته باشم به بار آورده است. کافی است که بگوئیم چروانین منشویک امروز قبول کرده است (جزوه درباره کنگره لندن ح.س.د.ک.ر در ۱۹۰۷ را ببینید) که نقشه سازمانی اکسلرود (که از آن به اسم «کنگره کارگری» و غیره زیاد

حرف زده شده) فقط می تواند به تجزیه‌هایی منجر شود که موجب ویران شدن امر پرولتاریا می شود. از این گذشته همین چروانین در این جزوه به ما می گوید که در لندن پلخائف می بایست با «آنارشیسیم سازمانی» در درون جناح منشویسم جدال می کرد. و بنابراین بخاطر هیچ نبود که من در ۱۹۰۴ با «اپورتونیسیم در مسائل سازمانی» جنگیدم، در نظر بگیریم که در ۱۹۰۷ هر دوی چروانین و پلخائف می بایستی «آنارشیسیم سازمانی» و نفوذش در منشویکها را مورد شناسائی قرار دهند.

منشویکها از اپورتونیسیم سازمانی به اپورتونیسیم تاکتیکی رسیدند. جزوه «کمپین زمستوو و نقشه ایسکرا» (منتشر شده در ژنو در اواخر ۱۹۰۴، اگر اشتباه نکنم در نوامبر یا دسامبر) اولین قدم آنان را در این جهت نشان می دهد. می توان بارها در نوشته‌های جاری یافت که مشاجره بر سر کمپین زمستوو به این بود که بلشویکها اصلا هیچ ارزشی برای سازمان دهی تظاهرات در مقابل آدمهای زمستوو قائل نبودند. خواننده خواهد دید قضیه اصلا این نبود. اختلافات به این سبب بودند که منشویکها پافشاری می کردند که ما نباید بین لیبرالها ایجاد هراس کنیم، و از این گذشته این واقعیت که بعد از اعتصاب رستوف در ۱۹۰۲، اعتصابات تابستان و باریکادهای ۱۹۰۳، و در آستانه ۹ ژانویه ۱۹۰۵، منشویکها ایده تظاهرات در مقابل آدمهای زمستوو (۱۴) را بمثابة عالیترین شکل تظاهرات ستودند. موضع ما در مورد این «نقشه کمپین زمستوو منشویکها» در یک مقاله راجع به این موضوع در روزنامه بلشویک وپریود شماره ۱، بیان شد (ژنو، ژانویه ۱۹۰۵): «تظاهرات خوب پرولتاریا و استدلالات ناچیز بعضی روشنفکران» بیان شده بود.

جزوه آخری که در این مجموعه است «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» می باشد که در ژنو در تابستان ۱۹۰۵ منتشر شد. این یک بیانیه سیستماتیک در مورد اختلافات بنیادی با منشویکها می باشد. این اختلافات بطور کامل در قطعه‌نامه‌های کنگره سوم (بهار) ح.س.د.ک.ر (بلشویک) در لندن فرموله شد و کنفرانس منشویک در ژنو که تباینات اساسی بین ارزیابی بلشویک و منشویک در مورد انقلاب بورژوائی بطور کلی از نقطه نظر پرولتاریا را پایه گذاشت. بلشویکها اعلام کردند که پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نقش رهبر را باید داشته باشد. منشویکها این نقش را به یک «اپوزیسیون افراطی» تنزل دادند. بلشویکها از ماهیت طبقاتی و اهمیت طبقاتی انقلاب یک تعریف مثبت دادند، بر سر اینکه یک انقلاب پیروزمند به معنی «دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» است باقی ماندند و منشویکها همیشه انقلاب بورژوائی را چنان غلط تفسیر می کردند که در نتیجه به پذیرفتن این موضع که نقش پرولتاریا به عنوان تابع و وابسته به بورژوازی خواهد بود، می رسیدند.

چگونگی انعکاس این اختلافات در اصول، در فعالیتهای عملی به خوبی معلوم است. بلشویکها دوما بولگین را بایکوت کردند، منشویکها مردد بودند. بلشویکها دوما بایکوت کردند، منشویکها مردد بودند، از مردم خواستند که رأی بدهند، اما نه برای دوما. منشویکها وزارت کادت و سیاست کادت را در دوما اول پشتیبانی کردند، در حالیکه بلشویکها، موازی با تبلیغ در حمایت از یک «کمیتة اجرائی چپ» (۱۵)، قاطعانه خیالات واهی قانونگرایانه ضدانقلابی کادتی را افشا کردند. از این هم بیشتر، بلشویکها برای بلوک چپ در انتخابات دوما دوم کار کردند، و این هنگامی بود که منشویکها تشکیل بلوک همراه با کادتها را فراخواندند.

حالا به نظر می رسد که «دوره کادتی» در انقلاب روسیه (اصطلاح از جزوه «پیروزیهای کادتها و وظایف حزب کارگری»، مارس ۱۹۰۶، گرفته شده) به پایان خود رسیده. ماهیت ضدانقلابی کادتها کاملا افشا شده. کادتها خودشان شروع به قبول این کرده‌اند که آنها در تمام راه

بر علیه انقلاب جنگیده‌اند، و آقای استرووه بی پرده افکار درونی لیبرالیسم کادت را آشکار می‌کند. هر چه پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی دقیق‌تر به این دوره کادت، به تمام این «زیگزاگ قانونگرایانه» نگاه کند، روشنتر خواهد دید که بلشویکها هر دوی این دوره و ماهیت حزب کادت و اینکه منشویکها در واقع سیاست غلطی را دنبال می‌کردند که بطور عینی در حکم به دور انداختن سیاست مستقل پرولتاریا به نفع تابع کردن پرولتاریا به لیبرالیسم بورژوائی بود، را از پیش ارزیابی کردند.

در نظر انداختن به گذشته، به مبارزه بین دو گرایش در مارکسیسم روسی و سوسیال دموکراسی در دوازده سال گذشته (۱۹۰۷-۱۸۹۵)، نمی‌توان از این نتیجه‌گیری اجتناب کرد که «مارکسیسم علنی»، «اکنونیسم» و «منشویسم»، اشکال گوناگون یک گرایش تاریخی هستند. مارکسیسم علنی آقای استرووه (۱۸۹۴) و کسانی نظیر او انعکاس مارکسیسم در ادبیات بورژوازی بود. «اکنونیسم» بمثابة گرایش متمایز در فعالیتهای سوسیال دموکراتیک در ۱۸۹۷ و سالهای بعدی در واقع برنامه‌ای را که در «کرد» بورژوا لیبرال پیشنهاد شده بود اجرا کرد: مبارزه اقتصادی برای کارگران، مبارزه سیاسی برای لیبرالها. منشویسم نه تنها یک گرایش ادبی است، نه تنها گرایشی در فعالیت سوسیال دموکراتیک است، بلکه یک دسته بندی است که در طول اولین دوره انقلاب روسیه (۷-۱۹۰۵) سیاست مجزای خودش را دنبال کرد - سیاستی که در عمل پرولتاریا را تابع لیبرالیسم بورژوازی می‌نمود.*

در تمام کشورهای سرمایه داری بطور غیرقابل اجتنابی پرولتاریا به وسیله هزاران حلقه انتقالی به همسایه‌اش در سمت راست متصل شده، به خرده بورژوازی. در تمام احزاب کارگری بطور غیرقابل اجتنابی یک جناح کم و بیش روشن راست گرا سر بر می‌آورد که در نظریاتش، تاکتیکهایش و «خط» سازمانیش گرایشات اپورتونیستی خرده بورژوازی را منعکس می‌سازد. در یک چنین کشور خرده بورژوائی نظیر روسیه، در عصر انقلاب بورژوائی، در دوره شکل گیری حزب کارگری سوسیال دموکرات جوان، این گرایشات می‌بایستی خود را هر چه صریح‌تر، مشخص‌تر و روشن‌تر از هر جای دیگر در اروپا بیان می‌کردند. آشنائی با اشکال مختلف این گرایش که در جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه و در دوره‌های مختلف رشد آن آشکار شده، بخاطر محکم نمودن مارکسیسم انقلابی و آبدیده کردن طبقه کارگر روسیه در مبارزه‌اش برای آزادی ضروری است.

سپتامبر ۱۹۰۷

در نوامبر ۱۹۰۷ در مجموعه «دوازده سال» به چاپ رسید

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۳

* تحلیل مبارزات گرایشات و نظرات مختلف در کنگره دوم (رجوع کنید به «یک گام به پیش دو گام به پس»، ۱۹۰۴) بدون تردید ارتباط مستقیم و نزدیک بین اکنونیسم ۱۸۹۷ و بعدها را با منشویسم نشان می‌دهد، همچنین ارتباط بین اکنونیسم در جنبش سوسیال دموکراتیک و «مارکسیسم علنی» یا «استروویسم» به وسیله من در جزوه «چه باید کرد؟» (۱۹۰۲) نشان داده شد. ارتباط مارکسیسم علنی - اکنونیسم - منشویسم نه فقط ایدئولوژیک بلکه همچنین از نظر پیوستگی تاریخی آنهاست.

۱- در ۱۹۰۷ انتشارات زرنو تحت هدایت م.س. کدروف تصمیم گرفت تا مجموعه‌ای سه جلدی از آثار لنین را تحت عنوان «دوازده سال» منتشر کند. تنها جلد نخست و قسمت اول جلد دوم به چاپ رسیدند. جلد نخست شامل: «محتوای اقتصادی نارودنیسم و انتقاد از آن در کتاب آقای استرووه»، «وظایف سوسیال دمکراتهای روس»، «آزار دهندگان زمستوو و هانیبالهای لیبرالیسم»، «چه باید کرد؟»، «یک گام به پیش دو گام به پس»، «کمپین زمستوو و نقشه ایسکرا» و «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» می شد. جلد نخست در نوامبر ۱۹۰۷ به چاپ رسید (روی جلد آن تاریخ انتشار ۱۹۰۸ نوشته شده بود) و مدت کوتاهی پس از انتشار توقیف شد ولی از آنجایی که نسخه‌های زیادی از آن پخش شده بود تا مدتها به صورت غیرقانونی دست به دست می شد.

جلد دوم قرار بود که آثار لنین درباره مسئله ارضی را دربر داشته باشد. بخاطر رهایی از سانسور تصمیم گرفته شده که عنوان «دوازده سال» کنار گذاشته شود و جلد دوم در دو قسمت منتشر گردد: جلد نخست آثار قانونی منتشر شده در ۱۸۹۹ در سمپوزیوم

Economic Studies and Essays را دربر می گرفت و قسمت دوم آثار غیرقانونی را. لنین کتابش «برنامه ارضی سوسیال دمکراسی در انقلاب نخست روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷» را که به تازگی کامل شده بود در جلد دوم قرار داده بود. این نقشه برای انتشار محقق نشد. تنها قسمت نخست جلد دوم تحت عنوان «مسئله ارضی» در اوایل ۱۹۰۸ منتشر شد که حاوی آثار زیر بود: «خصلت نمائی رمانتیسم اقتصادی»، «آمار صنایع دستی در ۱۸۹۴-۱۸۹۵ در گوبرنیای پرم و مشکلات کلی صنایع "دستی" و «مسئله ارضی و "منتقدان مارکس"» بود. قسمت دوم جلد دوم که برنامه ارضی سوسیال دمکراسی در نخستین انقلاب روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷ را دربر داشت توسط پلیس در چاپخانه توقیف و نابود شد.

جلد سوم قرار بود حاوی مقالات برنامه‌ای و پلمیکی که در نشریات بلشویکی (ایسکرا، وپریود، پرولتاری، نووایا ژیزن و غیره) به چاپ رسیده بود باشد. افزایش سرکوب و سانسور علیه نشریات انقلابی از انتشار جلد سوم جلوگیری کرد.

۲- گروه رهائی کار نخستین گروه مارکسیستی روسیه بود. این گروه توسط پلخانف در ژنو سوئیس در سال ۱۸۸۳ تشکیل شد و تا کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه که در ۱۹۰۳ برگزار شد، وجود داشت.

گروه رهائی کار در بسط و گسترش مارکسیسم در روسیه کارهای بزرگی انجام داد. از آن جمله ترجمه مانیفست حزب کمونیست اثر مشترک مارکس و انگلس، کار دستمزدی و کاپیتال مارکس، سوسیالیسم از تخیل تا علم انگلس، به زبان روسی است. گروه کتابها را در خارج از کشور چاپ و در روسیه توزیع می نمود. پلخانف و گروه آزادی کار، ضربات سختی به نارودنیسم وارد ساختند. با این حال گروه مرتکب اشتباهات جدی شد که مقدمات دیدگاههای منشویکی آتی پلخانف و دیگر اعضای آنرا فراهم آورد.

۳- س.ت. و.و. ستارکوف، ر.س.ا. رادچنکو، ک: ر.ا. کلاسون

۴- نوویه سلوو (کلام جدید) - مجله ماهانه علمی، ادبی و سیاسی بود که توسط نارودنیکهای لیبرال در سن پترزبورگ از ۱۸۹۴ و توسط «مارکسیستهای علنی» از بهار ۱۸۹۷ منتشر می شد. دو مقاله لنین «خصلت نمائی رمانتیسم اقتصادی» و «درباره یک مقاله خاص روزنامه» را منتشر کرد. مجله توسط عمال تزار در دسامبر ۱۸۹۷ بسته شد.

۵- زاریا (Zaria «سحر»)، مجله تئوریک - سیاسی مارکسیستی بود که در سالهای ۲-۱۹۰۱ در اشتوتگارت توسط هیئت تحریریه ایسکرا منتشر می شد. چندین مقاله از لنین در آن به چاپ رسید. روی هم رفته ۴ شماره زاریا منتشر گردید.

۶- ایسکرا (Iskra «جرقه»)، اولین روزنامه مارکسیستی و مخفی سرتاسری روسیه بود که توسط لنین در سال ۱۹۰۰ شروع به انتشار کرد. ایسکرا، نقش اساسی و مهمی را در تشکیل حزب مارکسیستی، افشای اکونومیستها، گردهم آیی و وحدت گروههای پراکنده سوسیال دمکرات و در تدارک دومین کنگره حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه ایفا کرد. اولین شماره ایسکرا در دسامبر ۱۹۰۰، در لایپزیک منتشر شد و پس از آن در مونیخ و لندن و بالاخره در بهار ۱۹۰۳ در ژنو انتشار یافت. لنین، پلخانف، مارتف، اکسلرد، پاترسف و زاسولچ، اعضای هیئت تحریریه ایسکرا بودند. لنین، مسائل اساسی ساختمان حزب، مبارزه طبقاتی کارگران روسیه و مسائل مهم بین المللی را در این نشریه تحت بررسی قرار داد. در کنگره دوم، لنین، پلخانف و مارتف به عنوان هیئت تحریریه ایسکرا انتخاب شدند. مارتف حاضر به شرکت در آن نشد و شماره های ۴۶ تا ۵۱ ایسکرا زیر نظر لنین و پلخانف منتشر گردید. سپس پلخانف به منشویکها پیوست و درخواست بازگشت سایر اعضای منشویک هیئت تحریریه سابق را نمود. لنین با این امر مخالفت کرد و در اکتبر ۱۹۰۳ از عضویت هیئت تحریریه استعفا نمود. از شماره ۵۲ به بعد، ایسکرا ارگان رسمی منشویکها شد. از آن پس ایسکرای لنین، از شماره ۱ تا ۵۱ «ایسکرای قدیم» و شماره های بعدی، «ایسکرای نو» خوانده می شد.

۷- گروه نارودنایا ولیا (اراده خلق) که اعضای آن با نام نارودو ولتسی شناخته شده بودند، در پائیز ۱۸۹۱ در سن پترزبورگ به وجود آمد. اعضای نخستین آن المینسکی، مشچریاکف، آلکساندرووا، فدولف و یرگین بودند. گروه طرفدار برنامه نارودنایا ولیا بود و تعدادی اعلامیه و جزوه غیرقانونی از جمله «مطالب کارگری» و لتوچی لیستوک را انتشار داد. این گروه توسط پلیس در آوریل ۱۸۹۴ سرکوب شد ولی به فاصله کوتاهی فعالیتش را از سر گرفت. در آن دوره یک پروسه تغییر عقاید از نارودنایا ولیا به سوسیال دمکراسی در آن جریان داشت. آخرین شماره لتوچی لیستوک (شماره ۴) که در دسامبر ۱۸۹۵ منتشر شد، نفوذ سوسیال دمکراسی را به وضوح نشان داد. این گروه در سن پترزبورگ با اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر ارتباط برقرار کرد، تعدادی از نشریات اتحادیه (برای مثال «توضیح قانون جرمه های تحمیل شده بر کارگران کارخانه» اثر لنین) را به چاپ رساند و همراه با اتحادیه تدارک انتشار مشترک روزنامه رابوچیه دیلو را دید. همچنین تدارکاتی انجام شد تا با استفاده از امکانات انتشاراتی این گروه جزوه لنین «درباره اعتصابها» که مخفیانه در مه ۱۸۹۶ از زندان بیرون آورده شده بود (دست نوین آن گم شده است) به چاپ رسد. این نقشه به دلیل کشف انتشارات توسط پلیس و دستگیری اعضای گروه در ژوئن ۱۸۹۶ تحقق نیافت. بعد از این تاریخ گروه موجودیت خود را از دست داد. تعدادی از اعضایش (کودلی، مشچریاکف، المینسکی و عده ای دیگر) به ح.ک.س.د.ر. پیوستند ولی اکثر اعضا به حزب سوسیالیست رولوسیونر پیوستند.

گروه نارودنی پراوو (حق خلق) که اعضایش با نام نارودو پراوتسی شناخته می شدند، سازمانی غیرقانونی متشکل از روشنفکران دمکرات روسی بود که در تابستان ۱۸۹۳ توسط اعضای سابق نارودو ولتسی آیتکمن، بوگدانویچ، گدونوفسکی، ناتانسون، تیوتچف و دیگران پایه گذاری شد. هدف آنها متحد کردن همه نیروهای اپوزیسیون جهت مبارزه برای اصلاحات سیاسی بود. سازمان دو سند برنامه ای منتشر ساخت: «مانیفست» و «یک مسئله مبرم». این سازمان توسط پلیس تزاری در بهار ۱۸۹۴ متلاشی شد. برای مطالعه ارزیابی لنین از نارودنی پراوو به آثار

او «دوستان مردم» کیانند و چطور علیه سوسیال دمکراتها مبارزه می کنند» و «وظایف سوسیال دمکراتهای روسی» مراجعه نمایید. اکثر اعضای گروه نارودوپراوتسی بعدها به حزب سوسیالیست رولوسیونر پیوستند.

۸- **برنشتاینیسم** – گرایش غیرمارکسیستی جنبش سوسیال دمکراسی آلمان و جهان بود که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به پیروی از نظریات ادوارد برنشتاین (E. Bernstein) آلمانی به وجود آمد. وی در سالهای ۹۸-۱۸۹۶، رشته مقالاتی تحت عنوان «مسائل سوسیالیسم» برای مجله نوی تسایت (Die Neue Zeit) ارگان تئوریک سوسیال دمکراسی آلمان نوشت. وی در این مقالات می کوشید تحت لوای «آزادی انتقاد»، در اصول فلسفی، اقتصادی و سیاسی مارکسیسم تجدید نظر کند و تئوریهای سازش و همکاری طبقات را جایگزین آن نماید. برنشتاین، حقایق جامعه بورژوایی را از قبیل بی چیز شدن طبقه کارگر، رشد تضادهای طبقاتی، بحرانها، ضرورت فروپاشی نظام سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا رد نمود و برنامه‌ای را برای تغییر تدریجی جامعه ارائه داد. در سال ۱۸۹۹، مقالات وی در کتابی به نام «پیش شرطهای سوسیالیسم و وظایف سوسیال دمکراسی» منتشر شد. اکونومیستهای روسیه در زمره فرصت طلبانی بودند که در «بین الملل دوم» به پشتیبانی از این نظریات برخاستند.

۹- **بزرگالوتسی** – اعضای گروهی نیمه کادت، نیمه منشویک از روشنفکران روسی (پروکوپوویچ، کوسکوا، بوگوچارسکی، پورتوگالف، خیزنیاکوف و دیگران) بودند که به هنگام فروکش انقلاب ۷-۱۹۰۵ به وجود آمد. اسم گروه از هفته نامه سیاسی بزرگالویه (بدون عنوان) گرفته شده بود که در سن پترزبورگ از ژانویه تا مه ۱۹۰۶ به سر دبیری پروکوپوویچ منتشر می شد. بعدها بزرگالوتسی به روزنامه جناح چپ کادت توواریش ملحق شدند. آنها تحت پوشش شعار غیرحزبی بودن از ایده های لیبرالیسم و اپورتونیزم بورژوایی جانبداری کردند و چه در سوسیال دمکراسی روسیه و چه در عرصه بین المللی از رویونیستها حمایت نمودند.

۱۰- منظور از «جلد سوم این نشریه» جلد سوم مجموعه «دوازده سال» است که هیچگاه منتشر نشد.

۱۱- **نووایا ژیزن** (Novaya Zhizn «زندگی جدید») اولین روزنامه علنی بلشویکها، که از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) تا ۳ دسامبر (۱۶) ۱۹۰۵، روزانه در سن پترزبورگ منتشر می شد. لنین در بدو بازگشتش به روسیه، در اوایل نوامبر ۱۹۰۵، سردبیر این نشریه شد. نشریه، عملاً ارگان مرکزی ج.ک.س.د.ر. بود. و.و. وروسکی، ام.اس. اولمنیسکی و آ.و. لوناچارسکی، از نزدیک با این نشریه همکاری می کردند و ماکسیم گورکی برای آن مقاله می نوشت و کمکهای مالی قابل توجه، عرضه می داشت.

علیرغم مزاحمتهای مکرر، تیراژ این روزنامه نزدیک به ۸۰۰۰۰ در روز بود. ۱۵ شماره از جمعاً ۲۷ شماره آن ضبط و از بین برده شد. این روزنامه بعد از شماره ۲۷، توسط دولت بسته شد و شماره ۲۸ که آخرین شماره آن بود، بطور مخفی منتشر شد.

۱۲- **وپریود** (Vperyod «به پیش») هفته نامه زیرزمینی بلشویکها بود که از دسامبر ۱۹۰۴ تا ماه مه ۱۹۰۵ در ژنو انتشار می یافت. مجموعاً ۱۸ شماره از این هفته نامه ظاهر شد. وپریود، در مبارزه علیه منشویسم و سازماندهی و نشر اصول حزبی نقش بسزایی ایفا کرد.

۱۳- **Cut-off lands (otrezki)** – اشاره به زمینهایی است که هنگام الغاء نظام سرواژ در روسیه توسط زمینداران از دهقانان گرفته شده بود.

۱۴- **زمستوو** (Zemstvo) – هیئتهای دولتی محلی که در سال ۱۸۶۴، در استانهای مرکزی روسیه تزاری تشکیل شد. زمستوها، تحت تسلط اشراف و حوزه قدرتشان در حد مسائل صرفاً

اقتصادی محلی (بیمارستان، جاده سازی، آمارگیری، بیمه و غیره) بود. فرمانداران محلی و وزارت کشور، این هیئت را تحت نظارت خود داشتند و می توانستند تصمیماتی را که مورد موافقت دولت قرار نمی گرفت لغو نمایند.

۱۵- **کمیته اجرائی چپ** - شعار تشکیل چنین کمیته‌ای توسط بلشویکها عنوان شد تا از استقلال خط طبقاتی دنبال شده توسط نمایندگان کارگران در دوما اطمینان حاصل شود، فعالیت نمایندگان دهقانان هدایت شود و از نفوذ کادتها رهایی یابند. منشویکها با شعار خودشان یعنی «یک اپوزیسیون ملی» با این شعار مقابله کردند. جوهر شعار منشویکها حمایت از کادتها توسط نمایندگان کارگران و دهقانان بود. منشویکها کادتها را همراه سوسیال دمکراتها، سوسیالیست رولوسیونرها و ترودویکها، حزبی چپ به حساب می آوردند. در ژوئیه ۱۹۰۶ پس از انحلال دومای اول، کمیته اجرائی چپ خود را پیرامون گروه سوسیال دمکرات دوما سازمان داد. با ابتکار کمیته اجرائی چپ بیانیه زیر منتشر شدند: «بیانیه خطاب به ارتش و ملوانان» با امضای کمیته گروه سوسیال دمکرات دوما و کمیته گروه ترودویک، «بیانیه خطاب به تمام دهقانان روسیه» با امضای اتحادیه سراسری دهقانان روسیه، کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر.، کمیته مرکزی حزب سوسیالیست رولوسیونر، اتحادیه سراسری کارگران راه آهن روسیه و اتحادیه سراسر معلمان، «بیانیه خطاب به تمام خلق» با امضای تمام احزاب فوق (بدون اتحادیه ها) به اضافه حزب سوسیالیست لهستان و بوند. این بیانیه ها مردم را به سوی مبارزه انقلابی علیه دولت رهنمون شدند و شعار مجلس مؤسسان را مطرح ساختند.

دیباچه بر رساله ووینف (الف. و. لوناچارسکی)

درباره طرز برخورد حزب نسبت به اتحادیه‌های کارگری (۱)

رساله رفیق ووینف درباره طرز برخورد حزب سوسیالیست طبقه کارگر نسبت به اتحادیه‌های کارگری راه را برای سوء تعبیرهای زیادی باز گذاشته است. دو دلیل برای چنین چیزی وجود دارد. در نخستین قدم، نویسنده در تب و تاب و مبارزه‌اش علیه درک کوتاه بینانه و غلط از مارکسیسم، علیه عدم اشتیاق به در نظر گرفتن احتیاجات جدید جنبش طبقه کارگر و داشتن نظری گسترده تر و عمیقتر در این موضوع غالباً نظر خود را در مفهوم بسیار کلی بیان می کند. به درست آئینی حمله می کند - در واقع درست آئینی در داخل گیومه، یعنی درست آئینی دروغین - یا سوسیال دمکراسی آلمانی بطور کلی، در صورتی که در واقع انتقاد او متوجه درست آئینی پست است، فقط متوجه جناح فرصت طلبان سوسیال دمکراسی است. دوما، نویسنده برای عموم مردم روسیه می نویسد، اما به سختی تفاوت‌های جزئی را که در شرایط مسئله مورد بررسی خود که در روسیه وجود دارد در نظر می گیرد. نقطه نظر رفیق ووینف بسیار دور از نقطه نظر سندیکالیستهای روسی، منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها است. خواننده‌ای بی توجه یا نا آگاه به آسانی می تواند در یک عبارت یا عقیده از نویسنده عیب جوئی کند، زیرا او عمدتاً فرانسویها و ایتالیائیها را در نظر دارد و بر خود وظیفه بریدن از انواع مختلف کودنهای روسی را هموار نکرده است.

به عنوان مثال برای مطلب اخیر الذکر مثال سوسیالیست رولوسیونرها را ذکر می کنیم. در زنامایا ترودا (Znamya Truda) (۲) شماره ۵، سوسیالیست رولوسیونرها با گستاخی معمول خود اعلام می دارند که: «بین الملل سوسیالیست نقطه نظری درباره جنبش اتحادیه کارگری را که ما (!) همیشه (!) بر آن بودیم پذیرفت.» اجازه دهید که «مجموعه مقالات» شماره یک (۱۹۰۷) که به وسیله ناشا میسل (Nasha Mysl) انتشار یافته را در نظر بگیریم. آقای ویکتور چرتف، کائوتسکی را مورد مؤاخذه قرار می دهد، اما در مورد قطعنامه مانهایم و مبارزه کائوتسکی علیه فرصت طلبهای هواخواه بیطرفی سکوت اختیار می کند! مقاله کائوتسکی که میرزا بنویس اس آر ها مورد حمله قرار می دهد، درست قبل از کنگره مانهایم (۳) نوشته شده بود. در مانهایم کائوتسکی با هواخواهان بیطرفی مخالفت کرد. قطعنامه مانهایم «شکافی قابل ملاحظه‌ای در بیطرفی اتحادیه‌های کارگری ایجاد می کند.» (اصطلاح کائوتسکی در مقاله‌ای درباره کنگره مانهایم منتشره در نئوزیت (Die Neue Zeit) (۴) برای ۶ اکتبر ۱۹۰۶). و اکنون در ۱۹۰۷، منتقدی از راه می رسد که قیافه انقلابی به خود می گیرد و کائوتسکی را «دگماتیست بزرگ و بازجوی مارکسیسم» می خواند، کائوتسکی را – کاملاً در ردیف فرصت طلبان هواخواه بیطرفی! – متهم به بی اعتبار کردن عمدی نقش اتحادیه‌های کارگری، تمایل به «زیر دست» حزب کردن آنها، و مانند آن می کند. اگر به این مطلب این را اضافه کنیم که اس آر ها همیشه هوادار اتحادیه‌های کارگری غیرحزبی بوده‌اند، و اینکه زنامایا ترودا شماره ۲ برای ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۷ در سرمقاله خود گفت «جای تبلیغات حزبی در خارج از اتحادیه است»، این تصویری کامل از انقلابیگری اس آر ها به دست می دهد.

زمانی که کائوتسکی با بیطرف گرائی فرصت طلبانه مبارزه کرد و تئوری مارکسیسم را رشد و توسعه داد، اتحادیه‌های کارگری را به جانب چپ حرکت داد، این آقایان محترم با تکرار شعارهای فرصت طلبها و ادامه پنهانی هواداری از غیرحزبی بودن اتحادیه‌های کارگری به جان او افتادند. وقتی که همین کائوتسکی با اصلاح قطعنامه بیر (Beer) در اشتوتگارت باز هم بیشتر اتحادیه‌های کارگری را به جانب چپ سوق داد و در قطعنامه تأکید را بر وظایف سوسیالیستی اتحادیه‌های کارگری نهاد، آقایان محترم اس آر فریاد زدند که: بین الملل سوسیالیست بر نظریات ما صحه گذارده!

این سؤال مطرح می شود که آیا چنین روشهایی درخور اعضای بین الملل سوسیالیست است؟ آیا چنین انتقادی اثبات گستاخی و بی اصولی نیست؟ نمونه چنین گستاخی در بین سوسیال دمکراتها، انقلابی سابق پلخائف است که عمیقاً مورد احترام لیبرالهاس است. پلخائف در سرآغازی بر جزوه «ما و ایشان» با رضایت خاطر بی مانندی اعلام می دارد که قطعنامه اشتوتگارت (درباره اتحادیه‌های کارگری) با اصلاح من قطعنامه لندن (قطعنامه کنگره لندن ح.ک.س.د.ر.) را بی اعتبار می کند. شاید بسیاری از خوانندگان با خواندن این ادعای نارسیسوس پرشکوه ما، معتقد شوند که مبارزه در اشتوتگارت دقیقاً بر سر این اصلاح پلخائف انجام شد و بطور کلی این اصلاح واقعاً دارای اهمیت جدی بوده.

در واقع این اصلاح («وحدت مبارزه اقتصادی همیشه باید مد نظر باشد») دارای هیچ نوع اهمیت جدی نبود. این اصلاح حتی هیچ تأثیری در محتوای مسائل مورد **مناظره** در اشتوتگارت، در محتوای تفاوت عقاید در سوسیالیسم بین المللی نداشت.

حقیقت امر اینست که انفجار پلخائف برای پیشنهاد اصلاحی «اش» دارای اهمیت بسیار پستی است – به بیراهه بردن خواننده از طریق **منحرف کردن** توجه او از مسائل واقعاً قابل بحث جنبش اتحادیه کارگری و **پنهان کردن** شکست عقیده بیطرف گرائی در اشتوتگارت.

کنگره ۱۹۰۶ ح.ک.س.د.ر. در استکهلم که در آن منشویکها پیروز گردیدند، طرفدار نقطه نظر بیطرفی اتحادیه کارگری بود. کنگره لندن ح.ک.س.د.ر.، موضع متفاوتی گرفت و ضرورت کار در جهت طرفدار حزب کردن اتحادیه‌ها را اعلام کرد. کنگره بین الملل اشتوتگارت قطعنامه‌ای را پذیرفت که آنچنان که کائوتسکی به درستی آنرا شرح داد «یکبار و برای همیشه به بیطرفی پایان می دهد».* پلخائف همانگونه که ووینف به تفصیل شرح داده است به جلسه کنگره اشتوتگارت رفت که از بیطرفی دفاع کند. و در گلیخهیت (*Die Gleichheit*) کلارا زتکین سخنگوی جنبش زنان کارگر آلمان نوشت که «پلخائف با استدلالاتی که تقریباً قانع کننده نبودند کوشید که نوعی محدودیت برای این اصل را محقق نشان دهد.»** (یعنی اصل موضع گیری نزدیک اتحادیه‌ها با حزب).

بدین ترتیب اصول بیطرفی که پلخائف هوادار آن بود به شکست انجامید. استدلال او به وسیله سوسیال دمکراتهای انقلابی آلمان «قانع کننده» تلقی نشد. و او، با تمجید از خود اعلام می دارد که: اصلاح «من» پذیرفته شد و قطعنامه کنگره لندن اهمیت خود را از دست می دهد ... بله، بله اما از طرف دیگر استنباط نوزدرف(۵)، سوسیالیستی که مورد احترام لیبرالها است ظاهراً چیزی از اهمیت خود را از دست نمی دهد.

من معتقدم که رفیق ووینف در اینکه می گوید که سوسیالیستهای آئین درست [ارتدکس] آلمان عقیده طوفان به راه انداختن را زیانبخش تلقی می کنند و در اینکه آئین درستی «همه چیز را داشت اما جوهر کامل اکونومیسم جدید را پذیرفت» راه خطا می رود. چنین چیزی را نمی توان درباره کائوتسکی گفت، و رفیق ووینف خود صحت نظریات کائوتسکی را می پذیرد. رفیق ووینف در حالیکه آلمانیها را برای «بسیار کم صحبت کردن درباره نقش اتحادیه‌های کارگری به منزله سازماندهندگان تولید سوسیالیستی» مورد سرزنش قرار می دهد، در جای دیگر نظر لیبکنخت بزرگ را ذکر می کند، که این نقش اتحادیه‌ها را به شدیدترین شکلی تأکید کرد. اشتباه دیگر رفیق ووینف باور کردن حرف پلخائف است دایر بر آنکه بیل در نطق خود عمداً ذکر انقلاب روسیه را از قلم انداخت و نمی خواست که راجع به روسیه حرف بزند. این کلمات پلخائف به سادگی، مسخرگی خام از جانب یک سوسیالیست است که عمیقاً مورد احترام لیبرالها است و نباید که برای یک لحظه هم جدی گرفته می شد، و یا حتی نباید موجب احتمال اعتقاد به اینکه ذره‌ای حقیقت در آنهاست بشود. تا آنجا که به من مربوط می شود می توانم گواهی دهم که در اثنای نطق بیل، فون کول، یکی از نمایندگان جناح راست سوسیالیست که در جلسه کنار من نشسته بود، مخصوصاً به بیل گوش داد که ببیند آیا او از روسیه ذکری می آورد. و به مجرد آنکه بیل نطق خود را تمام کرد، فون کول با نگاهی متعجب به طرف من برگشت؛ او شک نداشت (و هیچ عضو برجسته دیگر کنگره نیز شک نداشت) که بیل روسیه را تصادفاً فراموش کرده است. بهترین و با تجربه ترین سخنگویان گاه دچار لغزش می شوند. نامیدن چنین فراموشکاری بیل کهنه کار به عنوان «خصلت» بیل از طرف رفیق ووینف به نظر من غیر

* «به پیش» (vowarts) شماره ۲۰۹، سال ۱۹۰۷، Beilage، گزارش کائوتسکی به کارگران لایپزیگ درباره کنگره اشتوتگارت. نگاه کنید به Kalendar dlya vsekh ۱۹۰۸، انتشارات زرنو، ص ۱۷۳، مقاله من درباره کنگره بین الملل سوسیالیستی در اشتوتگارت. [صفحات ۸۷-۸۸ جلد ۱۳ مجموعه آثار لنین]

** نگاه کنید به Kalendar dlya vsekh، ص ۱۷۳، همینطور مجموعه مقالات Zarnitsy (سن پترزبورگ، ۱۹۰۷) که حاوی ترجمه کاملی از این مقاله Die Gleichheit است.

منصفانه ترین کار است. همچنین صحبت کلی کردن درباره بیل فرصت طلب «زمان حاضر» نیز بسیار غیرمنصفانه می باشد. هیچ پایه‌ای برای چنین کلیت دادنی وجود ندارد. لکن اجازه دهید که برای پرهیز از سوء تعبیر فوراً بگویم که اگر کسی بکوشد که این اصطلاحات رفیق و وینف را علیه سوسیال دمکراتهای انقلابی آلمان بکار برد، عمل او بی صداقتی و قاپیدن چند کلمه بخصوص است. رفیق و وینف در تمام رساله‌اش به دفعات ثابت کرده است که او طرفدار مارکسیستهای انقلابی آلمان (مانند کائوتسکی) است، و ثابت کرده است که او **همراه با آنها** کار می کند که از شر پیش داور، کلیشه‌های فرصت طلبانه و از خود راضی بودن کوتاه بینانه خلاص شود. بدین علت است که حتی در اشتوتگارت، من در موارد اساسی با رفیق و وینف در یک صف قرار گرفتم و با او در مورد تمام خصوصیت انتقاد انقلابی اش توافق داشتم. و وینف در گفتن اینکه اکنون ما باید از آلمان درس بگیریم و از تجربه آنها استفاده کنیم، کاملاً محق است. تنها نادانان، که هنوز چیزی از آلمانیها نیاموخته‌اند و بدین سبب الفبا را نمی دانند، می توانند از این سخنان، «انشعاب» در درون سوسیال دمکراسی انقلابی را استنباط کنند. ما، در صورتی که بخواهیم به جوهر مارکس صادق باشیم و به سوسیالیستهای روسی کمک کنیم که به سطح وظایف امروز جنبش کارگری ارتقاء یابند، باید از اشتباهات رهبران آلمان بدون واهمه و علنی انتقاد کنیم. بیل بدون شک در اسن (Essen) در اشتباه بود، همانگونه که در هنگام دفاع از نوسکه (Noske) وقتی که طرفداری از تقسیم جنگها به دفاعی و تهاجمی کرد، وقتی که به روش مبارزه «رادیکالها» علیه فون کول حمله کرد، وقتی که (به اتفاق سینگر) اشتباه بودن و شکست تاکتیک هیئت نمایندگی آلمان در اشتوتگارت را انکار می کرد. ما نباید این اشتباهات را پنهان کنیم، بلکه باید آنها را چون مثالی بکار ببریم تا به سوسیال دمکراتهای روس بیاموزیم که چگونه از آنها حذر کنند و در سطح کامل تری از احتیاجات مارکسیسم انقلابی قرار گیرند. و اجازه ندهیم که آنارشیستهای روسی و سندیکالیستهای ناپخته، لیبرالها و اس آر‌ها از انتقاد ما از بیل بانگ شادی برآورند. ما باید به این آقایان محترم بگوئیم که: «عقابها گاه پائین تر از مرغان پرواز می کنند، اما مرغان هیچگاه نمی توانند به بلندی عقابها پرواز کنند!»

کمی بیش از دو سال قبل آقای استرووه، که در آن هنگام از انقلاب دفاع می کرد در ضرورت عملیات آشکار انقلابی نوشت و بر این عقیده بود که انقلاب باید قدرت را در دست بگیرد - این آقای استرووه در اسووبوژدنیه (۶) شماره ۷۱ (چاپ خارج) نوشت: «در مقایسه با انقلابیگری آقای لنین و یارانش، انقلابیگری سوسیال دمکراسی اروپای غربی بیل و حتی کائوتسکی فرصت طلبی است». من در آن زمان به آقای استرووه جواب دادم: «چه وقت و کجا من ادعا کردم که یک نوع گرایش بخصوصی در سوسیال دمکراسی بین المللی ایجاد کرده‌ام که مطابق با گرایش بیل و کائوتسکی نیست؟» (دو تاکتیک، ص ۵۰، چاپ روسی) در تابستان ۱۹۰۷ در رساله‌ای درباره مسئله تحریم دوما سوم، تذکر داده‌ام که اصولاً خطاست که بلشویسم را مطابق با تحریم گرائی یا بویویزم (Boyevism) بدانیم. حال در مورد مسئله اتحادیه‌های کارگری نیز، تأکید متساوی باید بر این حقیقت قرار گیرد که بلشویسم تاکتیکهای سوسیال دمکراسی انقلابی را در تمام زمینه‌های مبارزه و در تمام حوزه‌های فعالیت بکار می بندد. آنچه که بلشویسم را از منشویسم متمایز می گرداند آن نیست که بلشویسم کار در اتحادیه‌های کارگری، کار در انجمنهای تعاونی و غیره را «رد می کند» بلکه آنست که

بلشویسم روش متفاوتی در کار تبلیغ و تهییج و سازمان دادن طبقه کارگر برمی گزیند. بدون شک فعالیت در اتحادیه‌های کارگری امروز حاوی اهمیت بسیار زیادی است. برخلاف بیطرف گرائی منشویکها، ما باید این فعالیتها را در جهت سمتگیری نزدیکتر اتحادیه‌ها با حزب و رشد آگاهی سوسیالیستی و فهم وظیفه انقلابی طبقه کارگر انجام دهیم. در اروپای باختری سندیکالیسم انقلابی در بسیاری از کشورها نتیجه مستقیم و گریز ناپذیر فرصت طلبی، اصلاح طلبی و ناقص الخلقگی پارلمانی است. در مملکت ما نیز، اولین قدم «فعالیت دوما» فرصت طلبی را به اندازه بسیار زیادی افزایش داد و منشویکها را به مقام بندگی در مقابل کادتها تنزل داد. مثلا پلخائف، در کارهای سیاسی روزانه‌اش، در حقیقت با محترمی چون پرکوپوویچ و کوسکووا یکی گشته است. در ۱۹۰۰ پلخائف آنان را بخاطر برنشتاینیسم رد کرد، و بخاطر آنکه آنها فقط «دنباله روی» از طبقه کارگر روس را در نظر داشتند (کتاب یادداشت (Vademecum) برای اعضای هیئت تحریریه رابوچیه دیلو، ژنو، ۱۹۰۰). در ۱۹۰۷-۱۹۰۶ اولین ورقه‌های رأی پلخائف را در آغوش این آقایان محترم، که اکنون «دنباله روی» از لیبرالیسم روسی را در مد نظر دارند انداخت. سندیکالیسم نمی تواند به منزله عکس العمل علیه این رفتار شرم آور سوسیال دمکراتهای «برجسته» در خاک روسیه رشد نکند.

بنابراین رفیق ووینف کاملا بر حق است که چنین شیوه‌ای را اتخاذ کند و از سوسیال دمکراتهای روس بخواهد که از مثال فرصت طلبی و از مثال سندیکالیسم بیاموزند. کار انقلابی در اتحادیه‌های کارگری تأکید را از حيله گری پارلمانی برمی دارد و بر تعلیم طبقه کارگر، بر تشکیل سازمانهای خالص طبقاتی، بر مبارزه در خارج از پارلمان، بر توانائی استفاده (و آماده کردن توده‌ها برای امکان استفاده موفقیت آمیز) از اعتصاب عمومی، و نیز «استفاده از مبارزه از نوع دسامبر» (۷) می گذارد. در انقلاب روسیه همه اینها از وظایف بسیار مهم گرایش بلشویکی گردیده‌اند. و تجربه انقلاب روسیه بیش از اندازه این وظایف را برای ما آسان می کند، و منبعی از راهنمایی‌های عملی و داده‌های تاریخی امکان آنرا می دهد که دقیقتر این راه و روشهای جدید مبارزه یعنی اعتصاب توده‌ای و بکار گرفتن نیروی مستقیم را ارزیابی کنیم. این شیوه‌های مبارزه کمتر از هر کس برای بلشویکهای روسی و طبقه کارگر روس «تازه» هستند. اینها برای فرصت طلبانی «تازه» هستند که نهایت سعی شان را می کنند که در غرب، خاطره کمون و در روسیه خاطره دسامبر ۱۹۰۵ را از حافظه کارگران پاک کنند. تقویت این خاطره‌ها، مطالعه علمی این تجربه*، پخش درسهای این مبارزه در میان توده‌ها و پذیرفتن تکرار ناگزیر آن در مقیاسی بزرگتر – این وظیفه سوسیال دمکراتهای انقلابی در روسیه است و در مقابل ما دورنمایی بینهایت غنی تر از دورنمای یک طرفه «ضد فرصت طلبی» و «ضد پارلمانتاریسم» سندیکالیستها می گشاید.

رفیق ووینف به سندیکالیسم به منزله گرایش بخصوصی، چهار اتهام وارد می کند (ص ۱۹ به بعد رساله‌اش)، و غلط بودن آنرا با روشنی چشم گیری نشان می دهد: ۱- «شکل هرج و مرج وار و سست سازمانی»؛ ۲- استمرار در هیجان نگهداشتن کارگران بجای ایجاد یک «پایگاه

* کاملا طبیعی است که کادتها باید با اشتیاق در حال مطالعه تاریخچه دو دوما باشند. کاملا طبیعی است که آنها باید بیمایگی و خیانت‌های لیبرالیسم رودیچف – کوتلروف را همچون جواهر در نظر بگیرند. طبیعی است که آنها باید به جعل تاریخ با پرده سکوت افکندن بر روی مذاکراتشان با ارتجاع پردازند و غیره. برای سوسیال دمکراتها غیرطبیعی است که با اشتیاق به مطالعه حوادث اکتبر – دسامبر ۱۹۰۵ پردازند، زیرا هر روز از آن دوره برای سرنوشت همه مردم روسیه و بخصوص طبقه در مقایسه با کلمات «صادقانه» رودیچف در دوما، اهمیتی صدها برابر دارد.

سازمان طبقاتی» محکم؛ ۳- خصلت فردگرایانه خرده بورژوائی آرمان آن و تئوری پرودونی آن؛ ۴- «بیزاری از سیاست» به نحو احمقانه.

در اینجا نکات زیادی است که تشابه با «اکنونیسم» کهن سوسیال دمکراتهای روس دارد. از اینرو من به اندازه رفیق ووینف نسبت به «مصالحة» اکنونیستهای که به سندیکالیستها پیوسته‌اند با سوسیال دمکراسی انقلابی خوش بین نیستم. همچنین فکر می‌کنم که پیشنهادات رفیق ووینف برای یک «شورای عمومی کار» به منزله یک داور نهائی با شرکت سوسیالیست رولوسیونرها در آن، کاملاً غیرعملی هستند. این ممزوج کردن «وضع آینده» است با قالبهای سازمانی زمان فعلی. اما کوچکترین بیمی از دورنمایی رفیق ووینف ندارم، دورنمایی مبنی بر «تحت انقیاد درآوردن سازمانهای سیاسی به وسیله سازمان اجتماعی یک طبقه ... فقط وقتی که [من هنوز از رفیق ووینف نقل قول می‌کنم و کلمات مهم را تأکید می‌نمایم] ... همه اتحادیه گرایان سوسیالیست گردند». غریزه‌های طبقاتی توده‌های کارگر هم اکنون در روسیه با نیروی تمام شروع به تظاهر کرده‌اند. این غریزه طبقاتی هم اکنون تضمینهای عظیمی هم علیه پرگوئیهای خرده بورژوائی سوسیالیست رولوسیونرها و هم علیه بندگی منشویکها در مقابل کادتها فراهم می‌کند. ما هم اکنون با جسارت می‌توانیم ادعا کنیم که سازمان توده‌ای کارگری در روسیه (اگر که ایجاد شود و تا حدی که اکنون ایجاد شده است حتی اگر به وسیله انتخابات، اعتصابات، تظاهرات و غیره باشد) مسلماً به بلشویسم و سوسیال دمکراسی انقلابی نزدیکتر خواهد بود.

رفیق ووینف به درستی ماجرای «کنگره کار» را به منزله مطلبی «بی معنی» به حساب می‌آورد. ما باید که در اتحادیه‌های کارگری شدیداً کار کنیم، ما باید که در تمام زمینه‌ها کار کنیم تا تئوری انقلابی مارکسیسم را در بین کارگران انتشار دهیم و تا یک «پایگاه» از سازمان طبقه را بنا کنیم. بقیه کارها خودشان انجام خواهند شد.

نوشته شده در نوامبر ۱۹۰۷
نشر برای اولین بار در ۱۹۳۳
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۳

توضیحات

۱- دیباچه بر رساله ووینف (الف. و. لوناچارسکی) درباره طرز برخورد حزب نسبت به اتحادیه‌های کارگری توسط لنین در نوامبر ۱۹۰۷ نوشته شد. جزوه لوناچارسکی هیچگاه منتشر نشد.

۲- **زنامیا ترودا** (پرچم کار) - ارگان مرکزی حزب سوسیالیست رولوسیونر(سوسیالیست انقلابی) بود که در پاریس از ژوئیه تا آوریل ۱۹۱۴ منتشر می‌شد.

۳- اشاره است به کنگره مانهایم (Mannheim) حزب سوسیال دمکرات آلمان در ۲۹-۲۳ سپتامبر ۱۹۰۶ برگزار شد. مسئله اصلی در دستور کار آن، مسئله اعتصاب عمومی سیاسی بود که سوسیال دمکراتهای آلمان در کنگره شان در ینا (Jena) آن را به عنوان مهم ترین روش مبارزه سیاسی اعلام داشته بودند. در این ارتباط به اتحادیه‌های کارگری اشاره شده بود که ایده اعتصاب عمومی سیاسی را به دلیل آنارشستی بودن رد کرده بودند. کنگره مانهایم بطور آشکار موضع اپورتونیستی اتحادیه‌ها را محکوم نکرد ولی به تمام اعضای حزب پیشنهاد کرد که به

- سازمانهای اتحادیه‌های بپیوندند و به اعضای اتحادیه‌ها پیشنهاد کرد که به حزب سوسیال دموکرات بپیوندند «برای برانگیختن روحیه سوسیال دموکراسی در جنبش اتحادیه‌ای».
- ۴- نئوزیت ارگان تئوریک حزب سوسیال دموکرات آلمان بود که در اشتوتگارت از ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۳ منتشر می شد.
- ۵- **نوزدرف** (Nozdrev) - شخصیتی است در «ارواح مرده» اثر گوگول که نمونه اربابی ارباب گر و فریبکار است.
- ۶- **اسووبوژدنیه** (Osvobozhdeniye) - دو هفته نامه‌ای بود که در خارجه از ۱۸ ژوئن (۱ ژوئیه) ۱۹۰۲ تا ۵ (۱۸) اکتبر ۱۹۰۵ به سردبیری پ. استرووه منتشر می شد. این نشریه ارگان بورژوازی لیبرال روسیه بود و ایده‌های لیبرالیسم سلطنت طلبانه معتدل را تبلیغ می کرد.
- ۷- اشاره است به قیام مسلحانه کارگران علیه حکومت مطلقه در دسامبر ۱۹۰۵.

بی طرفی سندیکاها (۱)

در شماره قبلی «پرولتاری» ما قطعنامه کمیته مرکزی حزبمان را در مورد سندیکاها چاپ کردیم. (۲) «ناخ وک»^{*} (۳) در گزارش این قطعنامه برای خوانندگان اضافه می کند که علت تصویب آن به اتفاق آراء در کمیته مرکزی از آن جهت بوده که منشویکها، بخاطر امتیازاتی که در مقایسه با طرح بلشویکها در این قطعنامه وجود داشته، به آن رأی موافق داده‌اند. اگر این گزارش صحیح باشد (روزنامه فقید، «ناخ وک» همیشه در هر موردی که به منشویسم مربوط می شد، اطلاعات کاملی داشت)، تنها کاری که برای ما باقی می ماند این است که از صمیم قلب، گام بزرگی را که در جهت فعالیت متحد سوسیال دموکراتیک در خصوص مسئله مهمی چون سندیکاها برداشته شده، تبریک بگوئیم. امتیازاتی که «ناخ وک» از آنها صحبت می کند کاملاً بی اهمیت بوده و به هیچ وجه به اصول اساسی طرح بلشویکی لطمه نمی زند (ضمناً این طرح همزمان در شماره ۱۷ «پرولتاری» مورخ ۲۰ اکتبر ۱۹۰۷، در کنار مقاله طولانی در حمایت از آن، با عنوان «سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات» درج شده است).

بنابراین در حال حاضر حزب ما در مجموع خود، قبول کرده است که کار در سندیکاها می بایست نه با روح بی طرفی، بلکه در جهت ایجاد پیوندهای هر چه محکم تر بین سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات، انجام گیرد. حزب همچنین پذیرفته است که پیوند سندیکاها [با حزب] می باید منحصرأ به وسیله کار سوسیال دموکراتیک در داخل سندیکاها صورت پذیرد، سوسیال دموکراتها باید هسته‌های مستحکم حزبی در سندیکاها ایجاد کنند، و در شرایطی که سندیکاها قانونی نمی توانند وجود داشته باشند، سندیکاها را غیرقانونی باید تشکیل شوند.

بدون شک [کنگره] اشتوتگارت در نزدیک کردن دو جناح حزب ما در مورد مسئله خصلت کار در سندیکاها، بسیار مؤثر بوده است. قطعنامه کنگره اشتوتگارت، همانگونه که کائوتسکی در گزارشش به کارگران لایپزیک ذکر کرده است، به شناسائی اصل بی طرفی پایان می دهد. درجه بالایی که تضادهای طبقاتی تا آن تکامل یافته‌اند و تشدید آنها در تمام کشورها در دوره اخیر، تجربه طولانی آلمان (جائیکه سیاست بی طرفی، اپورتونیسم را در سندیکاها تقویت نمود، بدون اینکه در برابر پیدایش سندیکاها خاص مسیحی و لیبرال مانعی به وجود آورد)، و

* Nash Vek

گسترش آن زمینه خاص مبارزه پرولتری که عمل هم آهنگ سندیکاها و حزب سیاسی را ایجاب می کند (اعتصاب توده ای و شورش مسلحانه در انقلاب روسیه به منزله الگویی برای اشکال احتمالی انقلاب پرولتری در غرب) - همه و همه پایه و اساس تئوری بی طرفی را درهم ریخت.

در درون احزاب پرولتری، هم اکنون بعید است که مسئله بی طرفی دیگر موضوع مباحثه و مجادله جدی باشد. ولی در درون احزاب غیر پرولتری شبه سوسیالیست از قبیل سوسیالیستهای انقلابی ما که در حقیقت جناح چپ افراطی حزب انقلابی بورژوایی روشنفکران و دهقانان پیشرو را تشکیل می دهد، وضع به شکل دیگری است.

این بسیار نهادین است که در کشور ما بعد از اشتوتگارت، تنها «اس ارها» و پلخائف بودند که از ایده بی طرفی پشتیبانی کردند و آن هم بطور بسیار ناموفق.

در آخرین شماره «زنمایا ترودا» (شماره ۸، دسامبر ۱۹۰۷)، ارگان حزب اس ارها، دو مقاله را می یابیم که به جنبش سندیکائی اختصاص داده شده است. اس ارها در این مقالات، عمدتاً سعی می کنند که اظهار روزنامه سوسیال دموکرات «وپریود» (۴) را که بر طبق آن قطعنامه اشتوتگارت، مسئله موضع حزب در قبال سندیکاها را در جهت قطعنامه لندن، یعنی با روحیه بلشویکی حل کرده است، به مسخره بگیرند. ما در پاسخ خواهیم گفت که اس ارها خود در همین شماره «زنمایا ترودا» مدارکی را عرضه کرده اند که یقیناً صحت این ارزیابی [وپریود] را ثابت می کند.

زنمایا ترودا ضمن اشاره به پائیز ۱۹۰۵ چنین می نویسد: «و این یک واقعیت مشخص است که اولین رویارویی ۳ فراکسیون سوسیالیستهای روس: سوسیال دموکراتهای منشویک، سوسیال دموکراتهای بلشویک و سوسیالیستهای انقلابی، که در مورد دیدگاهشان نسبت به جنبش سندیکائی به تبادل نظر پرداختند، همچنین به آن زمان برمی گردد. دفتر مسکو که عهده دار انتخاب دفتر مرکزی ای از درون خود، جهت تشکیل یک کنگره (از سندیکاها) گردیده بود، میتینگ بزرگی از کارگران عضو سندیکاها را در تئاتر «المپیا» برپا کرد*. منشویکها یک مرزبندی کلاسیک مارکسیستی اکیداً ارتدکس را بین هدف حزب و هدف سندیکاها برجسته نمودند: «وظیفه حزب سوسیال دموکرات استقرار سیستم سوسیالیستی و نابودی مناسبات سرمایه داری است؛ وظیفه سندیکاها بهبود شرایط کار در چارچوب رژیم سرمایه داری است تا از این طریق بتوانند شرایط بهتری برای فروش نیروی کار به نفع کار کسب کنند» نتیجه گرفته شده این بود که سندیکاها وابسته نیستند و همه کارگران یک حرفه معین را در بر میگیرند.**

در مقابل، بلشویکها اینچنین بحث میکردند که در شرایط حاضر نمی تواند تفکیک قاطعی میان سیاست و حرفه وجود داشته باشد، و اینگونه نتیجه گیری میکردند که «باید پیوند عمیقی میان حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها ایجاد گردد، که در آن حزب می بایست سندیکاها را رهبری کند.» و بالاخره اس ارها اکیداً خواستار عدم وابستگی سندیکاها به منظور اجتناب از شکاف در صفوف پرولتاریا بودند، ولی آنها هر گونه محدودیت وظایف و فعالیتهای سندیکاها

* در این میتینگ حدود هزار و پانصد نفر شرکت کردند. رجوع شود به گزارش آن، که در bulletin Muzeya Sodeistviya Trudu شماره ۲، مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۰۵ چاپ شده است. (نقل قول از «زنمایا ترودا» است). - لنین

** اما باید گفت که آقایان منشویکها این «عدم هواداری» را به شکل نسبتاً عجیب و غریبی درک می کردند، به طوری که سخنگوی آنها برداشتهای خود را بدین شرح بیان میکند: «یک راه حل درست مسئله هواداری، نمونه سندیکای چاپ کننده های مسکو است که توصیه می کند که رفقا بشکل انفرادی در صفوف حزب سوسیال دموکرات وارد شوند» (توضیح از زنمایا ترودا است). - لنین

را به قلمرویی محدود رد کرده، این وظایف را به عنوان مبارزه‌ای همه جانبه علیه سرمایه، مبارزه‌ای در عین حال سیاسی و اقتصادی فرموله کردند.»

بدین ترتیب است که خود روزنامه زنامیا ترودا، **واقعیتها** را توضیح می دهد! و فقط یک آدم کور و یا یک فرد کاملاً ناتوان از تفکر می تواند این را نفی کند که از این سه نقطه نظر ارائه شده، آن نظری که از نزدیکی حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها سخن می گوید، توسط «قطعه‌نامه اشتوتگارت که برقراری پیوندهای فشرده بین حزب و سندیکاها را توصیه می کند، به تصویب رسیده است».*

اس ارها، به منظور مغشوش کردن این موضوع بسیار واضح، بطور کاملاً مضحکی استقلال سندیکاها در مبارزه اقتصادی را با خصیصه غیر حزبی بودن آنها، مخلوط کرده‌اند. آنان می نویسند: «کنگره اشتوتگارت به روشنی استقلال (عدم وابستگی) سندیکاها را تأیید نموده است، یعنی اینکه هم نقطه نظر بلشویکها و هم منشویکها را رد کرده است.» این نتیجه از این عبارات از قطعه‌نامه اشتوتگارت گرفته شده است: «هر یک از دو سازمان [حزب و سندیکا] میدان عمل متناسب با ماهیت خود را دارد؛ میدان عملی که باید بطور کاملاً مستقل در آن فعالیت کند. ولی به موازات آن، زمینه دائماً در حال گسترش دیگری نیز وجود دارد»، و غیره ... همانگونه که در بالا ذکر شد. بنابراین بذله گویانی پیدا می شوند که این لزوم «استقلال» سندیکاها در «محدوده متناسب با ماهیتشان» را با مسئله وابستگی یا نزدیکیشان به حزب در زمینه سیاسی و وظایف انقلاب سوسیالیستی **مخلوط می کنند!**

بدین طریق، اس ارهای ما مسئله اساسی اصل مربوط به ارزیابی از تئوری «بی طرفی» را با تردستی می پوشانند، تئوری ای که در خدمت تقویت نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا عمل می کند. آنان بجای این مسئله اصولی، ترجیح داده‌اند فقط از وضعیت بخصوص روسیه که در آن احزاب متعدد سوسیالیست وجود دارد صحبت کنند و این کار را چنان انجام دهند که آنچه را که در اشتوتگارت گذشته است با جلوه‌ای **دروغین** عرضه کنند. زنامیا ترودا چنین می نویسد: «هیچ جای ابهامی در قطعه‌نامه اشتوتگارت وجود ندارد، زیرا آقای پلخائف در طی سخنرانی که به عنوان نماینده رسمی حزب در کنگره بین المللی ایراد کرد، هر نوع تردید یا ابهامی را برطرف نمود و تاکنون ما هیچ اعلام موضعی از طرف کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مبنی بر اینکه "این نطق رفیق پلخائف صفوف یک حزب متحد را از هم می پاشد" در دست نداریم ...». آقایان اس ارها! شما طبیعتاً حق دارید که راجع به دادن اخطار از کمیته مرکزی ما به پلخائف با طعنه سخن بگویید. شما کاملاً حق دارید که فکر کنید می توان مثلاً به حزبی که رسماً اعلام سلوک کادت مآبانه آقای گرچونی را **محکوم نمی کند**، احترام گذاشت. ولی چرا باید یک دروغ آشکار گفت؟ پلخائف نماینده حزب سوسیال دموکرات در کنگره اشتوتگارت **نبود**، او تنها یکی از سی و سه نماینده آن بود. علاوه بر این، او نقطه نظرات حزب سوسیال دموکرات را نمایندگی نمی کرد، بلکه بیان کننده نقطه نظرات اپوزیسیون فعلی منشویکی آن بود که در مقابل حزب سوسیال دموکرات و تصمیمات لندن آن قرار گرفته است. اس ارها نمی توانند از این امر بی اطلاع باشند، که به این معنی است که **عمداً** دروغ می گویند.

... «در کمیته‌ای که مسئله روابط میان سندیکاها و حزب سیاسی را بررسی می کرد، او [پلخائف] دقیقاً چنین اظهار داشت: "در روسیه یازده سازمان انقلابی وجود دارد؛ سندیکاها باید به کدامیک از آنها بپیوندند؟ ... وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها، در روسیه مضر

* در نوامبر ۱۹۰۵، منشویکها دیگر نه برداشتهای ارتدکس بلکه برداشتهای **عامیانه** را درباره بی طرفی عرضه می کردند. بگذار آقایان اس ارها به خاطر بیاورند! - لنین

خواهد بود." در مقابل این حرف، اعضاء کمیته همه متفقاً اعلام نمودند که نباید چنین تفسیری از قطعنامه کنگره کرد، و اینکه آنها "به هیچ وجه سندیکاها و اعضاء آنها را وادار به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات نخواهند کرد"، اینکه آنها همانطور که در قطعنامه گفته شده، خواستار "استقلال کامل آنها" خواهند بود.» (تأکیدها از زنامیا ترودا می باشد).

شما دارید مسائل را با هم مخلوط می کنید، آقایان زنامیا ترودا! در کمیته، این یک رفیق بلژیکی بود که سؤال کرد آیا می توان اعضاء سندیکا را وادار به عضویت در حزب سوسیال دموکرات نمود و همه به او پاسخ دادند که صحبتی از این مسئله نمی تواند در میان باشد. ولی از طرف دیگر پلخائف یک بند اصلاحی به قطعنامه را پیشنهاد کرد که می گفت: «نباید وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور داشت». این بند اصلاحی پذیرفته شد، ولی نه به اتفاق آراء، (رفیق وئینف، سخنگوی نظرات حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه به نفع این بند اصلاحی رأی داد، کاری که به عقیده ما صحیح بود). قضایا بدین قرار بود.

سوسیال دموکراتها هیچگاه نباید وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بدارند. این کاملاً صحیح است. اما این برای اس ارها نیز معتبر است و ما از آنان دعوت می کنیم که درباره این «وحدت سازمان سندیکائی» تعمق کنند، آن هم در زمانی که سازمان سندیکائی استقرار پیوندهای فشرده با سوسیال دموکراسی را می طلبد! به ذهن هیچ کس خطور نکرده بود که اعضاء سندیکا را به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات «وادار نماید»؛ این ترس اس ارها بود که چنین توهمی را برایشان ایجاد نموده بود. و این مطلب که کنگره اشتوتگارت اعلان نزدیک شدن به حزب سوسیال دموکرات یا برقراری چنین پیوندهایی را عملاً، یعنی در زندگی واقعی، برای سندیکاها را ممنوع کرده باشد، یک داستان جعلی است.

زنامیا ترودا می نویسد: «سوسیال دموکراتهای روسیه کارزار قاطع و بی امانی را برای تسخیر سندیکاها و قرار دادن آنها تحت رهبری حزب خود آغاز کرده اند. بلشویکها بدون اینکه نظر خود را پنهان کنند این کار را انجام می دهند ... و منشویکها راه پوشیده تری را انتخاب کرده اند ...». درست است آقایان اس ار! بنام اتوریتته انترناسیونال کارگری، شما حق دارید از ما بخواهید که این مبارزه را با ظرافت و با حساسگری به پیش ببریم، «بدون اینکه وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بداریم». ما با کمال میل این را می پذیریم و از شما نیز می خواهیم که آنرا قبول کنید، ولی ما از کارزار خود دست برنخواهیم داشت!

ولی پلخائف گفته است که وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها مضر است ... آری، پلخائف واقعاً این سخن ابلهانه را اظهار داشته و آقایان اس ار هم طبیعتاً لازم بود که به آن می چسبیدند، به همان ترتیب که همواره به چیزهائی که کمترین ارزش پیروی را دارند، می چسبند. به هر حال ما نباید از سخنان پلخائف الهام بگیریم، بلکه باید قطعنامه را در مد نظر قرار داد که اجرای آن بدون «وارد کردن اختلافات سیاسی» ممکن نیست. مثال کوچکی بزنیم. قطعنامه کنگره می گوید که سندیکاها نباید تابع «تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه باشند». ما سوسیال دموکراتها می گوئیم، برنامه ارضی ای که در جامعه بورژوایی خواستار تقسیم مجدد اراضی بطور برابر باشد، بر پایه تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه بنا گردیده است.* ما همواره با این چنین اختلافاتی (و حتی اختلافاتی با کارگران سلطنت طلب) که به وحدت در جریان اعتصابات و غیره ... لطمه وارد می آورد، مخالفت خواهیم کرد، ولی هیچگاه از «وارد

* حتی برخی از اس ارها نیز اکنون این را پذیرفته اند و لذا گامی قطعی به سوی مارکسیسم برداشته اند. رجوع شود به کتاب تازه و بسیار جالب آقایان فیرسوف (Firsov) و یاکوبی (Jacoby) که ما در آینده درباره آن بطور مشروح با خوانندگان «پرولتاری» سخن خواهیم گفت. (۵) - لنین.

کردن این اختلافات» در صفوف کارگران بطور اعم و در تمام سندیکا‌های کارگری بطور اخص، سر باز نخواهیم زد.

اشاره پلخائف به یازده حزب هم از این عاقلانه تر نیست. اولاً احزاب متعدد سوسیالیست فقط در روسیه وجود ندارد. ثانیاً در روسیه فقط دو حزب رقیب سوسیالیست با اهمیت وجود دارد، سوسیال دموکرات‌ها و اس ار‌ها، زیرا کاملاً احمقانه است که همه احزاب ملی را هم در همین کیسه بریزیم. ثالثاً مسئله متحد ساختن احزاب واقعاً سوسیالیست، مسئله کاملاً خصوصی است؛ با به میان کشیدن این، پلخائف موضوع را مخدوش می‌کند. ما همواره و در همه جا باید در جهت نزدیک کردن سندیکا‌ها به حزب سوسیالیست طبقه کارگر کوشش کنیم؛ حال این امر که کدام حزب، در این یا آن کشور و با هر ملیت مفروضی، حزب سوسیالیست واقعی و حزب واقعی طبقه کارگر است، مسئله ویژه‌ای است و این قطعنامه‌های کنگره‌های بین‌المللی نیستند که درباره آن تصمیم می‌گیرند بلکه نتیجه مبارزه بین احزاب هر کشور است.

نمونه بارزی از نقطه نظرات به غایت نادرست رفیق پلخائف درباره این موضوع در مقاله وی در شماره ۱۲ (۱۹۰۷) نشریه سورمنی میر (۶) عرضه شده است. در صفحه ۵۵، پلخائف به لوناچارسکی رجوع می‌دهد که می‌گفت رویزیونیست‌های آلمانی بی‌طرفی سندیکا‌ها را موعظه می‌کردند. پلخائف به لوناچارسکی پاسخ می‌دهد: «رویزیونیست‌ها می‌گویند سندیکا‌ها باید بی‌طرف باشند، ولی منظورشان از این حرف اینست که باید از سندیکا‌ها جهت مبارزه بر علیه مارکسیسم ارتدکس استفاده کرد.» و پلخائف چنین نتیجه می‌گیرد: «پایان بخشیدن به بی‌طرفی سندیکا‌ها فایده‌ای ندارد. اگر ما سندیکا‌ها را بطور تنگاتنگ و اکیداً به حزب وابسته گردانیم، و اگر "ایدئولوژی" رویزیونیستی در حزب پیروز شود، حذف بی‌طرفی سندیکا‌ها تنها پیروزی جدیدی خواهد بود برای "انتقادات به مارکس"».

این نوع استدلال، نمونه یک روش بسیار متداول نزد پلخائف می‌باشد، روشی مبتنی بر گریز زدن از مسئله و پرده پوشی بر روی جوهر اساسی بحث. اگر در حزبی ایدئولوژی رویزیونیستی واقعاً پیروز شود، پس آن حزب دیگر، حزب سوسیالیست طبقه کارگر نیست. مسئله به هیچ وجه بر سر نحوه شکل‌گیری حزب و مبارزات و انشعابات است که در جریان آن به وقوع می‌پیوندد نیست. مسئله بر سر اینست که در هر کشور سرمایه داری یک حزب سوسیالیست و سندیکا‌ها وجود دارند، و وظیفه ما تعریف روابط اساسی بین آنها می‌باشد. منافع طبقاتی بورژوازی بطور غیرقابل اجتناب به کوشش برای این می‌انجامد که فعالیت سندیکا‌ها را به اقداماتی محدود و محقر در چارچوب نظم اجتماعی موجود تنزل داده، از ایجاد هر رابطه‌ای میان آنان و سوسیالیسم جلوگیری به عمل آورد؛ و تئوری بی‌طرفی سندیکا‌ها پوشش ایدئولوژیک این کوشش‌های بورژوازی است. رویزیونیست‌های درون حزب سوسیال دموکرات به هر ترتیب که شده همیشه راهی برای خود در جامعه سرمایه داری خواهند یافت.

مسئله، هنگام تولد جنبش سیاسی و سندیکایی کارگران در اروپا، حمایت از بی‌طرفی سندیکا‌ها به عنوان وسیله‌ای برای گسترش پایه اولیه مبارزات پرولتری در زمانی که این مبارزات نسبتاً تکامل چندانی نیافته بود و بورژوازی هم نفوذ همه جانبه‌ای بر روی سندیکا‌ها نداشت، امکان پذیر بود. ولی در حال حاضر از نقطه نظر سوسیال دموکراسی بین‌المللی، دفاع از چنین موضعی کاملاً نادرست است. وقتی که آدم این تضمین دهی پلخائف را می‌خواند که می‌گوید: «مارکس امروز هم طرفدار بی‌طرفی سندیکا‌ها در آلمان می‌بود»، تنها می‌تواند لبخند بزند؛ بخصوص هنگامی که چنین عقیده‌ای به اتکاء استنباط یکجانبه‌ای از یک «نقل قول» از

مارکس بیان می‌شود و مجموع و ماهیت بیانات مارکس و روح این آموزش نادیده گرفته می‌شود.

پلخائف می‌نویسد: «من طرفدار بی‌طرفی، آنگونه که بیل آن را درک می‌کند هستم، و نه به مفهوم رویزیونیستی آن». چنین بیانی معادل قسم خوردن به بیل و کماکان در گل و لای فرو رفتن است. لازم به گفتن نیست که بیل در جنبش بین‌المللی کارگری از آنچنان اقتداری برخوردار است و به عنوان یک رهبر آنچنان تجربه‌ای در عمل کسب کرده است، و بالاخره به عنوان یک سوسیالیست آنچنان در فکر منافع مبارزات انقلابی است، که هر بار برایش پیش آمده که گامی به خطا بردارد، در ۹۹٪ موارد شخصاً خودش را از مرداب بیرون کشیده و دیگران که خواسته‌اند به دنبال او بروند را نیز از آن نجات داده است. بیل هنگامی که در دفاع از برنامه ارضی رویزیونیستها در برسلو* (در ۱۸۹۵) به ولمار پیوست، هنگامی که بر روی ضرورت تفکیک اصولی میان جنگهای تهاجمی و تدافعی اصرار ورزید (در اسن)، و همچنین هنگامی که اعلام نمود که حاضر است «بی‌طرفی» سندیکاها را به عنوان یک قانده علم کند، اشتباه کرد. ما بر این باور هستیم که اگر پلخائف فقط همراه بیل در باتلاق گرفتار آید، این برای او نه به دفعات متعدد و نه در زمانهای طولانی رخ نخواهد داد. معذک ما هنوز معتقدیم که از بیل، هنگامی که مرتکب اشتباه می‌شود، نباید تقلید کرد.

گفته می‌شود که اگر بخواهیم تمامی کارگرانی را که به لزوم بهبود وضع مادیشان پی برده‌اند، متحد سازیم، بی‌طرفی ضروری است، و این نکته‌ای است که پلخائف بطور خاص بر آن تأکید دارد. اما کسانی که چنین استدلال می‌کنند، فراموش می‌نمایند که مرحله کنونی تکامل تضادهای طبقاتی لزوماً، حتی در مسئله چگونگی به دست آوردن این بهبودی در محدوده جامعه معاصر، «اختلافات سیاسی» را به همراه دارد. برخلاف تئوری ای که معتقد به ضرورت ایجاد پیوندهای نزدیک بین سندیکاها و سوسیال دموکراسی انقلابی می‌باشد، تئوری بی‌طرفی بطور اجتناب‌ناپذیر به انتخاب آنچنان ابزاری جهت کسب این بهبودی خواهد رسید که تضعیف مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به دنبال خواهد داشت. یک مثال برجسته (که اتفاقاً مربوط به ارزیابی یکی از جالبترین حوادث جنبش کارگری مدرن است) به وسیله همین شماره «سورمنی میر» ارائه شده که در آن پلخائف از بی‌طرفی دفاع می‌کند. در کنار پلخائف آقای E.P. را مشاهده می‌کنیم که مشغول مداحی ریچارد بل، رهبر شناخته شده کارکنان راه آهن انگلیس، می‌باشد که با یک توافقنامه به جدال میان کارگران و رؤسای کمپانی های راه آهن خاتمه داد. بل در این نشریه به مقام «روح تمامی جنبش کارگری راه آهن» مفتخر شده است. آقای E.P. می‌نویسد: «کوچکترین تردیدی نیست که به برکت تاکتیک آرام، سنجیده و متعادل، بل توانسته است اعتماد مطلق انجمن آمیخته خدمه راه آهن را که اعضایش حاضرند بدون تردید رهبری او را بپذیرند به دست آورده است.» («سورمنی میر» شماره ۱۲ صفحه ۷۵). چنین استنباطی اتفاقی نبوده و در اساس با تئوری بی‌طرفی – که هدف از اتحاد کارگران را نه مبارزه به منظور پیشبرد جنبش رهایی پرولتاریا بلکه بمنظور بهبود وضعیتشان می‌بیند – بی‌ارتباط نمی‌باشد. اما این نقطه نظر به هیچ وجه با نقطه نظرات سوسیالیستهای انگلیسی مطابقت ندارد و آنان احتمالاً بسیار متعجب می‌شدند اگر مطلع می‌گردیدند که مداحان بل، بدون اینکه با اعتراضی مواجه شوند، در همان نشریه‌ای مقاله می‌نویسند که منشویکهای شناخته شده‌ای از قبیل پلخائف، یوردانسکی و شرکاء.

* Brasslau

روزنامه سوسیال دموکرات انگلیسی بنام **عدالت** (۷) در سرمقاله ۱۶ نوامبر خود درباره توافقنامه بین بل و کمپانی های راه آهن چین می نویسد: «ما، همصدا با تقریباً همه اعضا سندیکاها، این به اصطلاح قرارداد صلح را اکیداً محکوم می کنیم ... این قرارداد تمام دلایل وجودی اتحادیه را از بین می برد ... این قرارداد مضحک ... نمی تواند برای کارگران الزام آور باشد و خوب است که کارگران آنرا بلافاصله ملغی اعلام کنند.» و «بورنت» در شماره بعدی به تاریخ ۲۳ نوامبر در مقاله‌ای تحت عنوان: «باز هم فروخته شدیم!» در مورد همین قرارداد چین نوشت: «سه هفته پیش شرکت متحد کارکنان راه آهن [A.S.R.S.] یکی از قوی ترین سندیکاها کشور به شمار می رفت؛ اما امروز به یک انجمن امداد تبدیل شده است ... و همه این تغییرات بخاطر آن نبود که کارکنان راه آهن در یک مبارزه شکست خورده‌اند، بلکه بدین علت بود که رهبران با سازش نقشه مند و یا از روی حماقت آنان را قبل از آغاز مبارزه، به کارفرمایان راه آهن فروختند.» و سردبیری روزنامه اضافه می کند که نامه‌ای با همین مضمون را از طرف «یک بردهٔ مزدی کمپانی راه آهن میدلند» دریافت کرده است.

اما شاید اینها نشانه‌های «تب و تاب» عده ای سوسیال دموکرات «زیاده از حد انقلابی» باشد؟ خیر چنین نیست. [نشریه] لیبر لیبر (۸)، ارگان حزب میانه رو مستقل کارگری (I.L.P.) که حتی نمی خواهد خود را سوسیالیست بنامد، در شماره ۱۵ نوامبر خود نامه‌ای از یکی از کارگران سندیکایی راه آهن چاپ نمود که در پاسخ به مداحی های وافر تمام مطبوعات سرمایه داری نسبت به بل (از روزنامهٔ رادیکال **اخبار رینولدز** گرفته تا روزنامهٔ **محافظه کار تایمز**) اعلام نموده که قرارداد بسته شده از جانب بل «رذیلانه ترین قراردادی بود که تا به امروز در تاریخ سندیکالیسم دیده شده است». و به ریچارد بل «مارشال بازن* جنبش سندیکایی» لقب داده است. در همین شماره، یکی دیگر از کارگران راه آهن خواستار «احضار بل برای پاسخگویی» به خاطر این توافق زیان آوری است که «کارگران راه آهن ... را به هفت سال زندان با اعمال شاقه محکوم می سازد». و سردبیر این روزنامه میانه رو در سرمقالهٔ همین شماره خود این قرارداد را «سدان** جنبش سندیکایی انگلیس» می نامد.

«هیچگاه فرصتی چنین مناسب پیش نیامده بود تا نیروی کار متشکل، در سطح ملی به نمایش گذاشته شود»، در میان کارگران «اشتقاقی بی نظیر» همراه با میل به مبارزه مستولی شده بود. مقاله با مقایسه‌ای دردآور بین فقر مهلک کارگران با پیروزی «آقای لوید جرج [وزیر کابینه‌ای که نقش نوکری سرمایه داران را به عهده دارد] و آقای بل که برای تدارک ضیافتها می شتابد» خاتمه می یابد.

تنها اپورتونیستهای افراطی - فابینها - اعضای یک سازمان مطلقاً روشنفکری، بودند که این قرارداد را تأیید نمودند و حتی مجلهٔ **The New Age** - که هوادار فابینها هستند - از خجالت صورتش سرخ بود و این نشریه از روی ناچاری اقرار کرد که گرچه روزنامهٔ بورژوا محافظه کار **تایمز** بیانیهٔ کمیتهٔ اجرائی جامعهٔ فابینها را به صورت کامل درج کرده بود، اما در عوض به غیر از این آقایان، «هیچ سازمان سوسیالیستی، هیچ اتحادیه‌ای و هیچ رهبر کارگری شناخته شده‌ای» (شماره ۷ دسامبر صفحه ۱۰۱)، به نفع موافقتنامه موضع گیری نکرده بود.

اینست نمونه‌ای از بکار بستن تئوری بی طرفی به وسیله یک همکار آقای پلخائف، آقای E.P. مسئله دیگر بر سر «اختلافات سیاسی» نبود، بلکه بر سر بهبود شرایط کارگران در جامعهٔ موجود بود. همه بورژوازی انگلستان، فابینها و آقای E.P. با چنین «بهبودی» به قیمت سر باز

* Bazaine

** اشاره به قرارداد سدان - مترجم.

زدن از مبارزه و به اختیار سرمایه در آمدن، موافقت کردند؛ همه سوسیالیستها، همه کارگران سندیکاها، طرفدار مبارزه مشترک کارگران بودند. آیا اکنون پلخائف میخواید به طرفداری از «بی طرفی» بجای پیوند نزدیک سندیکاها و حزب سوسیالیست ادامه بدهد؟

مطابق با متن روزنامه «پرولتاری» شماره ۲۲
(۳ مارس) ۱۹ فوریه ۱۹۰۸
ترجمه شده از جلد ۱۳ مجموعه آثار لنین، صفحات ۴۶۹-۴۶۰

توضیحات

۱- مقاله لنین با نام «بی طرفی سندیکاها» با کمی تلخیص در مجموعه «O Veianiakh Vremeni» (به معنی: «روح زمان»، سن پترزبورگ، ۱۹۰۸، انتشارات Tvortchestvo به معنی: «ایجاد») درج گردید. در این مجموعه مقاله چنین امضاء شده بود: و. ایلین.

۲- قطعنامه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه درباره سندیکاها در شماره ۲۱ «پرولتاری» مورخ ۱۳ (۲۶) فوریه ۱۹۰۸ به چاپ رسید.

این قطعنامه به اعضای حزب رهنمود میداد که در درون سازمانهای سندیکایی، گروههای حزبی را سازماندهی کرده و در این گروهها تحت رهبری مراکز محلی حزب کار کنند. در مواردی که تضییقات پلیس امکان تشکیل سندیکاها یا بازسازی سازمانهای سندیکایی از هم پاشیده را ندهد، کمیته مرکزی پیشنهاد می کرد که هستههای سندیکایی و سندیکاها به صورت مخفیانه سازماندهی شوند. در مورد سازمانهای قانونی از قبیل تعاونیهای امداد، جمعیت مبارزه با مشروبات الکلی و غیره ... قطعنامه کمیته مرکزی به سازمانهای محلی حزب رهنمود میداد که درون آنها «گروههای مستحکم سوسیال دموکرات را برای پیش برد فعالیت حزب در بین تودههای هر چه وسیع تری از پرولتاریا» ایجاد کنند. برای خنثی کردن هر گونه اقدام منشویکها مبنی بر تعبیر این بخش از قطعنامه در یک جهت اپورتونیستی، قطعنامه تأکید می کرد که باید لزوماً توضیح داد که «فعالیت سازمانیافته پرولتاریا نمی تواند در چارچوب این انجمن ها محدود گردد» و وجود قانونی سندیکاها «نباید وظایف مبارزاتی سازماندهی پرولتاریا در سندیکاها را کم ارزش نماید». («پرولتاری» شماره ۲۱، مورخ ۱۳ (۲۶) فوریه ۱۹۰۸، صفحه ۴).

۳- «ناخ وک» (قرن ما) روزنامه ای بود که به عنوان تعبیر عامیانه ارگان کادتهای چپ «تاواریش» در بین سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ در پترزبورگ منتشر می گردید.

۴- «وپریود» (به پیش)، روزنامه بلشویکی کارگری بود که به وسیله لنین رهبری می شد و بطور غیرقانونی توسط هیئت سردبیری «پرولتاری» بین ۱۰ (۲۳) سپتامبر ۱۹۰۶ تا ۱۹ ژانویه (اول فوریه) ۱۹۰۸ در ویبورگ چاپ می شد و ۲۰ شماره آن منتشر گردید. «وپریود» برنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را به زبانی ساده و قابل درک برای جمع وسیعی از خوانندگان کارگر و دهقان تبلیغ می کرد و ضمن توضیح تاکتیک سوسیال دموکراتهای انقلابی، یعنی بلشویکها، در عین حال تمام ضرباتی را که تاکتیک اپورتونیستی منشویکها و اس ارها می توانست موجب گردد، بیان می کرد. این روزنامه جای مهمی را به

مسائل کارگری (اعتصابات، مبارزه علیه بستن کارخانه‌ها (Lock Out)*، فعالیت سندیکایی)، به مبارزات دهقانان برای زمین و به جنبشهای درون ارتش، اختصاص می داد؛ بزرگترین وقایع جنبش کارگری بین المللی در آن بطور وسیعی تفسیر می شد.

ستونهای بسیار زیادی به زندگی حزب اختصاص یافته بود: تفسیرهایی درباره تصمیمات پنجمین کنگره حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (کنگره لندن)، درباره تصمیمات کنفرانسهای کشوری، شهری و منطقه‌ای؛ «وپریود» پیوندهای فشرده‌ای با خوانندگان کارگر خود برقرار کرده بود.

این روزنامه مقالات بسیاری را به قلم لنین چاپ نمود.

۵- کتاب D. Firsov (D. Rosenblum) M. Jacoby & (M. Hendelman) تحت عنوان: «بازبینی برنامه ارضی و اثبات آن» در سال ۱۹۰۸ در مسکو توسط انتشارات «ERA» منتشر شد، اما توقیف گردید و نقدی که لنین می خواست در روزنامه «پرولتری» درباره این کتاب بنویسد هیچگاه نوشته نشد.

۶- «Sovremenny Mir» (دنیای معاصر) مجله ماهانه ادبی، علمی و سیاسی؛ از اکتبر ۱۹۰۶ تا اکتبر ۱۹۱۸ در پترزبورگ منتشر شد. منشویکها، از جمله پلخانیف فعالانه در نگارش آن شرکت کردند. در دوران اتحاد با پلخانیستها و در اوائل ۱۹۱۴ بلشویکها نیز با این نشریه همکاری کردند.

در مارس ۱۹۱۴، این نشریه مقاله لنین بنام «باز هم یک نابودی سوسیالیسم» را چاپ کرد (رجوع شود به مجموعه آثار، پاریس - مسکو، جلد ۲۰، صفحات ۱۹۳ تا ۲۱۶). در جریان جنگ اول جهانی این نشریه به ارگان سوسیال شووینیستها تبدیل شد.

۷- عدالت «Justice» مجله هفتگی بود که بین ژانویه ۱۸۸۴ و اوائل ۱۹۲۵ در لندن منتشر می شد. ابتدا ارگان فدراسیون سوسیال دموکرات بود و سپس از ۱۹۱۴ به بعد به ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا بدل گردید.

۸- «Labour Leader» (رهبر کارگری) مجله هفتگی حزب مستقل کارگری بود و از ۱۸۹۱ منتشر می شد. از سال ۱۹۴۵، Socialist Leader نامیده شد.

کارگران انگلیسی و آلمانی برای صلح تظاهرات می کنند (۱)

بطوری که همه می دانند، در انگلیس و آلمان مدتهاست که فعالیت شووینیستی به وسیله روزنامه‌های بورژوا، بخصوص روزنامه‌های بازاری تعقیب می شود که در آنها این دو کشور، یکی بر علیه دیگری برانگیخته می شوند. رقابت بین سرمایه داران انگلیسی و آلمانی در بازار جهانی بیش از پیش شدید می شود. تفوق پیشین انگلیس و سلطه تقسیم نشده آن در بازار جهانی چیزی مربوط به گذشته می گردد. آلمان یکی از ممالک سرمایه داری است که بخصوص با سرعت رشد می کند، و محصولات آن به مقیاس دائم التزایدی در خارج بازار می جویند. مبارزه برای مستعمره و تضاد منافع تجاری در جامعه سرمایه داری از دلایل عمده جنگ می

* «Lock Out» اصطلاح انگلیسی است که در فرانسه نیز به همین ترتیب به کار می رود. به معنی تهدیدات کارفرمایان مبنی بر تعطیل کردن کارگاهها به منظور خنثی کردن خطر اعتصابات و فرونشاندن جنبش کارگری - مترجم.

شود. بنابراین جای تعجب نیست که سرمایه داران هر دو کشور، جنگ بین آلمان و انگلیس را اجتناب ناپذیر می دانند، و نظامیان در هر دو جانب آنرا کاملاً مطلوب فرض می کنند. جینگوهای (۲) انگلیسی می خواهند قدرت یک رقیب خطرناک را با نابود کردن قدرت دریایی آلمان که هنوز بی اندازه ضعیف تر از انگلیس است کاهش دهند. یونکرهای آلمان و ژنرالها، به سرکردگی ویلهلم دوم بوربون بدین امید که قادر خواهند بود که از برتری تعداد افراد خود در نیروهای زمینی سود جویند، و بدین امید که غریو پیروزیهای نظامی نارضائی روزافزون توده‌های کارگر را فرو خواهد نشاند و از تشدید مبارزه طبقاتی در آلمان جلوگیری خواهد کرد، در پی جنگ هستند.

کارگران انگلیسی و آلمانی تصمیم گرفتند که بر علیه خطر جنگ علناً اقدام کنند. مدتی مدید است که نشریات کارگری در هر دو کشور مبارزه‌ای خستگی ناپذیر را بر علیه شوونیسم و نظامی گری ادامه داده‌اند. اما آنچه که اکنون مورد نیاز است ابراز مؤثرتر خواست طبقه کارگر است تا بیان آن به وسیله ارگانهای مطبوعاتی. کارگران انگلیسی تصمیم گرفتند که یک هیئت نمایندگی به برلین بفرستند تا در یک تظاهرات عظیم که هدفش اعلام تصمیم توأم طبقه کارگر هر دو کشور مبنی بر اعلام جنگ علیه جنگ بود، شرکت کنند.

تظاهرات در روز یکشنبه ۲۰ سپتامبر (بنابر تقویم قدیم، هفتم) در برلین صورت گرفت. اینبار نمایندگان کارگران انگلیسی توانستند که کارگران برلین را بدون مخالفت و مشکلی مورد خطاب قرار دهند. دو سال پیش وقتی که ژ. ژائور می خواست به نمایندگی طبقه کارگر فرانسه، در یک گردهم آیی توده‌ای سوسیال دمکراتیک در برلین با کارگران آلمان صحبت کند و علیه جینگوهای بورژوا اعتراض کند، حکومت آلمان او را از این کار منع کرد. اینبار حکومت آلمان جرأت بیرون راندن هیئت نمایندگی کارگران انگلیس را نکرد.

جلسه عظیمی از کارگران در یکی از بزرگترین تالارهای برلین برپا شد. حدود پنج هزار نفر بلافاصله در این تالار اجتماع کردند، و اضافه جمعیت مرکب از چندین هزار تن دیگر، زمینها و خیابانهای اطراف را اشغال کردند. مأموران حفظ نظم جلسه که بازوبندهای سرخی بر بازو داشتند حفظ نظم را بر عهده گرفتند. رفیق لژین، رهبر مشهور اتحادیه‌های کارگری آلمان (که «آزاد» خوانده می شوند، ولی عملاً اتحادیه‌های سوسیال دمکرات هستند)، به هیئت نمایندگی انگلیسی از طرف تمام طبقه کارگر سازمان یافته سیاسی و صنعتی آلمان، خوش آمد گفت. او گفت که ۵۰ سال قبل کارگران فرانسوی و انگلیسی برای صلح تظاهرات کردند. در آنزمان آن پیشقدمان سوسیالیست به وسیله توده‌های سازمان یافته پشتیبانی نشدند. امروز انگلستان و آلمان روی هم دارای ارتشی مرکب از ۴,۳ میلیون کارگر سازمان یافته‌اند. از طرف این ارتش بود که اکنون هیئت نمایندگی انگلیس و گردهم آیی برلین صحبت کرد و اعلام داشت که تصمیم جنگ یا صلح در دست طبقه کارگر قرار دارد.

یکی از اعضای هیئت نمایندگی انگلیس به نام مدیسون در نطق جوابیه خود فعالیت جنگجویانه رسوایی را که به وسیله بورژوازی تعقیب می شود محکوم کرد و خطابه‌ای را از طرف کارگران انگلیسی تسلیم کارگران آلمانی کرد، که به وسیله ۳۰۰۰ کارگر امضا شده بود. سخنگو اضافه کرد که نمایندگان هر دو جناح جنبش کارگری انگلیس در میان امضاء کنندگان وجود دارند (یعنی هم سوسیال دمکراتها و هم طرفداران حزب مستقل کارگر که هنوز دارای نقطه نظر محکم سوسیالیستی نیستند). خطابه خاطرنشان می کرد که جنگها در خدمت طبقات دارا هستند. توده‌های کارگر تحمل تمام بارهای سنگین جنگ را می کنند. طبقات دارا از مصیبت‌های ملی سودجویی می کنند. بگذار کارگران متحد شوند تا بر علیه نظامیگری بجنگند و صلح را تضمین نمایند!

پس از نطق سایر اعضای هیئت نمایندگی انگلیس و یک نماینده حزب سوسیال دمکرات آلمان، ریچارد فیشر، جلسه با به اتفاق آراء پذیرفتن قطعنامه‌ای مبنی بر نکوهش «سیاست خودخواهانه و کوتاه بینانه طبقات حاکم و استثمارگر» و اعلام آمادگی برای عمل کردن بر طبق قطعنامه کنگره بین الملل اشتوتگارت یعنی نبرد بر علیه جنگ با تمام وسائل، خاتمه یافت. جلسه در حالیکه کارگران سرود مارس را می خواندند با نظم ختم شد. تظاهرات خیابانی انجام نگرفت. پلیس برلین و مقامات نظامی محلی نا امید گشتند. این از خصوصیت‌های رژیم آلمان است که آرام ترین تظاهرات کارگران باید همراه با نمایش پلیس و ارتش باشد. به پادگان برلین آماده باش داده شده بود. دسته‌های سربازان در بخشهای شهر بر طبق نقشه‌های مؤکد تمرکز داده شده بودند، عمدتاً چنانکه پناهگاهها و تعدادشان به آسانی قابل تشخیص نبود. واحدهای پلیس در خیابانها و میدانهای مجاور تالار جلسه گشت می زدند، بخصوص جاده‌ای که از آنجا به قصر سلطنتی ختم می شد. قصر سلطنتی به وسیله پلیس در لباسهای عادی و سربازان که در حیاطهای قصر پنهان شده بودند احاطه شده بود. با نظام پیچیده‌ای پلیس برای کشیک دادن سازمان داده شده بود و دسته‌های پلیس در خیابانها پرسه می زدند؛ افسران پلیس به تمام محلهای «مهم» اعزام شده بودند؛ پلیسهای دوچرخه سوار به منزله خبرگیر عمل کردند و مقامات نظامی را از هر قدمی که «دشمن» برمی داشت آگاه می کردند؛ پلها و معبرها در تحت سه برابر محافظت قرار داده شده بودند. وروارتس (Vorwarts) هنگام اظهار نظر درباره تمام این اقداماتی که به وسیله حکومت ویلهلم دوم صورت گرفت به طنز نوشت: «آنها به پاسبانی از سلطنتی که در معرض تهدید است پرداختند».

ما از جانب خود می افزائیم که این یک تمرین بود. ویلهلم دوم و بورژوازی آلمان تمرین یک نبرد نظامی با طبقه کارگر شورشی را می کردند. چنین تمرینهایی در هر حال و بی شک هم برای توده‌های کارگر مفید است و هم برای سربازان آنطور که سرود کارگران فرانسوی می گوید «این یک موفقیت خواهد بود!». تمرینهای تکراری، شاید با آهستگی بسیار، اما با اطمینان بسیار به نقطه اوج عظیم تاریخی ختم می شوند.

نوشته شده در ۸ (۲۱) سپتامبر ۱۹۰۸
مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵

توضیحات

- ۱- این مقاله توسط لنین در ارتباط با گردهم آیی کارگری که در ۷ (۲۰) سپتامبر ۱۹۰۸ برای اعتراض علیه تهدید جنگ تشکیل شده بود، نوشته شده است. قرار بود که این مقاله در شماره ۳۶ نشریه پرولتاری منتشر شود اما هیچگاه انتشار نیافت.
- ۲- jingo – ناسیونالیست افراطی جنگ طلب.

از « میتینگ دفتر بین المللی سوسیالیست »

... تمام وقت روز بعد به وسیله میتینگ دفتر بین المللی سوسیالیست گرفته شد. نخستین ماده دستور جلسه، یعنی پذیرفتن حزب کارگر بریتانیا، تمام وقت نشست صبح را گرفت. بنابر مقررات بین الملل، سازمانهایی که قابل پذیرفته شدن به عضویت هستند، عبارتند از، اولاً احزاب سوسیالیستی که مبارزه طبقاتی را می پذیرند، و دوماً سازمانهای کارگری که نقطه نظر آنها مبارزه طبقاتی است (یعنی اتحادیه‌های کارگری). حزب کارگر که جدیداً در مجلس عوام بریتانیا تشکیل شده است خود را آشکارا سوسیالیست نمی خواند، و صریحاً و قطعاً اصول مبارزه طبقاتی را نمی پذیرد (که، در پرانتز بگوئیم، سوسیال دمکراتهای بریتانیا از این حزب می خواهند که آن را بپذیرد). احتیاج به گفتن نیست که این حزب کارگر بطور کلی در بین الملل و بخصوص در کنگره سوسیالیستی اشتوتگارت پذیرفته شد. به جهت آنکه، در حقیقت این حزب سازمانی از نوع مختلط است، که مابین دو نوع، که در بندهای ۱ و ۲ مقررات بین الملل تشریح شده قرار می گیرد، این حزب معرف سیاسی اتحادیه‌های کارگری بریتانیا است. در هر صورت مسئله پذیرش این حزب مطرح شد، و به وسیله خود حزب در هیئت به اصطلاح حزب کارگر مستقل مطرح شد (I.L.P.)، بطوری که انگلیسیها آنرا می خوانند)، که یکی از دو بخش فرعی بخش انگلیسی بین الملل است. بخش فرعی دیگر فدراسیون سوسیال دمکراتیک است.

حزب مستقل کارگر پذیرفتن **مستقیم** حزب کارگر، به منزله یک سازمان وابسته به بین الملل را تقاضا کرد. بروس گلایزر نماینده آن بر اهمیت بسیار زیاد این نمایندگی صدها هزار کارگر سازمان یافته که پیوسته با اطمینان به جانب سوسیالیسم در حرکتند، در پارلمان، اصرار کرد. او به اصول و فرمولها با نظر تحقیرآمیز می نگریست. کائوتسکی، در جواب او، خود را از این طرز رفتار اهانت آمیز نسبت به اصول و هدفهای نهایی سوسیالیسم مبرا کرد، اما کاملاً از پذیرش حزب کارگر به عنوان حزبی که مبارزه طبقاتی را در عمل دامن می زند پشتیبانی کرد. کائوتسکی قطعنامه زیر را مطرح نمود:

« از آنجایی که بر طبق قطعنامه‌های پیشین کنگره بین الملل، تمام سازمانهایی که نقطه نظر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را قبول کرده و ضرورت کار سیاسی را پذیرفته‌اند به عضویت پذیرفته شده‌اند، دفتر بین الملل اعلام می دارد که حزب کارگر انگلیس به کنگره بین المللی سوسیالیستی پذیرفته می شود، به جهت آنکه، در حالی که صریحاً مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را نمی پذیرد، اما در عمل حزب کارگر است که این مبارزه را انجام می دهد و نقطه نظر آنرا می پذیرد، زیرا حزبی سازمان یافته مستقل از احزاب بورژوازی است.» کائوتسکی به وسیله اطریشی ها، وایلانت‌های گروه فرانسوی و بطوری که رأی گیری نشان داد، با اکثریت ملل کوچک پشتیبانی شد. مخالفت اول به وسیله هایندها، نماینده فدراسیون سوسیال دمکراتیک انگلیس ابراز شد، که خواستار آن شد که وضع حاضر حفظ شود تا آنکه حزب کارگر صریحاً اصول مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم را بپذیرد؛ آنگاه از طرف روسل (دومین نماینده فرانسوی و پیرو گوسد)، روبانویچ از حزب سوسیالیست رولوسیونر و اورامف نماینده جناح انقلابی سوسیالیستهای بلغار.

من اجازه صحبت گرفتم تا به اولین بخش قطعنامه کائوتسکی بپیوندم. من استدلال کردم که غیر ممکن بود که پذیرش حزب کارگر را رد کنیم، یعنی، معرف پارلمانی اتحادیه‌های کارگری، چون کنگره قبلاً تمام اتحادیه‌های کارگری از هر قبیل را پذیرفته است، حتی آنها که به خود

اجازه داده‌اند که به وسیله نمایندگان بورژوازی در پارلمان نمایندگی شوند. اما، گفتم که قسمت دوم قطعنامه کائوتسکی غلط است، زیرا در **عمل**، حزب کارگر در واقع مستقل از لیبرالها نیست و یک سیاست کاملاً مستقل طبقاتی را دنبال نمی‌کند، بنابراین من پیشنهاد اصلاحی می‌کنم مبنی بر اینکه پایان قطعنامه که با کلمه «زیرا» شروع می‌شود باید به صورت زیر خوانده شود: «زیرا که آن [حزب کارگر] معرف نخستین قدم از طرف سازمانهای واقعاً کارگری بریتانیا در جهت یک سیاست طبقاتی آگاهانه و در جهت یک حزب **سوسیالیست** کارگری است.» من این اصلاح را تقدیم دفتر کردم، اما کائوتسکی آنرا نپذیرفت و در نطق بعدی خود اظهار داشت که دفتر بین الملل نمی‌تواند تصمیماتی بر مبنای «آرزوها» بگیرد. اما مبارزه عمده بین حامیان و مخالفان کل قطعنامه کائوتسکی بود. وقتی که قطعنامه در شرف رأی‌گیری بود ادلر پیشنهاد کرد که قطعنامه به دو بخش تقسیم شود. چنین شد، و هر دو بخش به وسیله دفتر بین الملل تصویب شد: قسمت اول با سه رأی مخالف و یک رأی ممتنع، و قسمت دوم با چهار رأی مخالف و یک رأی ممتنع، بدین ترتیب پیشنهاد کائوتسکی تصمیم دفتر گردید. روبانویچ در هر دو رأی‌گیری، رأی ممتنع داد. بگذارید اضافه کنم که ادلر، که بعد از من و قبل از نطق دوم کائوتسکی صحبت کرد به شکل زیر به من جواب داد – من از نشریه ارگان سوسیالیستهای بلژیک، «مردم» نقل می‌کنم، که مفصل‌ترین و دقیق‌ترین گزارشها را از این نشست داد: «پیشنهاد لنین و سوسه‌کننده است [seduisante، ادلر گفت verlockend اغوا کننده]، اما نمی‌تواند ما را وادار کند فراموش کنیم که حزب کارگر اکنون خارج از احزاب بورژوازی است. این وظیفه ما نیست که قضاوت کنیم که چگونه چنین کرده است. ما واقعیت پیشرفت را می‌پذیریم.»

چنین بود جوهر بحث در دفتر بین الملل درباره مسئله مورد گفتگو. من اکنون به خود این اجازه را می‌دهم که با تفصیل بیشتر به این بحث بپردازم، تا موضعی را که گرفته‌ام برای خوانندگان پرولتاری شرح دهم. استدلالی که به وسیله وادلر، و کائوتسکی عنوان شد نتوانست مرا قانع کند، و من هنوز فکر می‌کنم که آنها اشتباه کردند. با اظهار این مطلب در قطعنامه که حزب کارگر «صریحاً مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را نمی‌پذیرد»، کائوتسکی بدون شک انعکاس صدای «آرزوی» معین و «قضاوت» معینی بود، یعنی آنکه اکنون سیاست حزب کارگر چیست و آن سیاست چه باید باشد. اما کائوتسکی این را **غیرمستقیم** بیان کرد، و آنرا به چنان شیوه‌ای بیان کرد که بیانش در مجموع اولاً ماهیتاً غلط بود، و دوماً مبنایی برای سوء تعبیر **عقیده** او به دست می‌داد. اینکه با جدا ساختن خود در پارلمان (نه در ضمن انتخابات! نه در کل سیاست! نه در تبلیغ و تهییج!) از احزاب بورژوازی، حزب کارگر بریتانیا نخستین قدمها را به جانب سوسیالیسم و به جانب سیاست طبقاتی سازمانهای توده‌ای طبقه کارگر برمی‌دارد، غیرقابل بحث است. این یک «آرزو» نیست، بلکه یک حقیقت است. حقیقتی که ما را مجبور می‌کند که حزب کارگر را در بین الملل بپذیریم، زیرا که ما هم اکنون اتحادیه‌های کارگری را در آن پذیرفته‌ایم. سرانجام، دقیقاً چنین فرمول بندی است که صدها هزار کارگر انگلیسی را که بی شک تصمیمات بین الملل را ارج می‌نهند اما هنوز سوسیالیستهای کامل نشده‌اند، مجبور می‌کند که دوباره درباره این مسئله بیاندیشند که چرا آنان را کسانی در نظر می‌گیرند که فقط **اولین** قدم را برداشته‌اند، و قدمهای **بعدی** در طول این راه چه باید باشند. فرمول بندی من حتی سایه این ادعا هم نیست که بین الملل باید عهده دار حل مشکلات مفصل و مشخص یک جنبش کارگری ملی گردد، عهده دار آن گردد که تعیین کند چه وقت قدمهای بعدی باید برداشته شوند، و این قدمها چه باید باشند. اما اینکه بطور کلی لازمست قدمهای بعدی در ارتباط با حزبی که صریحاً و به روشنی اصول مبارزه طبقاتی را قبول نمی‌کند، برداشته شوند، باید پذیرفته شود. کائوتسکی در قطعنامه خود، بجای قبول مستقیم، این مطلب را بطور غیرمستقیم قبول می‌کند. چنان به نظر

می رسد که گویا بین الملل تصدیق می کند که حزب کارگر در عمل یک مبارزه طبقاتی پیگیر را انجام می دهد، گوئی برای یک سازمان کارگری کافیسست که یک گروه کارگری جداگانه در پارلمان تشکیل دهد تا در کل کارهایش از بورژوازی مستقل گردد!

در مورد این مسئله، هایندمان، روسل، روبانویچ و اورامف بدون شک موضعی باز هم اشتباه تر داشتند (که روبانویچ با رأی ممتنع خود برای هر دو بخش قطعنامه نه تنها چیزی را تصحیح نکرد، بلکه ایجاد سردرگمی کرد). وقتی که اورامف اعلام داشت که پذیرفتن حزب کارگر یعنی تشویق فرصت طلبی، نظری را بیان کرد که به طرز خیره کننده ای غلط بود. تنها لازمست که نامه های انگلس به سورژه را بخاطر آوریم. انگلس سالها به شدت اصرار کرد که سوسیال دمکراتهای انگلیس به رهبری هایندمان، با عمل کردن به مانند سکتاریستها مرتکب اشتباه می شدند، آنها قادر نبودند که خود را با غریزه طبقاتی نا آگاهانه اما قدرتمند اتحادیه های کارگری پیوند دهند و مارکسیسم را تبدیل به یک «دگم» می کردند، در حالیکه مارکسیسم باید «راهنمائی برای عمل باشد». وقتی که شرایط عینی ای وجود دارد که رشد آگاهی سیاسی و استقلال طبقاتی توده های کارگر را کند می کند شخص باید قادر باشد که با صبر و ثبات قدم دست در دست آنها کار کند، در اصول هیچگونه امتیازی ندهد اما از فعالیت درست در میان توده های کارگر خودداری نکند. این درسهای انگلس با حوادث بعدی تأیید شدند، وقتی که اتحادیه های کارگری، تنگ نظرانه، آریستوکراتیک، با بی فرهنگی خودخواهانه و دشمنی نسبت به سوسیالیسم انگلیس، که چند خائن تمام عیار به طبقه کارگر تحویل دادند که خود را برای احراز مقام وزارت به بورژوازی فروختند (مانند جان برنز رذل)، در هر حال شروع به حرکت به جانب سوسیالیسم کردند، گرچه این حرکت به طرزی ناهنجار، ناپیوسته و کج و معوج است، باز هم به جانب سوسیالیسم پیش می روند. تنها کوران نمی توانند ببینند که اکنون سوسیالیسم به سرعت در میان طبقه کارگر انگلیس رشد می کند، سوسیالیسم یک بار دیگر تبدیل به یک جنبش توده ای در آن کشور می شود و انقلاب اجتماعی در بریتانیای کبیر نزدیک می شود ...

پرولتاری شماره ۳۷

۱۶ (۲۹) اکتبر ۱۹۰۸

امضاء ن. لنین

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۵

از قطعنامه ششمین کنفرانس حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در پراگ

خصوصیت و اشکال سازمانی کار حزب

با پذیرفتن این مطلب که تجربه سه سال گذشته بدون شک ماده های اصلی قطعنامه درباره مشکلات سازمان را که کنفرانس دسامبر (۱۹۰۸) آنرا تصویب کرد تأیید می کند، و با فرض اینکه جهش جدید جنبش طبقه کارگر رشد بیشتر اشکال سازمانی کار حزبی را در مسیری که در آنجا ذکر شده است ممکن می سازد، یعنی، تشکیل هسته های غیرقانونی سوسیال دمکراتیک

که تا حد ممکن با شبکه‌های وسیعی از هر گونه انجمنهای قانونی کارگران احاطه شده‌اند، کنفرانس معتقد است که :

۱- برای سازمانهای غیرقانونی حزبی ضروری است که بطور فعال در رهبری مبارزه اقتصادی شرکت کنند (اعتصابات، کمیته‌های اعتصاب و غیره)، و همکاری بین هسته‌های غیرقانونی حزب را در این زمینه با اتحادیه‌های کارگری تضمین نمایند، بخصوص با هسته‌های سوسیال دمکراتیک در اتحادیه‌های کارگری، و همچنین با رهبران مختلف جنبش اتحادیه‌های کارگری؛

۲- مطلوب است که هسته‌های سوسیال دمکراتیکی که در اتحادیه‌هایی بر مبنای صنعتی سازمان یافته‌اند، هر گاه که شرایط محل اجازه دهد، در رابطه با شعبه‌های حزب که بر مبنای ناحیه‌ای سازمان یافته‌اند عمل کنند؛

۳- نشان دادن حداکثر ابتکار در سازمان دادن کار سوسیال دمکراتیک و کار در انجمنهای قانونی موجود ضروری است - اتحادیه‌ها، قرائت خانه‌ها، کتابخانه‌ها، انواع مختلف انجمنهای تفریح و سرگرمی کارگران، توزیع نشریه‌های اتحادیه‌های کارگری و راهنمایی نشریات اتحادیه‌های کارگری با افکار مارکسیسم؛ بکار بردن نطقهای اعضای سوسیال دمکرات در دوما، تعلیم کارگران به عنوان سخنرانان قانونی، ایجاد کمیته‌های کارگری و کمیته‌های سایر رأی دهندگان برای هر ناحیه، هر خیابان و غیره (در رابطه با انتخابات دومای چهارم)، و سازمان دادن کمپین‌های سوسیال دمکراتیک در رابطه با انتخابات مقامات شهرداری و غیره؛

۴- ضروری است که کوششهای ویژه‌ای بکار برده شوند تا هسته‌های غیرقانونی حزب تقویت گردند و تعداد آنها افزایش یابند، تا اشکال تازه سازمانی برای آنها یافته شود که دارای حداکثر امکان انعطاف پذیری می باشند، تا سازمانهای رهبری کننده غیرقانونی حزب در هر شهری تأسیس و تقویت گردند و اشکالی از سازمانهای توده‌ای غیرقانونی مثل «مراوده‌ها»، میتینگهای حزبی کارخانه‌ای و غیره ترویج شوند؛

۵- مطلوب است که محفلهای مطالعاتی به کارهای عملی روزانه کشیده شوند - پخش ادبیات غیرقانونی سوسیال دمکراتیک و ادبیات مارکسیستی قانونی و امثال آن؛

۶- ضروری است که در نظر داشته باشیم که تبلیغ سیستماتیک از طریق ادبیات سوسیال دمکراتیک و بخصوص پخش منظم روزنامه غیرقانونی حزب، که به فاصله‌های منظم و مرتب منتشر می شود، می تواند اهمیت فوق العاده‌ای برای برقراری ارتباطهای سازمانی، هم بین هسته‌های غیرقانونی و هم بین هسته‌های سوسیال دمکراتیک در بین انجمنهای قانونی موجود کارگران داشته باشد.

نوشته شده در ژانویه ۱۹۱۲

چاپ شده در فوریه ۱۹۱۲

در جزوه «کنفرانس سراسری ح.ک.س.د.ر.»

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۷

طرز برخورد حزب با لایحه بیمه دولتی کارگران

۱- سهمی که کارگران مزدبگیر از ثروتی که تولید می کنند، به صورت مزد دریافت می دارند، چنان بی اهمیت است که به سختی کفاف تهیه ضروری ترین مایحتاج آنها را می دهد، بنابراین کارگران از هر نوع فرصت پس انداز کردن بخشی از آنچه که کسب می کنند، محروم هستند. در صورتی که قادر به کار نباشند، به دلایل مختلف حادثه، مریضی، پیری یا ناقصی دائمی و همچنین در صورت بیکاری، که با شیوه تولید سرمایه داری بطور جدائی ناپذیری وابسته است، کارگران مجبور به تأمین مخارج خود هستند. بنابراین بیمه کارگران در تمام موارد ذکر شده، اصلاحی است که کل رشد سرمایه داری آنرا لازم می دارد.

۲- بهترین شکل بیمه کارگران بیمه دولتی است بر مبنای اصول زیر الف) این بیمه در تمام مواردی که کارگران قادر به کار کردن نیستند (حادثه، مریضی، پیری، ناقصی دائمی و تدارکات اضافی برای زنان کارگر در دوره های بارداری و زایمان، مزایایی برای بیوه ها و یتیمان در صورت مرگ نان آور) یا در صورت از دست دادن درآمد به علت بیکاری باید زندگی آنها را تأمین کند؛ ب) بیمه باید شامل تمام مزدبگیران و خانواده های آنان بشود؛ ج) تمام افراد بیمه شده باید حق بیمه ای برابر با درآمد کامل خود دریافت کنند و تمام مخارج بیمه باید از طرف صاحبان کار و دولت پرداخت شود؛ د) همه اشکال بیمه باید به وسیله سازمانهای بیمه متحدالشکل از نوع ناحیه ای تسلیم شود و بر مبنای اصل مدیریت تمام و کمال این امور به وسیله خود اشخاص بیمه شده استوار باشد.

۳- لایحه حکومت که به وسیله دومای دولتی تصویب شد، در تضاد اساسی با تمام این نیازهای بنیادی یک طرح بیمه معقول است، زیرا الف) این لایحه تنها دو مورد را بیمه می کند: تصادف و بیماری؛ ب) فقط شامل بخش کوچکی می شود (بر طبق لیبرال ترین محاسبات یک ششم کارگران روسی، چونکه این لایحه تمام نواحی (سیبری، و به روایت حکومت همچنین قفقاز) و دسته ای از کارگران که مخصوصاً محتاج بیمه هستند (کارگران کشاورزی، کارهای ساختمانی، راه آهن، پست و تلگراف و شاگردان مغازه ها و غیره) را دربر نمی گیرد؛ ج) این لایحه حق بیمه ای گدامنشانه در نظر گرفته است (حداکثر خسارتی که می پردازد در صورت ناقص شدن کامل در نتیجه حادثه ضمن کار دو سوم درآمد و از آن هم بیشتر بر مبنای سطح درآمد کمتری نسبت به واقعیت حساب شده است) و در ضمن کارگران را مجبور به پرداخت قسمت اعظم مخارج بیمه می کند - زیرا طرح چنان است که کارگران را وادار به تأمین نه تنها هزینه بیماری می کند بلکه باید هزینه بیمه اتفاقات «کم اهمیت» را که در عمل زیاد رخ می دهند نیز بپردازند. این رویه جدید در مقایسه با قانونی کنونی که بر طبق آن خسارت برای صدمات، کاملاً به وسیله صاحبان کار پرداخت می شود حتی بدتر نیز هست؛ د) این لایحه مؤسسات بیمه را از هر گونه استقلال محروم می کند و آنها را تحت نظارت مشترک کارمندان دولت (دادگاهها و «شورای رسیدگی به امور بیمه») ژاندارمری، پلیس (که علاوه بر اعمال نظارت کلی، به آنها حق هدایت فعالیتهای عملی سازمانهای بیمه و اعمال نفوذ در برگزیدن کارمندان آنها و غیره داده شده است)، و کارفرما (انجمنهای بیمه حوادث ضمن کار تحت تسلط انحصاری کارفرما است، انجمنهای به نفع بیماران به وسیله کارخانه ها اداره می شود. قانون انجمن نفوذ صاحبان کار را تضمین می کند و غیره) قرار می دهد.

۴- این قانون که حاکم بر حیاتی ترین منافع کارگران است، تنها قانون ممکن در این دوره ارتجاع لجام گسیخته و تفوق ضدانقلاب است، و نتیجه سالها مذاکره و موافقت بین حکومت و نمایندگان سرمایه است. اصلاح در امر بیمه که واقعاً در تطابق با منافع کارگران باشد تنها پس از سرنگون کردن نهایی تزارسم و حصول شرایط ضروری برای مبارزه طبقاتی آزاد کارگران امکان پذیر است.

با در نظر گرفتن آنچه که در پیش گفته شد، کنفرانس مقرر می دارد که:

۱- این وظیفه مبرم سازمانهای غیرقانونی حزب و رفقای فعال در سازمانهای موجود قانونی (اتحادیه های کارگری، کلوبها، انجمنهای تعاونی و غیره) است که گسترده ترین تبلیغ را علیه لایحه بیمه دوما، که بر منافع تمام کارگران روسیه به عنوان یک طبقه تأثیر می کند، رشد دهند، زیرا که این لایحه صریحاً به منافع آنها تجاوز می کند.

۲- کنفرانس لازم می داند تأکید کند که تمام تبلیغات سوسیال دمکراتیک درباره لایحه بیمه باید در رابطه با وضع طبقاتی پرولتاریا در جامعه جدید سرمایه داری ارائه شود، و باید توهمات بورژوائی را که به وسیله سوسیال رفرمیستها شایع می شود مورد انتقاد قرار دهند؛ این تبلیغ باید، بطور کلی، در ارتباط با وظایف بنیادی سوسیالیستی ما باشد؛ از طرف دیگر لازمست که در امر تبلیغ، رابطه بین خصوصیت «اصلاح» دوما و وضع سیاسی جاری و بطور کلی رابطه آن با وظایف انقلابی - دمکراتیک و شعارهای ما نشان داده شود.

۳- کنفرانس بر رأی گروه سوسیال دمکرات در دوما علیه لایحه کاملاً صحه می گذارد و توجه رفقا را به مطالب وسیع و پر ارزشی که به وسیله بحث دوما درباره این مسئله آشکار شد، و طرز برخورد طبقات مختلف را نسبت به اصلاحات کارگری نشان می دهد، جلب می نماید. کنفرانس بخصوص این حقیقت را تأکید می کند که بحث بطور برجسته ای آرزوهای نمایندگان اکتبريست سرمایه عقب مانده را که آشکارا دشمن کارگران اند و طرز برخورد حزب دمکرات هوادار قانون اساسی را نمایان ساخت که در پشت ماسک نطقهای ریاکارانه نمایندگان آن، به وسیله عبارات سوسیال رفرمیستی درباره «آرامش اجتماعی» مخفی است؛ در واقع کادتها در دوما علیه فعالیت مستقل طبقه کارگر رأی دادند و بطور خصومت آمیز با پیشنهادهای ایجاد اصلاحات اساسی در لایحه توسط گروه سوسیال دمکراتها در دوما مبارزه کردند.

۴- کنفرانس جداً به کارگران علیه کوششهایی که جهت محدود کردن یا قلب کامل تبلیغ سوسیال دمکراتیک و محدود کردن این مبارزه به آنچه که قانوناً در دوره حاضر تسلط ضدانقلاب مجاز شمرده می شود هشدار می دهد، از طرف دیگر کنفرانس تأکید می کند که لبه تیز این تبلیغ باید بر توضیح این نکته برای توده های کارگر قرار گیرد که هیچ بهبود واقعی در شرایط کارگران ممکن نیست مگر آنکه موج انقلابی دیگری برپا شود، و هر کس که در پی تحصیل یک اصلاح اصیل کارگری است باید در درجه اول برای یک انقلاب پیروزمند جدید بجنگد.

۵- اگر که لایحه دوما علیرغم اعتراض کارگران دارای آگاهی طبقاتی به صورت قانون درآید، کنفرانس، رفقا را به استفاده از اشکال جدید سازمانی که به وجود می آیند (انجمنهای کارگران بیمار) برای ترویج فعال عقاید سوسیال دمکراتیک در این هسته های سازمانی فرا می خواند تا از این طریق قانون جدید را به عوض اینکه وسیله ای برای نهادن غل و زنجیر جدیدی بر کارگران باشد، تبدیل به وسیله ای برای رشد آگاهی طبقاتی کارگران، تقویت سازمان آنها و گستردن مبارزه ایشان برای آزادی سیاسی کامل و برای سوسیالیسم نمایند.

نوشته شده در ژانویه ۱۹۱۲

چاپ در فوریه ۱۹۱۲

در سوئیس

سوسیالیستهای محلی، سوئیس را «جمهوری نوکران» می خوانند. مملکت خرده بورژوائی که در آن مسافرخانه داری مدتهای مدید است که پیشه عمده بوده است و وابسته بسیار داشته به انگلهای پولداری که پولهای هنگفتی را در مسافرتهاى تابستانی به کوهستان بر باد می دادند. صاحبان املاک کوچکی که تملق سیاحان ثروتمند را می گویند – تا این اواخر شایع ترین نوع بورژوازی سوئیس چنین بود.

اکنون چیزها تغییر می کنند. صنعت بزرگ در سوئیس رشد و توسعه می یابد. استفاده از آبشارها و رودخانههای کوهستانی به منزله منبع مستقیم نیروی برق نقش بزرگی در این امور بازی می کند. قدرت آبشارها، که جایگزین زغال سنگ می شود، غالباً «زغال سنگ سفید» خوانده می شود.

صنعتی شدن سوئیس، یعنی رشد و توسعه صنعت بزرگ در آنجا، به ایستایی پیشین جنبش طبقه کارگر خاتمه بخشیده است. مبارزه بین سرمایه و کار دارای خصوصیت حادثری می شود. روح خواب آلودگی و بی فرهنگی که غالباً در گذشته بین انجمنهای کارگری سوئیس شایع بود محو می شود و جای خود را به روحیه جنگنده پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی و سازمان یافته می دهد که آگاه از قدرت خویش است.

کارگران سوئیسی به هیچ وجه تصورات واهی را مبنی بر اینکه کشور آنها یک جمهوری بورژوازی است که از همان نوع بردگی مزدوری حمایت می کند که در سایر کشورهای سرمایه داری بدون استثناء وجود دارد، قبول ندارند. لکن در عین حال به خوبی یاد گرفته اند که از قوانین جمهوری خود برای روشن کردن و سازمان دادن توده های وسیع کارگر استفاده کنند. ثمره کار آنها به روشنی در اثنای اعتصاب عمومی در زوریخ در ۱۲ ژوئیه (۲۹ ژوئیه به تقویم قدیم) آشکار گشت.

کارها اینطور شروع شد. نقاشان و خیاطان در زوریخ چندین هفته در اعتصاب بودند، و تقاضای اضافه دستمزد و تقلیل ساعات کار داشتند. کارفرمایان خشمگین تصمیم گرفتند که مقاومت اعتصاب کنندگان را درهم شکنند. حکومت جمهوری بورژوا مشتاق به خدمت به سرمایه داران، به کمک آنها شتافت، و شروع به اخراج اعتصاب کنندگان خارجی کرد! (کارگران خارجی زیادی، بخصوص ایتالیائی، که برای کار به سوئیس می روند در آنجا وجود دارند) اما استعمال نیروهای سبانه کمکی نکرد. کارگران موضع خود را چون یک تن واحد حفظ کردند.

آنگاه سرمایه داران متوسل به شیوه زیر شدند. در هامبورگ آلمان، شرکتی است که صاحب آن لودویک کوخ است که متخصص در تهیه اعتصاب شکنان است. سرمایه داران زوریخی – وطن پرستان و جمهوریخواهان، نخندید! – از آن شرکت خواستند که اعتصاب شکنانی را بفرستد که می دانستند شامل انواع جنایتکارانی هستند که در آلمان محکوم به جاکشی، چاقوکشی و غیره هستند. سرمایه داران این اراذل و اوباش محکوم (لمپن پرولتاریا) را با تپانچه مسلح

کردند. گروه بی شرم اعتصاب شکنان قهوه خانه‌ها را در محله‌های کارگرنشین پر کردند و به اوباش گری بی سابقه‌ای پرداختند. چون گروهی از کارگران گردآمدند تا اوباش را بیرون بریزند، یکی از اوباش کارگری را که در اعتصاب بود با گلوله زد.

کارگران صبر خود را از دست دادند و قاتل را کتک زدند. تصمیم گرفته شد که استیضاحی در شورای شهر زوریخ درباره اوباش صورت گیرد. وقتی که مقامات شهر در دفاع از سرمایه داران، اعتصاب و در معرض دید عموم قرار دادن شعارهای اعتصاب را قدغن کردند کارگران تصمیم به اعتراض از طریق یک **اعتصاب عمومی یک روزه** گرفتند.

تمام اتحادیه‌های کارگری متفقاً اعلام اعتصاب کردند. کارگران چاپخانه‌ها تنها استثنای غم انگیز بودند. آنان ابراز مخالفت با اعتصاب کردند، و جلسه سازمان ۴۲۵ نماینده تمام سازمانهای کارگری زوریخ به تصمیم کارگران چاپخانه‌ها با فریاد رسای «ننگ» پاسخ گفت! با وجود مخالفت رهبران سیاسی تصمیم به اعتصاب گرفته شد (همان روحیه قدیمی رهبران بی فرهنگ و فرصت طلب سوئیسی!).

با علم به اینکه سرمایه داران و مدیران خواهند کوشید که اعتصاب صلح آمیز را درهم شکنند، کارگران بر طبق اصلی عاقلانه عمل کردند، «در جنگ باید جنگید». در زمان جنگ شخص به دشمن نمی گوید که **چه وقت** حمله صورت خواهد گرفت. کارگران در پنج شبه عمداً اعلام داشتند که اعتصاب در سه شبه یا چهارشنبه صورت خواهد گرفت، در حالیکه در حقیقت روز **آنرا جمعه** تعیین کرده بودند. سرمایه داران و مدیران غافلگیر شده بودند.

اعتصاب کاملاً موفقیت آمیز بود. صبح زود سی هزار اعلامیه به زبانهای آلمانی و ایتالیائی توزیع شد. حدود ۲۰۰۰ اعتصاب کننده ایستگاههای ترامواها را اشغال کردند. همه چیز متوقف شد. زندگی در شهر فلج گشت. جمعه در زوریخ روز خرید است، اما شهر مرده به نظر می رسید. مصرف مشروبات (تمام مشروبات الکلی) از طرف کمیته اعتصاب قدغن شده بود و کارگران اکیداً از این دستور پیروی کردند.

حکومت و سرمایه داران که امیدوار بودند کارگران را تحریک به اعمال خشونت آمیز کنند، شاهد شکست خود بودند و اکنون در پیش خود خشمگین اند. نه تنها در معرض دید عموم قرار دادن شعارهای اعتصاب بلکه میتینگها و تظاهرات در فضاها سر باز نیز به وسیله فرمان مخصوص در سراسر ناحیه زوریخ قدغن شده بود. پلیس در زوریخ «خانه مردم» را اشغال کرد و تعدادی از رهبران کارگران را دستگیر نمود. سرمایه داران اعلام کردند که کارگران برای سه روز به کارخانه‌ها راه داده نخواهند شد تا انتقام خود را از اعتصاب کنندگان بگیرند.

کارگران آرامش خود را حفظ می کنند، به دقت تحریم مشروبات و شراب را رعایت می کنند، در بین خود می گویند: «حال که ثروتمندان تمام سال را استراحت می کنند، چرا کارگران سه روز در سال استراحت نکنند؟»

پراودا شماره ۶۳

۱۲ ژوئیه ۱۹۱۲

امضاء ب.ژ.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

از «کنگره سوسیالیستی ایتالیا»

چند روز قبل سیزدهمین کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا، در شهر رجیو امیلیا پایان یافت. مبارزه در داخل حزب سوسیالیست ایتالیا در سالهای اخیر صورت حادی به خود گرفته است. در اصل دو گرایش اساسی وجود داشت: انقلابی و اصلاح طلب. انقلابیون بر خصلت پرولتری جنبش تأکید کرده و علیه تمام تظاهرات فرصت طلبی جنگیدند، یعنی روحیه میانه روی، معامله با بورژوازی، و چشم پوشی از اهداف نهائی (سوسیالیستی) جنبش طبقه کارگر. اصل عمده این گرایش و پایه نظرات آن مبارزه طبقاتی است.

اصلاح طلبان در نبرد برای اصلاحات، یعنی بهبودیهای منفرد شرایط سیاسی و اقتصادی، پیوسته جنبه سوسیالیستی جنبش را فراموش می کنند. آنها حامی ائتلاف و اتحاد با بورژوازی هستند، تا بدانجا که سوسیالیستها وارد وزارتخانه های بورژوازی گردند، تا بدانجا که پیوسته از عقاید جمهوریخواهی صرف نظر می کنند (در ایتالیای سلطنتی، تبلیغات جمهوریخواهی به تنهایی خلاف قانون نیست)، تا بدانجا که از «سیاست مستعمراتی» دفاع می کنند، سیاست تصرف مستعمرات، سیاست تحت ستم درآوردن، چپاول کردن و نابود کردن بومیان و غیره.

این دو گرایش اساسی که به این و یا آن شکل در تمام احزاب سوسیالیست وجود دارد، در ایتالیا موجب به وجود آمدن دو گرایش افراطی گردید که کاملاً از سوسیالیسم منحرف و بنابراین متمایل به انشعاب از حزب سوسیالیست کارگران هستند. یکی از این افراطی های غیر سوسیالیست **سندیکالیسم** است که زمانی در ایتالیا «مد» شده بود. سندیکالیستها متمایل به آنارشیزم بودند، و به سوداگری عبارات انقلابی دست زدند، نظم مبارزه طبقه کارگر را نابود کردند و با استفاده سوسیالیستها از سکوی مجلس مخالفت کردند یا از چنین مخالفتی پشتیبانی کردند.

نفوذ آنارشیزم در همه جا ضعیف است، و طبقه کارگر به سرعت خود را از این مرض رها می کند.

سندیکالیستهای ایتالیائی (به رهبری آرتورو رابریولا Arturo Labriola) هم اکنون خارج از حزب سوسیالیست هستند. نقش آنها در جنبش طبقه کارگر قابل اغماض است. مارکسیستهای انقلابی در ایتالیا، به مانند سایر کشورها به هیچ وجه تسلیم احساسات و تمایلات آنارشیزمی که موجب اختلال در جنبش کارگران می گردد نمی شوند ...

پراودا شماره ۶۶

۱۵ ژوئیه ۱۹۱۲

امضاء ای

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

در بریتانیا

شش سال و نیم است که لیبرال‌های بریتانیایی قدرت را در دست دارند. جنبش طبقه کارگر در بریتانیا قویتر و قویتر می‌شود. اعتصابات خصلت توده‌ای به خود می‌گیرند، به علاوه آنها دیگر اعتصابات اقتصادی محض نیستند و به اعتصابات سیاسی ارتقاء می‌یابند.

رابرت اسمیلی Robert Smillie رهبر معدنچیان اسکاتلندی که اخیراً چنان قدرتی را در مبارزه توده‌ای نشان دادند (۱)، اعلام می‌دارد که معدنچیان در نبرد بزرگ بعدی خواستار دولتی شدن معادن ذغال سنگ خواهند شد. و این نبرد بعدی با سنگدلی نزدیک می‌شود، زیرا تمام معدنچیان بریتانیا به خوبی آگاه هستند که لایحه رسوای حداقل دستمزد نمی‌تواند هیچ بهبود محسوسی در اوضاع آنها به وجود آورد.

و بدین جهت لیبرال‌های بریتانیایی که در حال باختن در نبرد هستند، شعار دیگری اختراع کردند تا دوباره رأی دهندگان را برای مدتی مجبور به اعتماد به لیبرال‌ها کنند. «بدون تقلب نمی‌توان چیزی فروخت» شعار تجارتي سرمایه داری است. «بدون تقلب نمی‌توان کرسیهای مجلس را به دست آورد» شعار سیاسی سرمایه داری در ممالک آزاد است.

شعار «مد روزی» که بدین منظور به وسیله لیبرال‌ها اختراع شد، تقاضای «اصلاحات ارضی» است. معلوم نیست که منظور لیبرال‌ها و لوید جرج متخصص آنان در امر فریب دادن مردم، از «اصلاحات ارضی» چیست. ظاهراً غرض آنان افزایش مالیات زمین است و نه چیزی بیشتر از آن. اما هدفی که در واقع در پس پیچ‌های راجع به «برگرداندن زمین به مردم» و غیره است، در واقع جمع‌آوری میلیونها پول بیشتر برای ماجراجوییهای نظامی و برای نیروی دریایی است.

در بریتانیا، کشاورزی کلاً به شیوه سرمایه داری انجام می‌شود. کشاورزان سرمایه دار قطعاتی از زمین به اندازه متوسط را از مالکان اجاره می‌کنند و آنها را به کمک کارگران مزدبگیر کشت می‌کنند.

در تحت چنین شرایطی هیچگونه «اصلاح ارضی» نمی‌تواند وضع کارگران کشاورزی را به هیچ طریقی تغییر دهد. در بریتانیا خرید املاک حتی ممکن است به یک شیوه جدید برای چاپیدن کارگران تبدیل شود، زیرا زمینداران و سرمایه داران که قدرت دولت را قبضه خواهند کرد، زمین خود را به قیمت‌های گزاف خواهند فروخت. و این بها باید که به وسیله مالیات دهندگان، یعنی کارگران، پرداخت گردد.

قیل و قالی که لیبرال‌ها راجع به مسئله زمین راه انداخته‌اند از یک جنبه منجر به چیز خوبی شده است: این قیل و قال موجب ایجاد علاقه به سازمان دادن کارگران کشاورزی گردیده است.

وقتی که کارگران کشاورزی انگلیسی بیدار شوند و در اتحادیه‌ها به یکدیگر بپیوندند، لیبرال‌ها دیگر با «قولهای اصلاحات» عوام فریبانه خود یا تفکیک کارگران مزارع و کارگران روزمزد، قادر به گریز زدن نخواهند بود.

اخیراً خبرنگاری از یک روزنامه کارگری انگلیس، با ژوزف آرچ Joseph Arch رهبر کارآزموده کارگران کشاورز انگلیس که فعالیت بسیاری برای ارتقاء کارگران مزدبگیر کشاورزی به یک زندگی با آگاهی طبقاتی، نموده است، ملاقات کرد. چنین کاری را یکمرتبه نمی‌شد انجام داد، و شعار آرچ – «سه جریب زمین و یک گاو» برای هر کارگر کشاورز – شعار بسیار ساده لوحانه‌ای بود. اتحادیه‌ای که او بنیان گذارد از هم پاشید، اما هدفی که او

بخاطر آن جنگید نمرده است، و سازمان دادن کارگران کشاورزی در بریتانیا بار دیگر یک مسئله فوری می شود.

ارچ اکنون ۸۳ سال دارد. در همان دهکده و همان خانه‌ای که در آن متولد شده زندگی می کند. او به مصاحبه کننده خود گفت که اتحادیه کارگران کشاورزی توانست مزد را تا هفته‌ای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ شلینگ بالا ببرد. ولی اکنون مزد کارگران کشاورز در بریتانیا - در نورفولک که ارچ در آن زندگی می کند - دوباره به هفته‌ای ۱۲ یا ۱۳ شلینگ تنزل کرده است.

پراودا شماره ۸۹

۱۲ اوت ۱۹۱۲

امضاء پ

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

توضیحات

۱- لنین به اعتصاب معدنچیان در بهار ۱۹۱۲ که در حدود یک میلیون معدنچی در آن شرکت نمودند اشاره دارد.

در آمریکا

سی و دومین اجلاسیه سالانه فدراسیون کار آمریکا، که به انجمن اتحادیه‌های کارگری اطلاق می شود، در روچستر به پایان رسید. در کنار حزب سوسیالیست سریع الرشد، این انجمن یک یادگار از گذشته است: از اتحادیه صنفی کهن، سنتهای لیبرال - بورژوازی که تمامی وزن خود را بر اشرافیت طبقه کارگر آمریکا آویخته بود.

در ۳۱ اوت ۱۹۱۱ فدراسیون ۱۸۴۱۲۶۸ عضو داشت. ساموئل گومپرز، یک مخالف سرسخت سوسیالیسم، دوباره به عنوان رئیس انتخاب شد. اما ماکس هایز کاندیدای سوسیالیست کارگران ۵۰۷۴ رأی در مقابل ۱۱۹۷۴ رأی گومپرز آورد، در حالیکه قبلاً گومپرز به اتفاق آراء انتخاب می شد. مبارزه سوسیالیستها علیه «اتحادیه گرایان» در جنبش اتحادیه کارگری آمریکا به آهستگی اما مطمئناً به پیروزی سوسیالیستها می انجامد.

گومپرز، نه تنها کاملاً افسانه بورژوائی «هماهنگی بین کار و سرمایه» را می پذیرد، بلکه سیاستی کاملاً بورژوائی را در فدراسیون در مقابل سیاست سوسیالیستی اجرا می کند، گرچه ادعایش آنست که طرفدار «بی طرفی» سیاسی کامل اتحادیه‌های کارگری است! در اثنای انتخابات ریاست جمهوری اخیر آمریکا، گومپرز در نشریه رسمی فدراسیون برنامه‌ها و مواضع هر سه حزب بورژوا (دمکراتها، جمهوریخواهان و ترقی خواهان) را تجدید چاپ کرد، اما برنامه حزب سوسیالیست را تجدید چاپ نکرد!

اعتراض علیه چنین طرز کاری علیه گومپرز در اجلاسیه روچستر حتی از جانب طرفداران خود گومپرز بلند شد.

اوضاع در جنبش کارگری آمریکا، همانگونه که در انگلیس هست یک جدائی کاملاً واضح بین تلاشهای مطلقاً اتحادیه گرایانه و سوسیالیستی را به ما نشان می دهد، انشعاب بین سیاست

کارگری بورژوائی و سیاست کارگری سوسیالیستی. زیرا که اگر چه ممکن است عجیب به نظر برسد، در جوامع سرمایه داری حتی طبقه کارگر نیز در صورتی که اهداف آزادیبخش خود را فراموش کند، می تواند یک برنامه بورژوائی را اجرا کند، با بردگی مزدی بسازد و خود را امروز به اتحاد با این حزب بورژوا و فردا با آن حزب بورژوا، بخاطر «بهبود» خیالی در وضع کارش محدود کند.

علت اصلی تاریخی برتری ویژه و قدرت (موقتی) سیاست بورژوائی کارگری در انگلیس و آمریکا آزادی سیاسی طولانی و شرایط مساعد استثنائی آنها در مقایسه با سایر کشورها، برای رشد و توسعه گسترده و عمیق سرمایه داری در این کشورها است. این شرایط تمایل به ایجاد یک اشرافیت در داخل طبقه کارگر در این کشورها داشته است که به دنبال بورژوازی کشیده شده و به طبقه خود **خیانت می کند.**

در قرن بیستم این شرایط ویژه در انگلیس و آمریکا به سرعت ناپدید می گردد. سایر کشورها به سرمایه داری انگلوساکسون می رسند، و **توده های** کارگران سوسیالیسم را از طریق دست اول می آموزند. هر چه که رشد سرمایه داری جهانی سریعتر باشد، سوسیالیسم در انگلیس و آمریکا زودتر پیروز خواهد شد.

نوشته شده قبل از ۷ (۲۰) دسامبر ۱۹۱۲

چاپ برای اولین بار در ۱۹۵۴

در مجله کمونیست شماره ۶

مجموعه آثار لنین، جلد ۳۶

جنبش کارگری بریتانیا در ۱۹۱۲

اعتصاب معدنچیان حادثه برجسته سال گذشته بود. در حالیکه اعتصاب راه آهن در ۱۹۱۱ «روحیه جدید» کارگران بریتانیای سرمایه داری را نشان داد، اعتصاب معدنچیان قطعاً نشانگر دوره جدیدی بود. علیرغم تدارکات «جنگی» طبقات حاکم و علیرغم کوششهای مصرانه بورژوازی برای درهم کوبیدن مقاومت عصیان گرانه برده های سرمایه، اعتصاب موفقیت آمیز بود. معدنچیان تشکلی شایسته نشان دادند. در این اعتصاب اثری از اعتصاب شکنان دیده نشد. استخراج ذغال سنگ به وسیله سربازان یا کارگران بی تجربه مطرح نبود. و پس از شش هفته مبارزه، حکومت بورژوازی بریتانیا دید که کل فعالیتهای صنعتی کشور در شرف توقف است و ترانه کارگران «وقتی که دستهای تو اراده کنند تمام چرخها از حرکت باز می ایستند» (۱) دارد به حقیقت می پیوندد.

حکومت امتیازاتی داد.

«نخست وزیر قدرتمندترین امپراطوری که جهان به خود دیده، در جلسه هیأت نمایندگان بردگان در حال اعتصاب صاحبان معادن حاضر شد، و از آنها خواست که با مصالحه موافقت کنند» این بدان گونه است که یک مارکسیست مطلع مبارزه را جمع بندی کرد.

حکومت انگلیس که معمولاً سال به سال کارگران خود را با وعده های اصلاحات «آتی» خاموش می کند، این بار یک اقدام سریع به عمل آورد. در ظرف پنج روز به سرعت قانون جدیدی از

مجلس گذرانده شد! این قانون یک **حداقل** مزد تعیین کرد، یعنی مقررات نرخهائی را وضع کرد که دستمزد نمی تواند به **کمتر** از آن تقلیل یابد.

درست است که این قانون، مانند تمام اصلاحات بورژوازی، اقدام نیمه کاره و ناچیزی است و تا حدی صرفاً فریب کارگران است، زیرا در حالی که حداقل نرخ دستمزد را تثبیت می کند، کارفرمایان در هر حال بردگان مزدگیر خود را پائین نگه می دارند. با وجود این، آنها که با جنبش کارگری بریتانیا آشنائی دارند می گویند که از اعتصاب معدنچیان به این طرف، دیگر **پرولتاریای بریتانیا همان که قبلاً بود نیست**. کارگران آموخته اند که بجنگند. آنها توانسته اند **جاده ای** را که به پیروزی می انجامد ببینند. از قدرت خود آگاه شده اند. دیگر بره ای سر به زیر که برای مدتهای مدیدی به نظر می رسید که به کام تمام مدافعان و ستاینندگان بردگی مزدی خوش آیند باشد نیستند.

در بریتانیا، تغییری در توازن نیروهای اجتماعی به وجود آمده است، تغییری که نمی توان آنرا با ارقام تشریح کرد اما همه آنرا احساس می کنند.

بدبختانه پیشرفت زیادی در امور حزب در بریتانیا وجود ندارد. انشعاب بین حزب سوسیالیست بریتانیا (فدراسیون سوسیال دمکراتیک سابق) و حزب کارگر مستقل (از سوسیالیسم) ادامه دارد. رفتار فرصت طلبانه نمایندگان مجلس متعلق به حزب اخیر مانند همیشه تمایلات **سندیکالیستی** را در میان کارگران افزایش می دهد. خوشبختانه این تمایلات قوی نیستند.

اتحادیه های کارگری بریتانیا، علیرغم بسیاری از نمایندگان حزب کارگر در مجلس که با سرسختی سیاست قدیمی کارگری لیبرال را دنبال می کنند، به آهستگی ولی با اطمینان به جانب سوسیالیسم می روند. اما این خارج از قدرت این آخرین موهیکانها* است که این مشی قدیمی را حفظ کنند.

پراودا شماره ۱

امضاء: W.

اول ژانویه ۱۹۱۳

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

توضیحات

۱- لنین به شعری از گئورگ هروگ Georg Herwegh شاعر آلمانی استناد می کند که در سال ۱۸۶۳ برای انجمن عمومی کارگران آلمان نوشته شده است.

تجربه می آموزد

هر کس که صادقانه علاقه به سرنوشت جنبش آزادیخواهانه در کشور ما دارد نمی تواند که در درجه اول علاقمند به جنبش **طبقه کارگر** ما نباشد. سالهای جهش، به علاوه سالهای ضد انقلاب، و رای تمام شکها، نشان داد که طبقه کارگر در **جلوی تمام** نیروهای آزادیخواه گام برمی دارد و

* Mohicans

بنابراین سرنوشت جنبش طبقه کارگر بطور نزدیکی با سرنوشت جنبشهای اجتماعی روسیه، بطور عموم، در هم بافته شده‌اند. منحنی که جنبش اعتصابی کارگران را در هشت سال گذشته نشان می‌دهد در نظر بگیرید! و سعی کنید که منحنی ای مشابه که رشد و افت جنبشهای آزادیخواهانه تمام روسیه را بطور کلی در طول این سالها نشان می‌دهد رسم کنید. دو منحنی بطور کامل بر هم منطبق خواهند شد. رابطه نزدیک و تفکیک ناپذیر بین جنبش آزادیخواهانه بمثابة یک کل از یک طرف، و جنبش طبقه کارگر از طرف دیگر وجود دارد. به آماری که راجع به جنبش اعتصابی در روسیه از سال ۱۹۰۵ وجود دارد توجه کنید.

سال	تعداد اعتصابات	تعداد اعتصاب کنندگان (به هزار)
۱۹۰۵	۱۳,۹۹۵	۲,۸۶۳
۱۹۰۶	۶,۱۱۴	۱,۱۰۸
۱۹۰۷	۳,۵۷۳	۷۴۰
۱۹۰۸	۸۹۲	۱۷۶
۱۹۰۹	۳۴۰	۶۴
۱۹۱۰	۲۲۲	۴۷
۱۹۱۱	۴۶۶	۱۰۵
۱۹۱۲	تخمیناً ۱,۵۰۰,۰۰۰ اعتصاب کننده (اقتصادی و سیاسی)	

مطمئناً این آمارها به روشنی هر چه تمام تر نشان می‌دهند که جنبشهای اعتصابی کارگران روسیه بهترین هواسنج کل مبارزه آزادیخواهانه سرتاسر کشور در روسیه است. حدود سه میلیون اعتصاب کننده در سال اوجگیری جنبش (۱۹۰۵) وجود داشتند. در ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، جنبش دچار افت شد اما همچنان در سطح بالایی، بطور متوسط با یک میلیون نفر اعتصاب کننده ادامه یافت. آنگاه موج فروکش کرد و تا ۱۹۱۰ به سقوط خود ادامه داد. سال ۱۹۱۱ نقطه عطف بود، زیرا که منحنی شروع به صعود کرد، گرچه بطور بطی. سال ۱۹۱۲ یک جهش عمده به طرف بالا را نشان می‌دهد. منحنی با اطمینان و پیوستگی به سطح ۱۹۰۶ صعود می‌کند و به سطح سالی میل می‌کند که رقم اعتصاب کنندگان سه میلیون بود، و رکوردی جهانی ثبت کرد.

عصر جدیدی آمده است. شکی در این مطلب نیست. شروع سال ۱۹۱۳ بهترین شاهد آنست. **توده کارگران** از مسائل **جزئی** فردی به نقطه‌ای پیش می‌رود که مسائل **عمومی** را مطرح خواهد کرد. توجه وسیع ترین توده‌ها اکنون متمرکز بر چیزی بیش از عیوب خصوصی در زندگی روسی است. اکنون مسئله **تمامیت** این عیوب به عنوان یک کل مطرح است: اکنون مسئله یک تغییر مطرح است نه اصلاحات.

تجربه درس می‌آموزد. مبارزه واقعی بهترین حلال دشواریهایی است که تا این اواخر چنین مورد مناقشه بودند. اکنون، بعد از ۱۹۱۲ به جدال ما درباره «کارزار عریضه» و شعار «آزادی اجتماعات» نظری بیافکنید. تجربه چه چیزی را نشان داده است؟

چنین معلوم شد که غیرممکن است که حتی چند ده هزار امضاء از کارگران برای عریضه بسیار معتدلی جمع کرد. از طرف دیگر، واقعیت آنست که تنها اعتصابات سیاسی، یک میلیون کارگر را دربر گرفت. این حرف که شخص نباید از شعار «آزادی اجتماعات» فراتر رود، چون اگر چنین کاری بشود گویا توده‌ها حرف ما را نخواهند فهمید و از بسیج شدن خودداری خواهند کرد، نشان داده شد که چقدر بی معنی است و حرف بی اساس کسانی است که از واقعیات زندگی به دور هستند. لکن میلیون‌ها توده واقعی زنده، دقیقاً به پشتیبانی از وسیع‌ترین فرمول‌ها، که در عین حال قدیمی و غیرمحدود بودند، بسیج شدند. فقط این فرمول‌ها بودند که توده‌ها را سرشار از حرارت کردند. بطور اقناع‌کننده‌ای نشان داده شده است که چه کسی واقعاً با توده‌ها به پیش می‌رفته است و چه کسی بدون آنها یا بر علیه آنها. جنبش تازه، عظیم و قدرتمند توده‌ها خود فرمول‌های مصنوعی را که در ادارات حکومت ساخته می‌شوند مثل آشغال بی ارزش به کناری انداخته و به پیش گام برمی‌دارد. این آن چیزی است که اهمیت تاریخی جنبش بزرگی را که در جلوی چشمانمان جریان دارد تشکیل می‌دهد.

پراودا شماره ۱۵

۱۹ ژانویه ۱۹۱۳

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸

در بریتانیا (نتایج غم‌انگیز فرصت طلبی)

حزب کارگر بریتانیا، که باید از دو حزب سوسیالیست در بریتانیا یعنی حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب مستقل کارگر تمیز داده شود، فرصت طلب‌ترین سازمان کارگری است و غرق در روحیه سیاست کارگری لیبرال است.

در بریتانیا، آزادی سیاسی کامل وجود دارد و احزاب سوسیالیست آشکارا وجود دارند. اما حزب کارگر نماینده پارلمانی سازمان‌های کارگری است که بعضی از آنها غیر سیاسی هستند و بقیه لیبرال، مخلوطی منظم از نوعی که انحلال طلبان ما می‌خواهند، آنهایی که این همه فغان می‌کنند و به گروه «زیر زمینی» اتهام می‌زنند.

شرایط ویژه تاریخی نیمه آخر قرن ۱۹ در بریتانیا، فرصت طلبی حزب کارگر بریتانیا را تشریح می‌کند، زمانی که «اشرافیت کارگری» تا حدی در سود عظیم خاص سرمایه انگلیسی شریک شد. اکنون این شرایط موضوعی مربوط به گذشته می‌گردند. حتی حزب مستقل کارگر، یعنی فرصت طلبان سوسیالیست در بریتانیا نیز فهمیده‌اند که حزب کارگر در باتلاق فرو رفته است.

در آخرین شماره Labour Leader (رهبر کارگر)، نشریه حزب مستقل کارگر، مطلب آموزنده زیر را می‌یابیم. تخمین‌هایی درباره نیروی دریائی در مجلس انگلیس مورد بحث واقع می‌شود. سوسیالیست‌ها پیشنهاد **تقلیل** آنرا دادند. البته بورژوازی این پیشنهاد را با رأی دادن به **نفع** دولت رد کرد. و نمایندگان کارگر چه کردند؟

۱۵ رأی برای تقلیل یعنی علیه دولت، ۲۱ غایب، ۴ رأی برای دولت، یعنی علیه تقلیل!!

دو نفر از چهار نفر عمل خود را اینطور توجیه کردند که کارگران حوزه انتخابی آنها از صنایع تسلیحاتی امرار معاش می کنند.

در اینجا مثال تکان دهنده‌ای دارید از اینکه چگونه فرصت طلبی منجر به **خیانت** به سوسیالیسم، **خیانت** به امر کارگری می شود. همانطور که قبلاً اشاره کرده‌ایم، محکوم کردن این خیانت در بین سوسیالیستهای انگلیس هر چه بیشتر گسترش می یابد. از اشتباهات دیگران، کارگران روسی نیز باید یاد بگیرند که بفهمند فرصت طلبی و سیاست کارگری لیبرال چقدر مهلک است.

پراودا شماره ۸۵

۱۲ آوریل ۱۹۱۳

امضاء: W.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

درسهای اعتصاب بلژیک

همانطور که خوانندگان می دانند اعتصاب عمومی کارگران بلژیک نیمه پیروزمندانه به پایان رسید (۱). تا اینجا کارگران فقط توانسته‌اند قول مقامات اداری حکومت را دایر بر تشکیل کمیسیونی نه فقط به منظور رسیدگی به مسئله حق رأی محلی بلکه همچنین در سطح ملی را برای خود به دست آورند. نخست وزیر بلژیک در مجلس نمایندگان قول داد که کمیسیونی در ماه مه برگزیده خواهد شد.

البته این قول از طرف وزیر (مانند هر قول دیگری «از بالا») چیز است که به هیچ عنوان نمی توان آنرا جدی تلقی کرد. اگر اوضاع عمومی سیاسی حاوی شواهدی درباره پاره‌ای از تغییرات که به وسیله اعتصاب عمومی سیاسی در «نظم» کهنه، محافظه کارانه، سرکش و خیره سر (یعنی ارتجاعی و مخالف اصلاح و روشنگری) به وجود آمده، نباشد، آدم حتی نمی تواند از یک پیروزی نسبی صحبت کند.

دست آورد اعتصاب چندان زیاد نیست، این پیروزی جزئی بر حکومت در مقابل موفقیت سازمانی، نظم، روح جنگنده و اشتیاق به مبارزه که به وسیله توده طبقه کارگر بلژیک به معرض نمایش گذاشته شد چیز مهمی نیست. طبقه کارگر بلژیک ثابت کرد که با فراخوان حزب سوسیالیست خود قادر به مبارزه مصممانه است. یکی از رهبران کارگران در اثنای اعتصاب گفت: «ما اعتصاب را در صورتی که لازم باشد دوباره تکرار خواهیم کرد!» و بیانگر این حقیقت بود که توده‌ها از اهمیت استوار نگهداشتن اسلحه خود در دستان خویش آگاه هستند و آماده‌اند که برای بار دیگر آنرا مورد استفاده قرار دهند. اعتصاب به سرمایه داران بلژیکی ثابت کرد که به آنها زیانهای بسیاری را تحمیل خواهد کرد، و اعطای امتیازات در صورتی که سرمایه بلژیکی نخواهد بیچاره وار از سرمایه آلمان عقب بماند، از ضروریات است، و غیره. در بلژیک مدتهای مدیدی است که قانون اساسی پابرجا مستقر شده، و آزادی سیاسی از دستاوردهای کهن مردم است. با داشتن این آزادی سیاسی، کارگران راهی گسترده و باز در پیش دارند.

در اینصورت چرا اعتصاب موفقیتی چنین **کوچک** داشت؟ دو دلیل عمده وجود دارد.

اولین دلیل تسلط فرصت طلبی و اصلاح طلبی در یک بخش سوسیالیستهای بلژیکی است، بخصوص آن بخشی که در مجلس است. اعضای پارلمان با عادت به اینکه متحداً با لیبرالها حرکت کنند، احساس می کنند که در تمام فعالیتهای متکی به لیبرالها هستند. در نتیجه چنین چیزی، در فراخوانی اعتصاب تردید وجود داشت، و تردید نتیجه‌ای جز محدود کردن موفقیت، قدرت و حیطة کل مبارزه کارگران نمی توانست داشته باشد.

اولین درس اعتصاب بلژیک آنست که: کمتر به امید لیبرالها باشیم، کمتر به آنها اعتماد کنیم، و اعتماد بیشتر به مبارزه مستقل و از صمیم قلب کارگران داشته باشیم.

دومین علت عدم موفقیت نسبی آن، ضعف سازمانهای کارگری و ضعف حزب در بلژیک است. حزب کارگران در بلژیک نتیجه اتحاد کارگرانی که از لحاظ سیاسی سازمان یافته‌اند با کارگرانی که از لحاظ سیاسی سازمان نیافته‌اند، همکارانی «خالص و ساده»، اتحادیه گرایان و غیره است. این یک نقطه ضعف بزرگ جنبش کارگری بلژیک است، که آقای یگوروف در کیف سکایا میسل و انحلال طلبان در لوچ به غلط از آن غافل شده‌اند.

دومین درس اعتصاب بلژیک آنست که: توجه بیشتری به تبلیغات سوسیالیستی بکنیم، و بیشتر کار کنیم تا سازمان حزبی قدرتمند، بسیار اصولی و محکم که صادق به سوسیالیسم است را بنا کنیم.

نوشته شده در ۲ (۱۵) مه ۱۹۱۳

طبع شده در ۸ ماه مه ۱۹۱۳ در پراودا شماره ۱۰۴

امضاء: ک. و.

مجموعه آثار لنین، جلد ۳۶

توضیحات

۱- اعتصاب عمومی در بلژیک از ۱۴ تا ۲۴ آوریل ۱۹۱۳ به وقوع پیوست. کارگران بلژیکی خواهان تغییری در قانون اساسی بودند: حق رأی همگانی و مساوی. اعتصاب مقیاسی توده‌ای داشت: از بین بیش از یک میلیون کارگر بین ۴۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند. پراودا به نحوی گسترده اخبار اعتصاب را پوشش می داد و کمکهای مالی توسط کارگران روسی به صندوق اعتصاب را گزارش می کرد.

تعطیلات برای کارگران

کارگران فلزکار در آلمان، مثل کشورهای دیگر از پیشقدمان دارای آگاهی طبقاتی و سازمان یافته کارگران اند. آنها در بین مسائل دیگر مسئله تعطیلات سالیانه منظم برای کارگران را مطرح ساخته‌اند.

کارخانه داران با تمام قدرت در برابر این طرح مقاومت می کنند و ادعا می کنند که این «مخارج سنگین» تحمیل می کند. اما کارگران فلزکار آلمان در یک جزوه مخصوص که به وسیله اتحادیه آنان منتشر شد ارقام دقیقی داده‌اند که این طفره روی خودخواهانه و ریاکارانه را

رو می کند. کارگران ثابت کرده اند که بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۰ سودخالص در ۹۳ شرکت سهامی فلزکار آلمان بطور متوسط ۱۳,۴ درصد بوده است! کافیسست که این سود به مقداری نه بیشتر از دو درصد کاهش یابد تا به تمام کارگران تعطیلات منظم داده شود.

اما در حال حاضر رشد نظام تعطیلات هنوز نارسا است، و در بیشتر موارد به وسیله سرمایه داران برای مقید کردن بیشتر کارگران بکار برده می شود. کارگران فلزکار آلمان دو آمارگیری درباره مسئله تعطیلات کرده اند، یکی در ۱۹۰۸ و دیگری در ۱۹۱۲.

در ۱۹۰۸ کارگران ۱۳۸ کارخانه تعطیلات داشته اند. از ۷۵۵۹۱ کارگر مشغول به کار در این کارخانه ها ۱۳۵۷۹ نفر یعنی ۱۷,۹ درصد تعطیلات داشته اند.

در ۱۹۱۲، کارگران ۳۸۹ کارخانه دارای تعطیلات بوده اند. از ۲۳۳۹۲۷ کارگر در استخدام این کارخانه ها، ۳۴۲۵۷ نفر یعنی ۱۴ درصد تعطیلات داشته اند.

در مجموع، فقط سه کارخانه از هزار کارخانه صنایع فلزی دارای نظام تعطیلاتی بودند! از کل تعداد کارگران فلزکار ۱,۸ درصد، یعنی کمتر از یک پنجاهم دارای تعطیلات بوده اند.

بیشتر کارخانه هایی که تعطیلات می دهند - یعنی بیشتر از نه دهم آنها - تنها به کارگرانی تعطیلات می دهند که مدت نسبتاً طولانی برای آنها کار می کردند. از ۳۸۹ کارخانه (با ۲۳۳۹۲۷ کارگر)، ۸۴ کارخانه که ۱۴۰۲۰۹ کارگر را در استخدام دارند طول خدمتی از پنج تا ده سال (!) قبل از آنکه به کارگر مزایای تعطیلات داده شود می خواهند.

چنین تعطیلاتی واضح است که بهبودی ای بطور مسخره آمیز کوچک برای کارگران می باشد، عمدتاً طعمه ای هستند که کارگران را در کارخانه نگهدارند و وسیله ای برای مبارزه با اعتصابات!

در بیشتر موارد (برای ۷۲ درصد کارگران در کارخانه های ذکر شده) طول تعطیلات از یک هفته تجاوز نمی کند. برای ده درصد دوره کار کمتر از یک هفته است، و فقط برای ۱۶ درصد آنها مرخصی بیشتر از یک هفته (تا دو هفته) است.

در بیشتر کارخانه هایی که تعطیلات می دهند (۹۷ درصد)، به کارگرانی که به مرخصی می روند مزدهای پیشین پرداخت می شود، یا متوسط مزد هفتگی.

بنابراین درمی یابیم که حتی در صنعت پیشروی یک کشور پیشرفته، نظام تعطیلات برای کارگران بطور رسوائی غیرکافیسست. اما کارگران متوجه احتیاج به استراحتی کافی و منظم می شوند و کارگران سازمان یافته با پافشاری خود قادر خواهند بود که به موفقیت در این زمینه نیز نائل آیند.

پراودا شماره ۱۲۴

امضاء : ن.ن.

نوشته شده در ۲۰ مه (۲ ژوئن) ۱۹۱۳

طبع و نشر ۳۱ مه ۱۹۱۳

مجموعه آثار لنین، جلد ۳۶

مقایسه نتایج اعتصابات در ۱۹۱۲ با اعتصابات پیشین

انجمن صاحبان کارخانه‌ها در ناحیه مسکو آماری راجع به نتایج اعتصابات که در طی هفت ماه گذشته ۱۹۱۲ رخ داده منتشر کرده است. این آمار شامل ۱۳۱,۶۲۵ کارگر از مجموع ۲۱۱,۵۹۵ کارگری (بر طبق ارقام ارائه شده توسط صاحبان کارخانه‌ها که بدون شک تقلیل داده شده است) که در اعتصابات اقتصادی در تمام طول سال ۱۹۱۲ شرکت کرده‌اند می‌باشد. ما ارقام مربوط به نتایج اعتصابات را در سالهای قبل در نشریات رسمی وزارت بازرگانی و صنایع که دهه قبل از انقلاب (۱۸۹۵-۱۹۰۴) و سه سال انقلابی (۱۹۰۵-۱۹۰۷) را دربر می‌گیرد در دست داریم.

بدبختانه اطلاعات دارای ارزش مساوی نیستند، روی آن اطلاعات گردآوری شده به وسیله انجمن صاحبان کارخانه‌ها به خوبی کار نشده است. آمار رسمی درباره نتایج اعتصابات آنها را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- به سود کارگران انجامیده، ۲- به سود کارخانه داران انجامیده، و ۳- به مصالحه انجامیده. آمار صاحبان کارخانه‌ها، آنها را تقسیم می‌کند به ۱- به شکست کارگران انجامیده، ۲- به رضایت کامل یا نسبی کارگران انجامیده، و ۳- اعتصابات که نتایج آنها مشخص نیست.

دو دسته اطلاعات فقط به این طریق می‌توانند مقایسه شوند (حتی بطور نسبی). کارگرانی که در اعتصابات شرکت داشتند که به مصالحه انجامیده یا نتایجش نامشخص بوده، به دو قسمت مساوی بین اعتصابات که پیروز شده و شکست خورده تقسیم می‌شوند و در نتیجه [اعتصابات] فقط این دو عنوان را می‌گیرند (البته تخمیناً). این هم نتایج مقایسه:

درصد پیروز	شمار اعتصاب کنندگان در اعتصابات پیروز (به هزار)	شمار اعتصابات کنندگان (به هزار)		
۳۷,۵	۱۵۹	۴۲۴	۱۹۰۴-۱۸۹۵	برای ده سال قبل از انقلاب
۴۸,۹	۷۰,۵	۱۴۳۹	۱۹۰۵	سه سال انقلابی
۵۰,۹	۲۳۳	۴۵۸	۱۹۰۶	
۲۹,۵	۵۹	۲۰۰	۱۹۰۷	
۵۱,۰	۴۹	۹۶	۱۹۱۱	برای همه سال
۴۱,۶	۵۵	۱۳۲	۱۹۱۲	برای هفت ماه آخر سال

تمام این ارقام تنها راجع به اعتصابات اقتصادی هستند، و به علاوه اطلاعات برای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ ناکامل هستند. شمار کارگرانی که در کل سال ۱۹۱۲ در اعتصابات شرکت کردند (۲۱۲۰۰۰) از رقم ۱۹۰۷ تجاوز می‌کند. همانگونه که می‌توان دید، سال ۱۹۱۱ سال رکورد برای موفقیت اعتصابات اقتصادی بود، حتی سال بسیار موفق انقلابی ۱۹۰۶ را نیز پشت سر گذاشت. در ۱۹۰۶ درصد اعتصاب کنندگانی که اعتصابشان پیروز شد ۵۰,۹٪ بود و در ۱۹۱۱ این رقم به ۵۱٪ رسید.

اعتصابات در ۱۹۱۲ کمتر از اعتصابات ۱۹۰۵ موفق بودند (۱۹۰۵ - ۴۸,۹٪ پیروز شد، ۱۹۱۲ - ۴۱,۶٪ پیروز شد)، اما این اعتصابات بطور متوسط موفق تر از اعتصابات دهه ۱۸۹۵-۱۹۰۴ بودند (۳۷,۵٪)، حرفی از ۱۹۰۷ به میان نیاوریم (۲۹,۵٪ پیروز). جالب است که این ارقام با ارقام اروپای غربی مقایسه شوند. در آلمان در اثنای کل دهه اول قرن بیستم (۱۹۰۰-۱۹۰۹) ۱۸۹۷۰۰۰ اعتصاب کننده وجود داشت (در روسیه دو سال انقلاب به تهنایی، فقط اعتصابات اقتصادی را به حساب می آوریم، به همان اندازه حاصل داد). از این ارقام ۶۹۸۰۰۰ یا ۳۶,۸ درصد در اعتصاب خود پیروز شدند، یعنی کمی کمتر از روسیه در دهه قبل از انقلاب. در بریتانیا برای ده سال ۱۹۰۰-۱۹۰۹، شمار اعتصاب کنندگان ۱۸۸۴۰۰۰ بود. از ۱۲۳۴۰۰۰ اعتصاب کننده، ۵۸۸۰۰۰ یا ۴۷,۵٪ در اعتصابات خود پیروز شدند، یعنی بسیار بیشتر از روسیه در دهه قبل از انقلاب، اما کمتر از ۱۹۰۵، ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ (شمار اعتصاب کنندگانی که در اعتصاب خود پیروز شدند در مورد آلمان و بریتانیا بر همان مبنایی محاسبه شد که برای روسیه).

شمار اعتصاب کنندگان در روسیه که در اعتصاب خود پیروز شدند تنها در ۱۹۰۵ بیشتر از شمار اعتصاب کنندگان برای ده سال در آلمان یا بریتانیا بوده است. شخص می تواند از اینجا قضاوت کند که چه مقدار از قدرت پنهان طبقه کارگر هنوز بکار گرفته نشده است.

نوشته شده در ۲۵ مه (۷ ژوئن) ۱۹۱۳

طبع و نشر در پراودا شماره ۱۳۳

۱۲ ژوئن ۱۹۱۳

امضاء : ن.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

در استرالیا

اخیراً انتخابات عمومی در استرالیا انجام شد. حزب کارگر که در مجلس عوام اکثریت داشت - ۴۴ کرسی از ۷۵ کرسی - شکست خورد. حزب کارگر اکنون ۳۶ کرسی از ۷۵ کرسی را در اختیار دارد. لیبرالها اکثریت را کسب کردند ولی این اکثریت بسیار نا استوار است، زیرا ۳۰ کرسی از ۳۶ کرسی مجلس اعیان در دست حزب کارگر است. این چه کشور سرمایه داری غریبی است که در آن نمایندگان کارگران در مجلس اعیان اکثریت دارند و تا همین اواخر در مجلس عوام نیز اکثریت داشتند و هنوز هم خطری نظام سرمایه را تهدید نمی کند!

یک مخبر انگلیسی مطبوعات کارگری آلمان، وضعی را که غالباً نویسندگان بورژوازی از آن سوء تعبیر می کنند، تشریح کرد.

حزب کارگر استرالیا حتی خود را سوسیالیست نیز نمی خواند. در حقیقت این حزب یک حزب بورژوا لیبرال است، ضمن آنکه به اصطلاح لیبرالها در استرالیا در واقع محافظه کار هستند.

این استفاده غریب و ناصحیح از واژه ها در نامگذاری احزاب منحصر به فرد نیست. مثلاً در آمریکا برده داران دیروز دمکرات خوانده می شوند، و در فرانسه دشمنان سوسیالیسم، خرده بورژواها، سوسیالیستهای رادیکال خوانده می شوند! برای فهمیدن اهمیت واقعی احزاب،

شخص نباید که تابلوی آنها را مورد نظر قرار دهد، بلکه باید خصلت طبقاتی و شرایط تاریخی هر کشور را در نظر بگیرد.

استرالیا یک مستعمره جوان بریتانیا است.

سرمایه داری در استرالیا هنوز بسیار جوان است. کشور تازه دارد شکل یک دولت مستقل به خود می گیرد. قسمت عمده کارگران کسانی هستند که از بریتانیا مهاجرت کرده اند. اینها بریتانیا را در زمانی ترک کردند که سیاست کارگری لیبرال تقریباً تسلط یکپارچه ای داشت، وقتی که توده های کارگر انگلیسی لیبرال بودند. حتی اکنون نیز اکثریت کارگران ماهر کارخانه ها در بریتانیا لیبرال یا نیمه لیبرال هستند. این نتیجه وضع بطور استثنائی مساعد و انحصاری است که بریتانیا در نیمه دوم قرن گذشته از آن بهره مند بود. فقط حالا است که توده های کارگر در بریتانیا به جانب سوسیالیسم پیش می روند (اما به آهستگی).

و در حالیکه در بریتانیا به اصطلاح حزب کارگر یک اتحاد بین اتحادیه های کارگری غیر سوسیالیست و حزب کارگر مستقل شدیداً فرصت طلب است، در استرالیا حزب کارگر نماینده خالص اتحادیه های کارگری کارگران غیر سوسیالیست است.

رهبران حزب کارگر استرالیا مقامات رسمی اتحادیه کارگری هستند، در همه جا این رهبران معتدل ترین و خادم ترین «نوکران سرمایه» هستند، و در استرالیا همه صلح جو و صرفاً لیبرال.

رشته های پیوندی که ولایات جداگانه را به صورت استرالیائی متحد درآورده هنوز بسیار سست هستند. حزب کارگر باید که رشد و تقویت این رشته های پیوند و استقرار حکومت مرکزی را مورد توجه قرار دهد.

در استرالیا حزب کارگران آن کاری را انجام داده است که در سایر ممالک به وسیله لیبرالها انجام شده، یعنی تعرفه ای واحد برای تمام کشور، قوانین تعلیم و تربیت واحد، مالیات بر زمین واحد و قوانین کارخانه ای واحد ارائه کرده است.

طبیعتاً وقتی که استرالیا سرانجام رشد و توسعه یافت و بمثابة یک کشور سرمایه داری مستقل استوار گشت، وضع کارگران فرق خواهد کرد، همانطور که حزب کارگر لیبرال که راه را برای حزب کارگر سوسیالیست باز می کند، فرق خواهد کرد. استرالیا تصویر اوضاعی است که در تحت آن استثنائاتی در قانون امکان پذیر است. قانون این است: یک حزب کارگر سوسیالیست در یک کشور سرمایه داری. استثناء این است: یک حزب کارگری لیبرال که فقط برای زمانی کوتاه به وسیله اوضاع ویژه ای که برای سرمایه داری بطور کلی نامعمول است، ظاهر می شود.

آن لیبرالهایی که در اروپا و در روسیه می کوشند که با ذکر مثال استرالیا به مردم «تعلیم دهند» که مبارزه طبقاتی غیر ضروری است، فقط خود و دیگران را فریب می دهند. فکر پیاده کردن اوضاع استرالیا (یک مستعمره جوان توسعه نیافته که به وسیله کارگران لیبرال بریتانیایی مسکون شده است) در کشورهایی که دولت مدتهای طولانی است که استقرار یافته است و سرمایه داری کاملاً رشد کرده است، مسخره است.

نوشته شده در ۸ (۲۱) ژوئن ۱۹۱۳

چاپ در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۳

پراودا شماره ۱۳۴

امضاء: W.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

نبرد روز اول ماه مه به وسیله پرولتاریای انقلابی

یک سال تمام از وقایع لنا و نخستین شورش قطعی در جنبش طبقه کارگر انقلابی پس از کودتای سوم ژوئن سپری شده است. باند سیاه تزار و مالکین، جمعیت اداری و بورژوازی سیصدمین سالگرد غارتگری، حملات وحشیانه تاتاری و ننگ بار کردن روسیه توسط رومانف ها را جشن گرفتند. دومای چهارم (۱) تشکیل شده و «کار» خویش را آغاز کرده است، گرچه هیچگونه ایمانی به چنین کاری ندارد و کاملاً هیجان ضدانقلابی خود را از دست داده است. سردرگمی و خستگی مفرط جامعه لیبرالی را احاطه کرده است، [جامعه‌ای که] بدون داشتن هیچ امیدی درخواست اصلاحات می کند، حال آنکه غیر عملی بودن جزئی ترین اصلاحات را اکنون دیگر قبول کرده‌اند.

و اکنون زمان نبرد اول ماه مه توسط طبقه کارگر روس فرا رسیده است، ابتدا در ریگا تمرین آن شد و سپس به صورت نبردی قاطعانه در سن پترزبورگ در روز اول ماه مه اجرا شد. این عمل بمثابة غرش رعد و برق، فضای تاریکی و ترس را از هم درید. وظایف سنگین انقلاب قریب الوقوع، با تمام عظمت و شکوه خود یکبار دیگر در پیش است، و نیروهای طبقه پیشرو که رهبری آن را به دست دارند با شایستگی تمام و قاطعانه در مقابل چشمان صدها انقلابی قدیمی - انقلابیونی که تعقیب جلادان و یا ترک و فرار دوستانشان باعث شکست و خرد شدنشان نگشته - و نیز در برابر میلیونها نفر از نسل جدید دمکراتها و سوسیالیستها بپا خاسته‌اند.

هفته‌های قبل از اول ماه مه، به نظر می رسید که دولت عقل خود را از دست داده است، حال آنکه آقایان کارخانه داران به نحوی رفتار کردند که گویا هرگز عقلی نداشته‌اند. توقیف ها و تفتیش ها تمام نواحی کارگری پایتخت را در هم و برهم کرده بود. وضع ایالات دیگر هم دست کمی از پایتخت نداشت. کارخانه داران عاجز شده کنفرانس های مختلفی برپا کردند و شعارهای متناقضی را پذیرفتند. گاه کارگران را تهدید به تنبیه و یا اخراج می کردند، گاه از پیش امتیاز می دادند و یا به متوقف کردن کارها رضایت می دادند، گاهی هم دولت را برمی انگيختند تا دست به خشونت بزنند، و گاهی از دولت تقاضا می کردند تا روز اول ماه مه را در شمار تعطیلات رسمی ثبت نماید.

ولی با اینکه ژاندارمها نهایت حرارت خویش را نشان دادند، با اینکه بخشهای صنعتی را «تصفیه» کردند، با اینکه بر اساس آخرین «لیست مظنونین» خویش، چپ و راست مردم را توقیف کردند، کاری از پیش نبردند. کارگران بر خشم ناتوان باند تزار و طبقه سرمایه داران خندیدند و «اطلاعی»های تأسف انگیز و تهدید کننده دولت را به باد تمسخر گرفتند. آنها اشعار طنزآمیزی نوشته و دست به دست و یا دهان به دهان پخش می کردند؛ آنها «اعلامیه‌هایی» با کمیت کوچک و چاپی بد، خلاصه و مفید ولی بسیار آموزنده که مردم را به تظاهرات و اعتصابات دعوت می کردند، تهیه می نمودند. آنها شعارهای قدیمی، بی پرده و انقلابی سوسیال دمکراتها که در ۱۹۰۵ اولین حمله توده‌ها علیه استبداد و سلطنت را رهبری کردند، یادآوری می نمودند.

روز بعد از اول ماه مه، روزنامه‌های دولتی اعلام نمودند که صد هزار نفر دست به اعتصاب زده‌اند. روزنامه‌های بورژوازی، با استفاده از نخستین خبرهای تلگراف شده تعداد اعتصاب کنندگان را صد و بیست و پنج هزار نفر گزارش کردند (کیفسکایا میسل). یکی از خبرنگاران ارگان مرکزی سوسیال دموکراتهای آلمان تعداد اعتصاب کنندگان را به میزان ۱۵۰۰۰۰ نفر

مخابره کرد و روز بعد کلیه روزنامه‌های بورژوازی رقمی مابین ۲۲۰۰۰۰-۲۰۰۰۰۰ نفر را گزارش کردند. ولی در حقیقت میزان واقعی اعتصاب کنندگان به ۲۵۰۰۰۰ نفر رسید! اما موضوع جالب توجه به غیر از تعداد اعتصاب کنندگان روز اول ماه مه - و در واقع بسیار مهم تر - تظاهرات انقلابی خیابانی بود که توسط کارگران برگزار گردید. همه جا، در گوشه و کنار پایتخت جماعت کارگران به خواندن اشعار انقلابی پرداختند و با آوازی بلند در حالی که پرچم‌های سرخ حمل می کردند و انقلاب را فریاد می زدند ساعتها بر علیه پلیس و نیروهای امنیتی که توسط دولت بسیج شده بودند مبارزه کردند. این کارگران افراطی ترین مریدان تزار را واداشتند که احساس کنند که مبارزه شان جدی و از روی شوق بوده و پلیس با مشتی از افراد درگیر مسئله ساده و مبتذل مانند جریان «اسلاوفیل» (۲) روبرو نیست، بلکه اینان در حقیقت توده‌های طبقه کارگر پایتخت بودند که برخاسته بودند.

این یک تظاهر واقعاً عالی و آشکار از اهداف انقلابی طبقه پرولتاریا، از نیروهای انقلابی او که توسط نسلهای جدید فولادین و تقویت گشته بود و درخواست انقلابی از مردم و خلق های روسیه بود. سال گذشته دولت و کارخانه داران توانستند با این مسئله که انفجار لنا قابل پیش بینی نبود خود را تسکین دهند، و اینکه نمی توانستند اقدامات و تدارکات فوری برای مبارزه با نتایج چنین انفجاری را تهیه ببینند، لکن اینبار سلطنت، دوراندیشی شدیدی را به نمایش گذارده بود، چرا که وقت زیادی برای تدارک داشتند و «اقداماتی» که انجام شده بود «شدیدترین» اقدامات بودند؛ نتیجه این بود که سلطنت تزار ضعف کامل خود را در مقابله با بیداری انقلابی توده‌های پرولتاریا نشان داد.

در حقیقت، یک سال تمام از مبارزه اعتصابی پس از واقعه لنا نشان داده است علیرغم فریادهای تأسف آمیز لیبرالها و نوکران بله گویشان علیه «جنون اعتصاب»، علیه اعتصابات «سندیکالیستی»، علیه ترکیب اعتصابات اقتصادی و سیاسی، امسال نشان داده است که پرولتاریای سوسیال دمکرات چه اسلحه عظیم و غیرقابل تعویضی برای تهییج توده‌ها، برای برپا داشتن آنها، و برای کشیدن آنها به مبارزه در چنین عصر انقلابی برگزیده است. اعتصاب انقلابی توده‌ای به دشمن نه مهلت و نه اجازه استراحت داد. این مبارزه حتی به وضع مالی دشمن نیز صدمه زد و در انظار همه جهان حیثیت سیاسی ظاهراً «قدرتمند» حکومت تزاری را لجن مال کرد. این نبرد بخشهای بیشتر و بیشتری از کارگران را قادر کرد که حداقل قسمت کوچکی از آنچه را که در سال ۱۹۰۵ به دست آورده بودند مجدداً تحصیل کنند و نیز بخشهای جدیدی از مردم زحمتکش را، حتی عقب مانده ترین آنها را، به مبارزه بکشانند. چنین مبارزه‌ای ظرفیت انقلابی کارگران را تحلیل نبرد، بلکه به صورت اقدام نمایشی منظم و کوتاه مدت بود، و در ضمن راه را برای مبارزه‌ای آشکار و باز هم مؤثرتر و انقلابی تر به وسیله توده‌ها به شکل تظاهرات خیابانی هموار کرد.

در طول سال گذشته، هیچ کشوری در جهان مانند روسیه این تعداد از مردم را بخاطر مقاصد سیاسی در حال اعتصاب به خود ندیده است، آن هم چنان اعتصابات با استقامت، متنوع و با چنین نیرویی. این وضعیت به تنهایی و در نهایت نمایانگر حقارت و حماقت نفرت بار آن عاقل نمایان لیبرال و انحلال طلبانی است که کوشیدند تا تاکتیکهای کارگران روسیه را بین سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۳ با استفاده از معیارهای «اروپائی» دوره‌های مشروطه - دوره‌هایی که اساساً صرف کارهای تدارکاتی جهت اشاعه تعلیمات سوسیالیستی و آگاهی در میان توده‌ها شد - «تنظیم» نمایند.

برتری عظیم اعتصابات در روسیه بر اعتصابات کشورهای اروپائی، یعنی پیشرفته ترین کشورهای جهان، نمایانگر کیفیتها و توانایی های ویژه کارگران روسی نیست، بلکه نشانه

وضعیت خاص کنونی، وجود موقعیت انقلابی و رشد مستقیم یک بحران انقلابی می باشد. هنگامی که رشد مشابهی از انقلاب در اروپا فرا رسد (در آنجا انقلاب سوسیالیستی خواهد بود و نه یک انقلاب بورژوا دمکراتیک، مانند کشور ما)، پرولتاریای پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، دست به آغاز اعتصابات انقلابی نیرومندتر، تظاهرات و مبارزه مسلحانه بر علیه مدافعین بردگی مزدی خواهند زد.

اعتصاب روز اول ماه مه امسال، مانند اعتصابات ۱۸ ماه گذشته در روسیه، خصوصیتی انقلابی داشت، زیرا که نه تنها از اعتصابات اقتصادی معمول متمایز بود بلکه حتی با آن اعتصابات تظاهرات آمیز و اعتصابات سیاسی که تقاضای اصلاحات مشروطه نیز می کنند، برای مثال آخرین اعتصاب بلژیک، متفاوت است. آنهایی که در قید جهان بینی لیبرالی هستند و دیگر قادر نیستند که امور را از نظر انقلابی بررسی کنند، قادر نخواهند بود که این خصوصیت ممتاز اعتصابات روسیه را درک کنند، خصوصیتی که کاملاً بستگی به حالت انقلابی روسیه دارد. عصر ضدانقلاب و آزادی عمل برای افکار مرتدین، مردمان بسیاری از این نوع را در پشت سر گذاشته، حتی آنهایی که مایلند سوسیال دمکرات نامیده شود.

روسیه یک موقعیت انقلابی را تجربه می کند زیرا که ظلم علیه اکثریت مردم – نه تنها طبقه پرولتاریا بلکه نه دهم تولیدکنندگان به ویژه دهقانان – به حداکثر خود رسیده است، و این ستم تشدید شده، گرسنگی، فقر، بی حقوقی، تحقیر مردم، علاوه بر همه، به طرز کاملاً آشکاری با وضع نیروهای مولده روسیه متضاد است، با سطح آگاهی طبقاتی و خواسته های توده ای که در سال ۱۹۰۵ برانگیخته شدند متضاد است، با اوضاع همه کشورهای همسایه – نه تنها اروپائی بلکه آسیائی – نیز متضاد است.

اما این همه مطلب نیست. ظلم به تنهایی، هر اندازه هم زیاد باشد، همیشه موجب پیدایش موقعیت انقلابی در یک کشور نمی شود. در اکثر موارد برای انقلاب تنها کافی نیست که طبقات پایین نخواهند تحت شرایط قدیمی زندگی کنند. همچنین لازم است که طبقات بالائی نیز قادر به فرمانروائی و حکمرانی به شیوه قدیم نباشند. و این همان چیزی است که ما امروز در روسیه مشاهده می کنیم. یک بحران سیاسی در جلو چشمان ما به بلوغ خود می رسد. بورژوازی تمام توان خویش را به کار گرفته است تا ضدانقلاب را حمایت کند و «توسعه صلح آمیز» را بر مبنای چنین ضدانقلابی تضمین نماید. بورژوازی به جلادان و اربابهای فئودال هر قدر پول که می خواستند داد، بورژوازی به انقلاب ناسزا گفت و آنرا انکار کرد، بورژوازی چکمه های پوریشکویچ و تازیانه مارکوف را لیسید و چاکر آنها شد، بورژوازی تئوریهای بر مبنای مباحث «اروپائی» بیرون کشید، تئوریهایی که انقلاب ۱۹۰۵ را لوٹ کرده و آنرا انقلابی «روشن فکر مآبانه»، ضعیف، جنایت آلود، خیانت کار و چنین و چنانی توصیف کرد.

و هنوز بورژوازی، علیرغم وقف کردن این همه از پول، شرف و وجدان خود – از کادتها (۳) گرفته تا اکتبريست ها – می پذیرد که حکومت مطلقه و مالکان زمین قادر نبودند که «توسعه صلح آمیز» را تضمین نمایند، قادر نبودند که شرایط اساسی برای «قانون» و «نظمی» را مهیا کنند که بدون آن هیچ کشور کاپیتالیستی قادر نیست در قرن بیستم، پهلوی به پهلوی آلمان و چین نوین زندگی کند.

یک بحران سیاسی در سطح تمام کشور روسیه مشهود است، بحرانی که نه تنها بر قسمتهایی از سیستم دولتی بلکه بر بنیاد آن تأثیر خواهد گذاشت، بحرانی که بر بنیاد ساختمان تأثیر خواهد گذاشت و نه بر یک قسمت جانبی و یا فقط یک طبقه آن. صرف نظر از اینکه لیبرالها و انحلال طلبان ما با چه عبارات چرب و نرمی دایر بر اینکه «شکر خدا ما قانون اساسی داریم» یورتمه بروند و اینکه اصلاحات سیاسی در دستور روز قرار دارد (فقط اشخاص محدودی رابطه

نزدیک بین این دو موضوع را نمی بینند)، صرف نظر از اینکه چه مقدار از این درازگوئی اصلاح طلبانه بیرون می ریزد، حقیقت این است که حتی یک نفر انحلال طلب و یا لیبرال هم نمی تواند در این موقعیت هیچ راه اصلاح طلبانه‌ای را نشان دهد.

وضعیت توده مردم روسیه، بدتر گردیدن موقعیت آنها به واسطه سیاست ارضی جدید (که زمین داران فئودال باید به عنوان آخرین وسیله نجات خویش به آن می چسبیدند)، اوضاع بین المللی، و طبیعت بحران سیاسی عمومی که در کشور ما شکل گرفته است – چنین است جمع کل شرایط عینی که وضع روسیه را به صورت یک موقعیت انقلابی درآورده است چرا که اجرای وظایف یک انقلاب بورژوائی با دنبال کردن سیر فعلی و با وسایلی که در دست حکومت و طبقات استثمارگر وجود دارد غیرممکن است.

چنین است وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، چنین است روابط طبقاتی در روسیه که باعث ظهور نوع ویژه‌ای از اعتصابات گشته است که در اروپای مدرن غیرممکن است، اروپای مدرنی که همه انواع مردها می خواهند نمونه‌ای از آن را به عاریت بگیرند، آن هم نمونه‌ای از شرایط کنونی «مشروطیت» و نه از انقلابهای گذشته بورژوازی (که از پرتو آن انقلاب آینده پرولتاریا خواهد درخشید). نه ظلم به طبقات پایین و نه بحران در میان طبقات بالا قادر است موجب انقلاب گردد؛ آنها فقط می توانند موجب زوال یک کشور شوند مگر اینکه آن کشور برخوردار از یک طبقه انقلابی باشد که بتواند حالت منفعل ستم را به یک حالت فعال انقلاب و قیام تبدیل نماید.

نقش یک طبقه واقعاً پیشرفته، طبقه‌ای که حقیقتاً قادر باشد توده‌ها را به انقلاب بکشانند، طبقه‌ای که بتواند روسیه را از زوال برهاند، فقط توسط پرولتاریای صنعتی ایفا خواهد شد. این وظیفه‌ای است که توسط اعتصابات انقلابی پرولتاریا عملی می گردد. این اعتصابات، که لیبرالها از آن نفرت دارند و انحلال طلبان قادر به درکش نیستند، عبارتند از (بر طبق قطعنامه فوریه ح.ک.س.د.ر.) «یکی از مؤثرترین وسایل غلبه بر بی تفاوتی، ناامیدی و تفرقه در میان پرولتاریای کشاورز و دهقانان ... و آنها را به سوی متمرکزترین، همزمان ترین و گسترده ترین عملیات انقلابی می کشاند.» (۴)

طبقه کارگر، توده‌های زحمتکش و مردم تحت استثمار را که از حقوق اساسی خویش محروم بوده و در ناامیدی به سر می برند به عمل انقلابی می کشاند. طبقه کارگر، به آنها مبارزه انقلابی می آموزد، آنها را برای عمل انقلابی تربیت می کند و برای آنها تشریح می کند که چطور از محصله رسته و چگونه رهائی خویش را به دست بیاورند. طبقه کارگر آنها را نه تنها در حرف، بلکه در عمل آموزش می دهد، [آموزشی] با مثالهای عینی و نه مثالهایی از ماجراجوئی های قهرمانان تکرر بلکه حاصل از عمل انقلابی توده‌ای که خواستهای اقتصادی و سیاسی را در هم آمیخته‌اند.

چقدر این افکار ساده و روشن به افکار هر کارگر صادقی که فقط اصول مقدماتی تئوری سوسیالیسم و دموکراسی را فرا گرفته نزدیک است! و چقدر دور از روشنفکران خائن به سوسیالیسم و دموکراسی که در روزنامه‌های انحلال طلب به [جریان] «مخفی» ناسزا گفته و استهزایشان می کنند و به ساده لوحان اطمینان می دهند که ایشان «نیز سوسیال دموکرات» هستند.

نبرد اول ماه مه پرولتاریای سن پترزبورگ که از طرف پرولتاریای تمام روسیه حمایت می شد، بار دیگر به وضوح به آنهایی که چشم بینا و گوش شنوا دارند اهمیت تاریخی جریان انقلابی مخفی در روسیه امروزی را نشان داد. تنها سازمان حزب ح.ک.س.د.ر. در سن پترزبورگ (کمیته سن پترزبورگ) حتی روزنامه‌های بورژوازی را مجبور کرد که قبل از اول

ماه مه همچنین در روز ۹ ژانویه و در روز عید سیصدمین سالگرد رومانف ها و همچنین ۴ آوریل یادآور شوند که اعلامیه‌های کمیته سن پترزبورگ بارها و بارها در کارخانه‌ها دیده شده است.

این اعلامیه‌ها به قیمت فداکاریهای عظیمی تهیه می شوند. بعضی از اوقات آنها از نظر ظاهر اصلاً دلپسند نیستند. بعضی از آنها، مثلاً دعوت به تظاهرات روز ۴ آوریل، فقط ساعت و محل تظاهرات را در ۶ خط اعلام می کند که به وضوح به صورت مخفی و با عجله بسیار در چاپخانه‌های مختلف و با چاپهای مختلف تهیه شده. ما کسانی را داریم (از به اصطلاح «سوسیال دمکراتها») که وقتی درباره این شرایط «کار زیرزمینی» صحبت می کنند، با پوزخند کینه جویانه لب برچیده و می پرسند: «اگر تمام حزب محدود به جریان مخفی می شد، چند عضو می داشت؟ دویت یا سیصد تا؟» (شماره ۹۵ (۱۸۱) لوچ را ببینید، یک ارگان خائن در دفاع «سرمقاله‌ای» اش از آقای سدوف که شجاعت غم انگیز برای اعتراف به انحلال طلب بودن را دارد. این شماره لوچ پنج روز قبل از نبرد اول ماه مه منتشر شد. یعنی درست در همان زمانی که جریان مخفی در حال آماده کردن اعلامیه‌ها بود!). آقایان دان، پوترسف و شرکاء که چنین اظهار نظرهای وقیحانه‌ای می کنند باید بدانند که تا سال ۱۹۰۳ هزاران پرولتر در صفوف حزب بوده‌اند و ۱۵۰ هزار نفر در ۱۹۰۷ و حتی همین حالا هزاران و دهها هزار کارگر به عنوان اعضای جریان مخفی ح.ک.ب.س.د.ر. اعلامیه‌های جریان مخفی را چاپ و پخش می کنند. اما آقایان انحلال طلب می دانند که آنها به خرج جریان مخفی، تحت حمایت «قانونیت» استولیپینی از رد قانونی اکاذیب پلیدشان و «شکلکهایشان» که از دروغهایشان نیز پلیدتر است، در امان هستند.

ببینید که تا چه حد این اشخاص پست تماس خود را با جنبش توده‌ای طبقه کارگر و کار انقلابی بطور کلی از دست داده‌اند! و آن هم با استفاده از معیارهای خود که تعمداً جهت مناسب بودن برای لیبرالها تحریف شده است. شما برای یک لحظه ممکن است فرض کنید که «دویت یا سیصد» کارگر در سن پترزبورگ در کار چاپ و توزیع این اعلامیه‌های مخفی شرکت داشته‌اند.

نتیجه چیست؟ «دویت و یا سیصد» کارگر، پیشقراولان پرولتاریای سن پترزبورگ، مردمی که نه تنها خود را سوسیال دمکرات می خوانند، بلکه مانند سوسیال دمکراتها نیز عمل می کنند، مردمی که بخاطر این عمل مورد احترام و قدردانی تمام طبقه کارگر روسیه هستند، مردمی که راجع به یک «حزب بزرگ» یاوه سرائی نمی کنند بلکه در واقع تنها حزب سوسیال دمکرات مخفی موجود در روسیه را تشکیل می دهند، این مردم اعلامیه‌های مخفی را چاپ و پخش می کنند. انحلال طلبان لوچ (که به وسیله سانسورچیان استولیپین حمایت می شوند) با استهزاء به «دویت یا سیصد نفر»، «جریان مخفی» و اهمیت «غلو شده» آن و غیره می خندند.

ناگهان معجزه‌ای رخ می دهد! طبق تصمیمی که به وسیله نیم دوجین از اعضاء کمیسیون اجرائی کمیته سن پترزبورگ گرفته می شود، اعلامیه‌ای توسط «دویت یا سیصد نفر» چاپ و توزیع می گردد - ۲۵۰ هزار نفر چون پیکری واحد در سن پترزبورگ برمی خیزند.

اعلامیه‌ها و نطقهای انقلابی کارگران در میتینگها و تظاهرات از یک «حزب علنی طبقه کارگر»، «آزادی اجتماعات» یا اصلاحاتی از این نوع - خیال پردازیهایی که به وسیله آن لیبرالها مردم را اغفال می کنند - صحبت نمی کنند. آنها از انقلاب به عنوان تنها راه رهایی صحبت می کنند. آنها از جمهوری به عنوان تنها شعاری صحبت می کنند که در مقابل دروغهای لیبرالی مبنی بر اصلاحات، نشان دهنده تغییری است که برای تضمین آزادی ضروری است، نشان دهنده نیروهای بالقوه‌ای است که آگاهانه جهت دفاع از آن برمی خیزند.

دو میلیون سکنه سن پترزبورگ این درخواستها برای انقلاب را که تا قلب تمام بخشهای زحمتکش و ستمدیده مردم نفوذ می کند، می بینند و می شنوند. تمام سن پترزبورگ از یک مثال واقعی در مقیاس توده‌ای درمی یابند که راه نجات واقعی کدام است و چه چیزی در ورای صحبت لیبرالها درباره اصلاحات وجود دارد. تماس هزاران نفر کارگر با هم - و صدها روزنامه بورژوازی، که حداقل به صورت خلاصه مجبور به گزارش اکسیون توده‌ای سن پترزبورگ شدند - در سراسر روسیه اخبار مربوط به مبارزه اعتصابی پیگیر پرولتاریای پایتخت را پخش می کند. هم توده دهقانی و هم دهقانانی که در خدمت ارتش هستند اخبار مربوط به این اعتصابات، درخواستهای انقلابی کارگران و مبارزه آنها را برای یک جمهوری و جهت مصادره زمینهای کشاورزی به نفع دهقانان را می شنوند. اعتصابات انقلابی، به آهستگی اما با اطمینان، توده‌های مردم را برای انقلاب تهییج، بیدار، روشن و متشکل می کند.

«دویست یا سیصد نفر» از «مردم مخفی» بیان کننده منافع و نیازهای میلیونها و دهها میلیون هستند، آنها حقیقت وضع نامیدکننده را برایشان نقل می کنند، چشمان آنها را نسبت به ضرورت مبارزه انقلابی باز می کنند و ایمان آنها را به این مسئله قوی می کنند، آنها را مسلح به شعارهای صحیح می سازند و این توده‌ها را از زیر نفوذ پرطمطراق و کاملاً جعلی شعارهای اصلاح طلبانه بورژوازی نجات می دهند. و «دو یا سه» دوجین انحلال طلب در میان قشر روشنفکر، با استفاده از پولی که در خارج و از میان بازرگانان لیبرال برای اغفال کارگران ناآگاه جمع آوری می شود، همان شعارهای بورژوازی را در میان کارگران می برند.

اعتصاب روز اول ماه مه، مانند تمام اعتصابات انقلابی سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۳، سه اردوگاه سیاسی را که روسیه امروز بر طبق آن تقسیم شده است، روشن ساخته است. اردوگاه جلاخان و اربابان فئودال، سلطنت و پلیس مخفی. این اردوگاه حداکثر تلاش خود را با تمسک به روشهای بیرحمانه کرده است و در حال حاضر در مقابله با توده‌های کارگر عاجز است. اردوگاه بورژوازی، که همه آن، از کادتها گرفته تا اکتبریه‌ها، فریاد و فغان راه انداخته‌اند و طالب اصلاحات هستند و خود را با این تفکر که اصلاحات در روسیه امکان پذیر است، مضحکه می کنند. اردوگاه انقلاب، تنها اردوگاهی است که بیان کننده خواست توده‌های تحت ستم است.

تمام کارهای ایدئولوژیکی، همه کارهای سیاسی در این اردوگاه تنها توسط سوسیال دمکراتهای مخفی انجام می شود، به وسیله کسانی که به خوبی می دانند تا چگونه از هر نوع فرصت قانونی با روح سوسیال دمکراسی استفاده کنند و بطور جدائی ناپذیری با طبقه پیشرو، یعنی طبقه پرولتاریا پیوند دارند. هیچ کس از پیش نمی تواند بگوید که آیا این طبقه پیشرو می تواند با موفقیت رهبری توده‌ها را در تمام مسیر منتهی به انقلاب پیروزمند هدایت کند یا خیر. ولی این طبقه وظیفه خود را - رهبری توده‌ها به چنان راه حلی - علیرغم تمام دودلی ها و خیانت‌های لیبرالها و آنهایی که «همچنین سوسیال دمکرات» هستند، انجام خواهد داد. تمام عناصر زنده و حیاتی سوسیالیسم روسی و دمکراسی روسی هم اکنون و به تنهایی بر اساس مثال مبارزه انقلابی پرولتاریا و تحت رهبری آن در حال آموزش هستند.

نبرد روز اول ماه مه امسال، به همه جهان نشان داده است که پرولتاریای روسیه با ثبات قدم مسیر انقلابی خود را طی می کند، مسیری که جدا از آن هیچ راه نجاتی برای روسیه که اکنون در حال زنده به گور شدن و زوال است وجود ندارد.

و. ای. لنین

۱۵ ژوئن ۱۹۱۳

سوسیال دمکرات شماره ۳۱

توضیحات

- ۱- مجلس مشاوره نمایندگان که حکومت تزاری در سال ۱۹۰۵ قصد تأسیس آن را داشت (و. ای. لنین، جلد فارسی کلیات، صفحه ۸۷۷).
- ۲- منظور تظاهرات اسلاوفیل است که در ۱۷، ۱۸ و ۲۴ مارس (۳۰ و ۳۱ مارس و ۶ آوریل) ۱۹۱۳ توسط ناسیونالیستهای مرتجع پس از پیروزی صربها و بلغارها بر ترکیه در جنگ اول بالکان در سن پترزبورگ برگزار شد.
- ۳- کادت یا حزب دمکرات مشروطه طلب. این حزب، حزب عمده بورژوازی روسیه یعنی حزب بورژوازی لیبرال سلطنت طلب بود که در اکتبر سال ۱۹۰۵ تأسیس یافت. کادتها که دمکراتیسم جعلی را وسیله استتار خود قرار داده و حزب خود را «آزادی خلق» نامیده بودند، می کوشیدند تا دهقانان را به سوی خود جلب کنند. آنها سعی داشتند تزاریسم را با شکل سلطنت مشروطه حفظ نمایند. کادتها بعدها به حزب بورژوازی امپریالیستی تبدیل شدند. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر کادتها بر ضد جمهوری به توطئه‌ها و طغیانهای ضدانقلابی دست زدند (آثار منتخب لنین در یک جلد - چاپ فارسی - صفحه ۸۷۷).
- ۴- مجموعه آثار لنین، جلد ۱۸ صفحه ۴۵۷.

جنگ طبقاتی در دابلین

در دابلین، پایتخت ایرلند - شهری که از نوع شهرهای کاملاً صنعتی نیست، با سکنه نیم میلیون - مبارزه طبقاتی که در تمام شئون زندگی جامعه سرمایه داری در همه جا رخنه می کند، تا به حد جنگ طبقاتی پیش رفته است. پلیس کاملاً وحشی شده؛ پلیسهای مست به کارگران آرام حمله می کنند، به خانه‌ها می ریزند، پیران، زنان و کودکان را آزار می دهند. صدها کارگر (بیش از ۴۰۰ نفر) زخمی شده‌اند و **دو نفر کشته** - اینها تلفات این جنگ هستند. تمام رهبران برجسته کارگران دستگیر شده‌اند. مردم برای صلح آمیزترین سخنان به زندان افکنده می شوند. شهر مانند یک اردوگاه نظامی است.

چه اتفاقی افتاده است؟ چگونه چنین جنگی می تواند در کشوری آزاد، آرام، با فرهنگ و متمدن درگیر شود؟

ایرلند چیزی مانند لهستان بریتانیا است، شاید بیشتر شبیه گالیسیا باشد تا لهستان که به وسیله ورشو، لودز و دومبرووسکی نمایندگی می شود. ستم ملی و ارتجاع کاتولیک کارگران این کشور بدبخت را تبدیل به گدا کرده‌اند است، و دهقانان را به بردگان بی رمق، نادان و کودن روحانیت، و بورژوازی را به صورت ستون پیاده نظام با نقاب میهن پرستانه، متشکل از سرمایه داران، مستبدین حاکم بر کارگران تبدیل کرده و سرانجام حکومت را تبدیل به یک دار و دسته قداره بند که عادت به هر نوع خشونت دارد.

در حال حاضر ناسیونالیستهای ایرلندی (یعنی بورژوازی ایرلند) پیروزند. بورژوازی ایرلند زمینها را از ملاکان انگلیسی می خرد، حکومت مستقل خودش را به دست می آورد (حاکمیت

ملی معروفی که برای آن چنین مبارزه سرسخت طولانی بین ایرلند و انگلیس جریان داشته است؛ آنها به آزادی بر کشور «خودی» با شرکت کشیشان ایرلندی «خودی» حکومت خواهند کرد.

بله بورژوازی ناسیونالیست ایرلند پیروزی «ملی» خود را، یعنی پختگی خود را در «امور دولت» با اعلام جنگ تا سرحد نابودی با جنبش کارگری ایرلند جشن می گیرد. یک حاکم انگلیسی در دابلین زندگی می کند، اما در حقیقت قدرت او کمتر از رهبر سرمایه دار دابلین است که شخصی به نام مرفی، ناشر [روزنامه] استقلال («استقلال» - ای وای بر من!)، سهامدار اصلی و مدیرعامل تراموای دابلین، و سهامدار در بسیاری کار و کسبه های سرمایه داری دابلین است. مرفی از طرف تمام سرمایه داران ایرلندی اعلام داشته است که حاضر است که هفتصد و پنجاه هزار پوند (تقریباً هفت میلیون روبل) برای نابود کردن اتحادیه های کارگری ایرلند خرج کند.

و این اتحادیه ها به صورتی عالی شروع به رشد کرده اند. کارگران ایرلندی، که بصیرت و آگاهی طبقاتی می یابند، ارادل بورژوازی ایرلند را که در کار جشن گرفتن پیروزی «ملی» خود هستند تحت فشار قرار می دهند. کارگران ایرلندی در شخص رفیق لارکین، دبیر اتحادیه کارگران حمل و نقل ایرلند، رهبری با استعداد یافته اند. لارکین ناطقی برجسته و مردی با انرژی جوشان ایرلندی است که معجزاتی در بین کارگران غیر ماهر انجام داده است - آن توده کارگران بریتانیایی، که غالباً به وسیله روحیه ملعون خرده بورژوایی، لیبرال و اشرافی کارگران ماهر بریتانیایی از کارگران پیشرو جدا گشته اند.

روح جدیدی به اتحادیه های کارگری ایرلندی دمیده شده است. کارگران غیر ماهر بطور بی نظیری جان تازه به اتحادیه های کارگران دمیده اند. حتی زنان شروع به سازمان یافتن کرده اند - چیزی که قبلاً در ایرلند کاتولیک مذهب سابقه نداشت. اینطور به نظر می رسد که دابلین از لحاظ سازمانهای کارگری به یکی از شهرهای پیشگام در تمام بریتانیای کبیر تبدیل می شود. کشوری که در گذشته با کشیشهای چاق شکم گنده و کارگران فقیر، گرسنه و زنده پوشی که حتی در یکشنبه ها لباسهای مندرس خود را می پوشیدند زیرا که بنیه خرید لباس یکشنبه نداشتند، مشخص می شد. این کشور گرچه در زیر یوغ ملی دوگانه و سه گانه است، شروع به تبدیل شدن به کشوری با یک لشکر سازمان یافته کارگران کرده است.

بله، مرفی، اعلان جنگ صلیبی بورژوازی علیه لارکین و «لارکینیسم» کرد. در ابتدا دویست کارگر تراموا از کار اخراج شدند تا به اعتصابی در اثنای جشن دامن زده و کل مبارزه را تلخ کنند. اتحادیه کارگران حمل و نقل اعلام اعتصاب کرد و خواستار بازگشت مجدد کارگران برکنار شده گشت. مرفی نقشه بستن در به روی کارگران را ریخت. کارگران با بر زمین گذاردن ابزارها تلافی کردند. جنگ در سراسر جبهه برپا شد. خشم به جوش آمد.

لارکین - ضمناً او نوه لارکین مشهوری است که در ۱۸۶۷ برای شرکت در جنبش آزادیبخش ایرلند اعدام شد - نطقهای آتشین در میتینگها کرد. در این نطقها لارکین خاطرنشان ساخت که حزب بورژوازی انگلیس، دشمن حکومت ملی ایرلند، آشکارا به فراخوان مقاومت در برابر حکومت پرداخته، تهدید به انقلاب می کرد، به سازمان دادن مقاومت مسلحانه در برابر حکومت ملی پرداخته و مطلقاً بی امان، کشور را سرشار از درخواستهای انقلابی می کرد.

اما آنچه که ارتجاعیون و شوونیستهای انگلیسی کارسون، لندونری، و بونار لائو (پوریشکوچ های انگلیسی، ناسیونالیستهایی که ایرلند را زجر می دهند) ممکن است انجام دهند، کارگران سوسیالیست ممکن نیست که انجام دهند. لارکین دستگیر شد. میتینگ که به وسیله کارگران فراخوانده شده بود قدغن شد.

لکن ایرلند روسیه نیست. کوشش برای از میان بردن حق تجمع موجب برخاستن طوفانی از نفرت گردید. محاکمه لارکین ضروری شد. در محاکمه لارکین متهم گردید و در واقع مرفی را در جایگاه متهم نشانید. با سؤال پیچ کردن شاهدها، لارکین ثابت کرد که مرفی در شب دستگیریش، مکالمه‌ای طولانی با حاکم داشته است. لارکین اعلام داشت که پلیس جیره خوار مرفی است و هیچ کس جرأت انکار ادعای او را نکرد.

لارکین به قید ضمانت آزاد شد (آزادی سیاسی را نمی توان به یک ضربه نابود کرد). لارکین اعلام داشت که در میتینگ حاضر خواهد شد، و مهم نیست که اتفاقی بیافتد. و مسلماً او بطور ناشناس در میتینگ حاضر شد، و شروع به صحبت کردن با جمعیت نمود. پلیس او را شناخت، دستگیر کرد و کتک زد. برای دو روز چماق دیکتاتوری پلیس در گردش بود، جمعیت را چماق می زدند، با زنان و کودکان وحشیانه رفتار می کردند. پلیس به خانه‌های کارگران ریخت. کارگری به نام نولان را که عضو اتحادیه کارگران حمل و نقل بود آنقدر زدند تا جان سپرد. کارگر دیگری نیز بر اثر جراحات وارده، مرد.

روز پنج شنبه ۴ سپتامبر (۲۲ اوت به تقویم قدیم) مراسم تدفین نولان انجام شد. کارگران دابلین در دسته‌ای ۵۰۰۰۰ نفری در پس تابوت رفیق خود حرکت کردند. وحشیگریهای پلیس تخفیف یافت، جرأت نکردند که مزاحم جمعیت شوند، و نظمی نمونه برقرار شد. یک پیرمرد ایرلندی به خبرنگاری آلمانی گفته بود: «این تظاهرات با شکوه تر از تظاهراتی است که برای تدفین پارنل (رهبر ملی نامدار ایرلند) انجام شد».

حوادث دابلین مشخص کننده نقطه عطفی در تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیسم در ایرلند است. مرفی تهدید کرده است که اتحادیه‌های کارگری ایرلند را نابود می کند. او فقط موفق شده است که آخرین بقایای نفوذ بورژوازی ناسیونالیست ایرلند را بر روی کارگران ایرلندی نابود کند. او کمک به پولادین کردن جنبش انقلابی مستقل طبقه کارگر در ایرلند کرد که آزاد از هر گونه تعصبات ملی گرایانه است.

این مطلب بلافاصله در کنگره اتحادیه‌های کارگری که در اول سپتامبر (۱۹ اوت به تقویم قدیم) در منچستر گشایش یافت دیده شد. حوادث دابلین هیئت‌های نمایندگی را - علیرغم مقاومت رهبران فرصت طلب اتحادیه‌های کارگری با روحیه خرده بورژوازی آنها و تحسینی که برای کارفرمایان دارند - شعله ور ساخت. از هیئت نمایندگی کارگران دابلین استقبال عمومی به عمل آمد. نماینده پارتریج، رئیس هیئت مدیره اتحادیه مهندسان شعبه دابلین درباره خشونت‌های نفرت انگیزی که در دابلین به وسیله پلیس انجام شد، صحبت کرد. یک دختر جوان کارگر وقتی که پلیس به خانه او هجوم آورد، تازه به بستر رفته بود. او در قفسه پنهان شد، ولی موهای او را کشیدند و بیرونش آوردند. پلیسها مست بودند. این «انسانها» (اگر که شخص بتواند آنان را انسان بخواند) یک پسر بچه ده ساله و حتی یک کودک پنج ساله را کتک زدند! پارتریج دو بار به جهت نطق کردن، که خود قاضی پذیرفته بود که صلح آمیز بوده، توقیف شد. پارتریج گفت «مطمئن هستم که اکنون اگر بخواهم که دعای خداوند را در انظار بخوانم دستگیر خواهم شد».

کنگره منچستر یک هیئت نمایندگی به دابلین فرستاد. در دابلین بورژوازی دوباره اسلحه ناسیونالیسم را برداشت (درست مانند بورژوازی ناسیونالیست لهستان، یا در اوکراین یا در میان یهودیان!) و اعلام کرد که «انگلیسیها را نباید کاری در خطه ایرلند باشد!» اما خوشبختانه ناسیونالیستها قبلاً نفوذ خود را بر کارگران ایرلندی از دست داده بودند.*

* ناسیونالیستهای ایرلندی اکنون ابراز نگرانی می کنند که لارکین یک حزب کارگری مستقل ایرلندی سازمان خواهد داد که اجباراً باید در اولین مجلس ملی ایرلند به حساب آورده شود.

سخنانی که در کنگره منچستر ابراز شدند از نوعی بودند که برای مدتی طولانی شنیده نشده بود. قطعنامه‌ای طرح شد مبنی بر اینکه تمام کنگره به دابلین منتقل شود و اعتصابی عمومی در تمام بریتانیا سازمان داده شود. اسمیلی Smillie رئیس هیئت مدیره اتحادیه معدنچیان اظهار داشت که روشهای بکار گرفته شده در دابلین کارگران بریتانیایی را وادار می کند که به انقلاب متوسل شوند و استفاده از سلاح را بیاموزند.

توده‌های کارگر بریتانیایی به آهستگی اما مطمئناً راه جدیدی در پیش می گیرند - آنها دفاع از امتیازات کوچک اشرافیت کارگری خود را بخاطر مبارزه بزرگ قهرمانانه خود، بخاطر یک نظام جدید اجتماعی رها می کنند. و موقعی که در این راه قرار گرفتند، کارگران بریتانیایی، با انرژی و سازمان خود، سوسیالیسم را سریعتر و ایمن تر از هر جای دیگر به وجود خواهند آورد.

سورنایا پراودا شماره ۲۳

۲۹ اوت ۱۹۱۳

ناخ پوت شماره ۵

۳۰ اوت ۱۹۱۳

امضاء : و.

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

کار در مجامع قانونی

قطعنامه تابستان ۱۹۱۳، کنفرانس مشترک کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر. و مقامات حزب

۱- در دوره کنونی تجدید حیات مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، بخصوص ضروری است که فعالیتها به تمام مؤسسات قانونی طبقه کارگر گسترش یابد (اتحادیه‌های کارگری، کلپها، مؤسسات به نفع بیماران، انجمنهای تعاونی و مانند آن).

۲- تمام فعالیتها در مؤسسات قانونی طبقه کارگر نباید با روحیه بیطرفی انجام داده شوند بلکه باید در رابطه با روح تصمیمات کنگره ح.ک.س.د.ر. در لندن و کنگره بین المللی اشتوتگارت باشند. سوسیال دمکراتها باید برای تمام سازمانهای طبقه کارگر از گسترده ترین گروه‌های طبقه کارگر عضوگیری کنند و مصرأً از تمام کارگران صرف نظر از عقیده حزبی آنها بخواهند که به آنها بپیوندند. اما خود سوسیال دمکراتها در این مؤسسات باید خود را به صورت گروه‌های حزبی شکل بدهند و با فعالیتهای دامنه دار و منظم، نزدیک ترین روابط بین مؤسسات و حزب سوسیال دمکرات را برقرار کنند.

۳- تجربه بین المللی و جنبش طبقه کارگر خود روسیه به ما می آموزد که لازمست که از ابتدای کار این سازمانها (اتحادیه‌های کارگری، جماعات تعاونی، کلپها و غیره) بکوشیم که هر یک از آنها را تبدیل به یکی از پایگاههای حزب سوسیال دمکرات می کنیم. این کنفرانس مصرأً از تمام اعضای حزب می خواهد که این وظیفه مهم را در نظر داشته باشند، زیرا که این بخصوص در روسیه، که انحلال طلبان منظمأً می کوشند که جماعات قانونی را علیه حزب بکار گیرند، از کارهای ضروری است.

۴- کنفرانس معتقد است که در تعیین هیئتهای نمایندگی برای مؤسسات به نفع بیماران، در تمام فعالیتهای اتحادیه‌های کارگری و غیره لازمست، در حالیکه وحدت کامل جنبش و تسلیم اقلیت به اکثریت را حفظ می‌کنیم، سیاست حزب را تعقیب نمائیم، و انتخاب هواداران حزب برای تمام پستهای مسئولیت دار و غیره را تأمین نمائیم.

۵- برای جمع بندی تجارب فعالیتهای عملی در مؤسسات قانونی طبقه کارگر مطلوب است که کنفرانسهای متواترتری با شرکت اعضای فعال در سازمانهای قانونی محلی طبقه کارگر ترتیب داده شود و بیشترین شمار ممکن از نمایندگان اعضای گروههای حزب که در این انجمنهای قانونی فعالیت می‌کنند به کنفرانسهای عمومی حزبی دعوت شوند.

تحریر در سپتامبر ۱۹۱۳

انتشار در دسامبر ۱۹۱۳

در جزوه «تذکرات و تصمیمات تابستان ۱۹۱۳ کنفرانس

مشترک کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر. و مقامات حزب»

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

از «مواد مورد مناقشه در داخل گروه سوسیال دمکرات دوما»

خواست کارگران آنطور که به وسیله اتحادیه‌های

کارگری سن پترزبورگ نشان داده شد چیست؟

بر همگان روشن است که کارگران فلزکار رشدیافته ترین و پیشرفته ترین بخش طبقه کارگر هستند، نه تنها در سن پترزبورگ، بلکه در سراسر روسیه، و نه تنها در روسیه بلکه در سراسر جهان.

هیچ کس نمی‌تواند انکار کند - و در روزی که کارگران فلزکار تشکیل جلسه دادند، خود انحلال طلبان این را پذیرفتند - که کارگران فلزکار پیشگامان تمام طبقه کارگر روسیه هستند.

میتینگ کارگران فلزکار سن پترزبورگ چه چیزی را ثابت کرد؟

جلسه برای انتخاب کمیته اجرائی بود. دو لیست نامزدی وجود داشت.

یک لیست در روزنامه انحلال طلبان طبع و نشر شده بود و به وسیله آنها پشتیبانی می‌شد که شامل نامهای تعدادی انحلال طلب بنام بود.

لیست دیگر که در پراودا چاپ شده بود ضد انحلال طلب بود.

انحلال طلبان متقابلانه لیست خود را به عنوان تصمیم اتحادیه بیرون دادند، اما تقلب آنها به آنان کمک نکرد.

در میتینگ کارگران فلزکار در حدود ۳۰۰۰ نفر شرکت کرده بودند. از اینها فقط حدود ۱۵۰ نفر رأی خود را به نامزدهای لیست انحلال طلبان دادند.

این به روشنی کامل خواست کارگران دارای آگاهی طبقاتی و پیشرفته را آشکار کرد. کارگران به هیچ وجه اجازه نمی‌دهند که نام انحلال طلبی ذکر شود.

از بین تمام اتحادیه‌های کارگری در سن پترزبورگ، تنها اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها هنوز از انحلال طلبان پشتیبانی می‌کند (۱)، و به این وسیله خود را از بقیه کارگران سن پترزبورگ

منفرد می نماید. اما حتی در آنجا، باید در نظر گرفته شود که همه چیز «باب میل» انحلال طلبان نیست. آیا افراد زیادی در بین شاگردان مغازه‌ها، نجارها، طلاکاران و نقره کاران، خیاطها و نانواها، کارگران ساختمانی، مستخدمین میخانه‌ها و مانند آن می توان یافت که انحلال طلبان را تحسین کنند؟ آنها چند نفر هستند و کجایند؟ آیا تعداد زیادی از این تحسین کنندگان را می توان در مؤسسات فرهنگی و آموزشی یافت؟ شواهد بسیار کمی از آنها وجود دارد! و هنوز انحلال طلبان در بدگویی کردن از «جریان مخفی» و «دیوانگی اعتصاب»، در دفاع از قانونی بودن در پناه اصلاحات استولپین، ادعا می کنند که هر چه که قانونی است از آنها حمایت می کند! روشنفکران طبقه کارگر چه کسی را پشتیبانی می کند؟ در آخرین شماره روزنامه مان، ۱۰۶ دانشجوی طبقه کارگر مراتب تهنیت خود را به شش نفر [منظور ۶ نماینده بلشویک در دوما چهارم است] اظهار داشتند و انحلال طلبان را محکوم کردند.

در تعقیب رهبری انحلال طلبان، هفت نماینده به خواست اکثریت کارگران ریشخند می زنند. این مطلب با انتخابات دوما، با جمع آوری پول برای روزنامه‌ها، با میتینگ کارگران فلزکار، با تمام فعالیتهای جنبش قانونی و با جنبش بیمه فعلی (پشتیبانی که هفته نامه بیمه در جواب به تقاضای شش نماینده کارگران ابراز داشت) ثابت شده است.

هفت نماینده‌ای که به خواست اکثریت کارگران ریشخند می زنند باید نتیجه گریز ناپذیر آنرا اگر در تعقیب خواست خودشان در مخالفت با اکثریت کارگران اصرار کنند، بخاطر داشته باشند.

زا پرآودو شماره ۲۲

۲۹ اکتبر ۱۹۱۳

مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹

توضیحات

۱- در مجموعه «مارکسیسم و انحلال طلبی» توضیحی درباره این عبارت وجود دارد: «آشکار است که حتی این اتحادیه هم اکنون شروع به رویگردانی از انحلال طلبان کرده است».

نارودنیک ها و انحلال طلبان در جنبش اتحادیه کارگری

یک پذیرش ذیقیمت

در شماره‌های اخیر روزنامه نارودنیکهای چپ در کنار شکایات راجع به «دسته بندی گرائی» ما (پراودیستها)، پذیرش ذیقیمتی از جانب چندین نارودنیک راجع به نظریات آنها درباره موضوع مهم جنبش اتحادیه کارگری می یابیم که موافق با نظریات انحلال طلبان است. ما همیشه اینرا گفته‌ایم، اما مسلماً خوشایند است که این اعتراف را از مخالفین خود بشنویم.

«در مورد این مسئله ما عمیقاً از بلشویکها متمایز هستیم، بلشویکها که اتحادیه‌ها را حریم مخصوص خود می دانند[!] ... نقطه نظر منشویکها [به علتی نارودنیکها بجای «انحلال طلبان» می گویند «منشویکها»] درباره اتحادیه بمنزله یک سازمان خارج از دسته بندیها مطابق است با

نظر ما [نارودنیکیها]. این شاید بخاطر روابط خوب ما با منشویکیها در فعالیتهای گذشته باشد.» این مطلب در ورنایا میسل شماره ۶ نوشته شده بود.

همان روزنامه نارودنیک چپ اضافه می کند که «خط مشی انتخاب شده به وسیله آن اتحادیه‌هایی که در آنها نارودنیکیهای چپ متصدی بوده‌اند، به هیچ وجه متفاوت از خط مشی اتحادیه‌های به اصطلاح انحلال طلب نیست».

یک پذیرش فوق العاده صادقانه و ذیقیمت! بنا به گفته خودشان چنین معلوم می شود که نارودنیکیهای ما «که بطور ترسناکی چپ هستند» در جنبش اتحادیه‌های کارگری دقیقاً به همان طریقی رفتار می کنند که انحلال طلبان.

نتیجه بلوکها (توافقات و اتحادها) بین انحلال طلبان و نارودنیکیها است علیه مارکسیستها، چیزی که مکرراً در مطبوعات ما ذکر شده است.

ستویکیا میسل نارودنیکی حتی صادقانه از این دسته بندی بین نارودنیکیهای چپ و انحلال طلبان علیه مارکسیستها دفاع می کند.

ستویکیا میسل شماره ۲ می نویسد که: «در طول دوره کنونی برتری پراودیستها در سازمانهای اتحادیه کارگری ... هیچ چیز وحشتناک یا عجیبی در توافقات موقتی بین نارودنیکیها و لوجیستها وجود ندارد.»*

انحلال طلبان چنین رک گو نیستند. آنها می دانند که «چنین چیزهایی» انجام می شوند، اما از آنها صحبت نمی کنند. خود را سوسیال دمکرات نامیدن و در عین حال متحد یک حزب بیگانه علیه سوسیال دمکراتها شدن «تاکتیکی» است که فقط می توان آنرا نهانی تعقیب کرد.

اما این هیچ چیز را تغییر نمی دهد. اتحاد بین انحلال طلبان و نارودنیکیها در جنبش اتحادیه کارگری (و در اجتماعات آموزشی) یک **حقیقت** است. و در وضعیت کنونی گریز ناپذیر است. انحلال طلبان و نارودنیکیها به وسیله دشمنی مشترک خود نسبت به مارکسیسم ثابت قدم، در تمام زمینه‌های فعالیت متحد گردیده‌اند. آنها در فعالیت اتحادیه‌های کارگری بر این اساس که هر دو نمایندگان «بیطرف گرائی از روی ضعف» و «خواه نخواه بیطرف گرائی» هستند متحد گشته‌اند. نه انحلال طلبان و نه نارودنیکیها هیچکدام نفوذ حقیقی ای در جنبش اتحادیه‌ای ندارند. اگر چه اقلیتی ناتوانند، اینان تقاضای «برابری» با مارکسیستها را دارند. این تقاضا از نقطه نظر «تئوریک» فقط از نظر بیطرف گرائی قابل دفاع است. از اینرو «بیطرف گرائی» تمام گروههای دارای نفوذ اندک در جنبش طبقه کارگر است.

نارودنیکیها می گویند که آنها با انحلال طلبان «فقط به قصد حفظ ناگروه گرائی سازمانهای کارگری علیه مطالبات افراطی پراودیستها» (ستویکا میسل شماره‌های ۲ و ۴) متحد می شوند.

این «مطالبات» پراودیستها چیست؟ آیا درب هیچ اتحادیه یا انجمنی را بر روی کارگرانی که دارای نظر سیاسی ای متفاوت از نظر آنها هستند بسته‌اند؟ آیا «برچسبی» بر هیچ اتحادیه‌ای چسبانده‌اند؟ آیا هیچ سازمانی را دچار انشعاب کرده‌اند؟ آنها هیچ کاری از این قبیل نکرده‌اند! مخالفین ما حتی یک **مدرک** از این نوع نقل نکرده‌اند و نمی توانند چنین کنند. منظور آنها از

* آقای بوریس ورونوف نویسنده مقاله، در حالی که چشمانش از تعجب گرد شده، مثالی از یک «دسته بندی گرائی» باور نکردنی را نقل می کند. اینکه در میتینگ هیئت اجرایی یکی از اتحادیه‌ها «آنها مسئله کمک کردن به مطبوعات پراودیست و مسائل تکنیکی مربوط به نشر (چگونگی بهبود مکاتبات، بخشها و غیره) را مورد بحث قرار دادند.» چه وحشتناک! عجب جنایتی است که به روزنامه‌ای که نه دهم کارگران پیشرو را متحد می کند با مکاتبه و نظایر آن کمک شود! بعد از این چطور نارودنیکیها می توانند جلوی خودشان را از اینکه در آغوش انحلال طلبان بیافتند بگیرند؟

«مطالبات افراطی» پراودیستها آنست که پراودیستها نمی خواهند پیوندی با سیاست خرده بورژوائی نارودنیکها و انحلال طلبان داشته باشند، و در حالیکه تسلیم اکثریت کارگران در یک اتحادیه معین می شوند، برای نفوذ عقاید مارکسیستی خود می جنگند.

ما هیچگاه گناهای را که به ما نسبت می دهند مرتکب نشده ایم. این نارودنیکها و انحلال طلبان هستند که آن گناهان را مرتکب شده اند و این هم مدارک چند سال پیش نارودنیکها اکثریت را در اتحادیه کارگران راه آهن به دست آوردند. چنین اتفاقی نه به جهت حمایت کارگران از آنها بلکه به جهت حمایت کارمندان راه آهن از آنها و به جهت سایر شرایط اتفاقی روی داد. نارودنیکها چه کردند؟ فوراً «برچسبی» بر اتحادیه چسباندند، آنرا مجبور کردند «موضع» خاص خود را بگیرد، سوسیال دمکراتها و کارگران غیرحزبی را بیرون کردند، و آنان را مجبور نمودند که اتحادیه ای موازی آن برای خود تشکیل دهند.

آن کار واقعاً یک «مطالبه افراطی» بود. آنها شتابیدند تا اولین پیروزی شانسی خود را با برچسب زدن مستحکم کنند. این واقعیت که نارودنیکها این کار را در اتحادیه های دیگر نمی کنند نه بخاطر آنست که آنان بسیار با فضیلت هستند، بلکه به جهت آنست که نفوذ آنها همه جا در میان کارگران بسیار ناچیز است.

این درباره انحلال طلبان نیز صادق است. وقتی که آنان بر اتحادیه کارگران فلزکار تسلط داشتند، آنرا به صورت یک شعبه از سازمان انحلال طلبان درآوردند. نشریه اتحادیه مقالاتی تحریک کننده علیه «جریان مخفی» منتشر می کرد (شماره ۲۰ ناش پوت ص ۲، متالیست (۱) شماره ۳ و غیره)، گرچه هیچ میتینگ عمومی متشکل از اعضای اتحادیه هرگز مشی انحلال طلبان را نپذیرفت.

چنین است حقایق واقعی. منظور آنها از «مطالبات افراطی» پراودیستها این است که پراودیستها می کوشند که کارگران را وادارند که امور خود را به وسیله رأی اکثریت حل و فصل نمایند. اگر در یک میتینگ عمومی کارگران فلزکار، پراودیستها ۳۰۰۰ رأی آوردند و انحلال طلبان و نارودنیکها روی هم رفته صد یا دویست رأی، از ما انتظار می رود که بنام به اصطلاح «ناگروه گرائی» قبول کنیم که ۳۰۰۰ برابر است با ۲۰۰! اینست معنی ناگروه گرائی انحلال طلبان - نارودنیکها.

ما از بیطرف گرائی دفاع نمی کنیم؛ ما مخالف آن هستیم. اما ما، مانند نارودنیکها و انحلال طلبان وقتی که بطور اتفاقی اکثریت را در اتحادیه ای به دست می آورند، رفتار نمی کنیم. تنها گروه های ضعیف و بدون هیچ اصولی در اولین «پیروزی» عقل خود را از دست می دهند و می شتابند پیروزی خود را به وسیله اکثریت یک رأی یا مانند آن مستحکم کنند. آنها در چنین حالی از فرط هیجان و در شتاب اینکه مبدا چنین فرصت طلایی را از دست دهند، عجولانه در «اصول» خود تجدیدنظر می کنند، بیطرفی خود را از یاد می برند و برچسبی بر آن می چسبانند. مارکسیستها چنان رفتار نمی کنند. آنها میهمانان اتفاقی جنبش کارگری نیستند. آنها می دانند که دیر یا زود تمام اتحادیه ها موضع آنها را بر مبنای مارکسیسم قبول خواهند کرد. آنان مطمئن هستند که آینده متعلق به عقاید آنهاست، و بنابراین حوادث را به زور خلق نمی کنند، به اتحادیه ها سیخ نمی زنند، و به آنها برچسب نمی چسبانند یا آنها را منشعب نمی کنند.

آنها با مداومت و اطمینان تبلیغات مارکسیستی خود را انجام می دهند. با حوصله مارکسیسم را به کارگران می آموزند، از زندگی درس می آموزند، و هیچ معامله ای در بین گروه های فاقد اصول آنان را از جاده منحرف نمی کند.

زمانی بود که انحلال طلبان امروز تقاضا داشتند که اتحادیه های کارگری باید اتحادیه های حزبی باشند و نمایندگی رسمی در حزب داشته باشند. زمانی بود که نارودنیکها اتحادیه کارگران راه

آهن را مجبور کردند که رسماً به متابعت از برنامه آنها قسم بخورند. امروز هر دو به جهات کاملاً مخالف چرخیده‌اند، و موضع بیطرف گرائی دارند. آنها را ضعف سیاسی شان مجبور به اینکار کرده است.

ما راه قدیم خود را تعقیب می کنیم، که مدتها پیش اعلام شده و به وسیله تمام مارکسیستها پشتیبانی می شود. انحلال طلبان کاملاً حق دارند که داخل اتحاد با نارودنیکها شوند. اما این اتحادی بر مبنای ترک اصول و ضعف است. راهی که بلوک انحلال طلبان - نارودنیکها به اتحادیه‌ها پیشنهاد می کنند راه کارگران پیشرو نیست.

پوت پراودی شماره ۳۰

۷ مارس ۱۹۱۴

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۰

توضیحات

۱- Metallist هفته نامه ارگان اتحادیه فلزکاران بود که در سن پترزبورگ از ۲۶ سپتامبر (۹ اکتبر) ۱۹۱۱ تا ۱۲ (۲۵) ژوئن ۱۹۱۴ منتشر می شد. کلاً ۴۵ شماره از آن منتشر شد. تا ۱۹۱۳ هیئت اجراییه و ویراستاران روزنامه اتحادیه توسط انحلال طلبان کنترل می شدند اما پس از انتخابات هیئت اجراییه اتحادیه در مه ۱۹۱۳ کنترل اتحادیه و نشریه آن به بلشویکها منتقل شد. شماره‌های ۷ (۳۱)، ۸ (۳۲) و ۱۰ (۳۴) نشریه در ۱۹۱۳ مقاله لنین «اعتصاب فلزکاران در ۱۹۱۲» را منتشر کرد. م.س. المینسکی، ا.ی. بادایف و گ.ا. پتروفسکی نویسندگان نشریه بودند. متالیست پیوندی نزدیک با توده‌های طبقه کارگر داشت و نقش مهمی در متحد کردن آنها حول حزب بلشویک داشت. حکومت‌های تزاری مزاحمت‌هایی برای این نشریه ایجاد کرد. چندین شماره آن توسط پلیس توقیف شدند؛ و بعد از شماره ۲۴ انتشار نشریه برای چهار ماه متوقف شد. به دلیل سانسور نام نشریه چندین بار تغییر کرد و اسامی مثل Kuznets (آهنگر)، Nadezhda (امید)، Yedinstvo (اتحاد)، Nash Put (راه ما) و غیره را بر روی خود گذاشت.

لنین به سرمقالات نشریات ناخ پوت شماره ۲۰ به تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۱۱ و متالیست شماره ۳ به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۱۱ اشاره می کند.

اشکال جنبش طبقه کارگر (۱)

(تعطیل کارخانه ها و تاکتیکهای مارکسیستی)

تعطیل کارخانه‌ها*، یعنی اخراج دسته جمعی کارگران به وسیله موافقتنامه مشترک میان کارفرمایان، در یک جامعه سرمایه داری، درست به اندازه اعتصاب، پدیده‌ای ضروری و اجتناب ناپذیر است. سرمایه که تمامی سنگینی خرد کننده خود را بر دوش تولیدکنندگان خرد خانه خراب و پرولتاریا قرار می دهد، پیوسته تهدید می کند که شرایط زندگی کارگران را تا سطح گرسنگی پائین آورده و آنان را محکوم به مرگ از گرسنگی نماید. و در تمام کشورها مواردی بوده است، حتی به صورت دوره‌های کامل از زندگی ملتها، که شکست مبارزه کارگران آنها را به ورطه فقر وحشتناک و وحشت از گرسنگی افکنده است.

مقاومت کارگران، از عمق شرایط زندگیشان - فروش نیروی کار - نشأت می گیرد. تنها در نتیجه چنین مقاومتی است که علیرغم قربانیهای بیشماری که کارگران در طی مبارزه شان باید بدهند، قادر خواهند بود به سطحی قابل تحمل در زندگیشان دست یابند. اما سرمایه هر چه متمرکزتر می شود، شرکت‌های مانوفاکتوری گسترش یافته و تعداد بیکاران و بی نوایان نیز افزایش می یابد، و البته در کنار اینها خواست پرولتاریا قرار دارد؛ در نتیجه مبارزه برای به دست آوردن شرایط مناسب زندگی، از هر زمان دیگری مشکل تر می شود. هزینه زندگی که در سالهای اخیر به سرعت بالا می رود، معمولاً همه کوششهای کارگران را خنثی می سازد. تشکیلات کارگران، و در پیشاپیش و مقدم بر همه آنها اتحادیه‌های کارگری، با جذب توده‌های هر چه وسیع تری از پرولتاریا به مبارزه سازمان یافته، مقاومت کارگران را نقشه مندتر و سیستماتیک تر می کنند. اعتصابات با وجود انواع مختلف اتحادیه های کارگری سرسختانه تر می شوند: آنها در تعداد کمتر رخ می دهند، اما هر مبارزه‌ای از ابعاد بزرگتری برخوردار است.

تعطیلی کارخانه‌ها به واسطه تشدید مبارزه به وجود می آیند، و متقابلاً مبارزه را تشدید می کنند. پرولتاریا با شرکت در مبارزه و گسترش آگاهی طبقاتی خویش و نیز تشکیلات و تجربیات خود در مبارزه، هر چه بیشتر متقاعد می شود که دگرگونی کامل اقتصادی جامعه سرمایه داری ضروری است.

تاکتیکهای مارکسیستی، شامل تلفیق اشکال مختلف مبارزه، انتقال ماهرانه از یک شکل به شکل دیگر، افزایش مداوم آگاهی توده‌ها و گسترش دامنه فعالیت مشترک آنان بوده، که هر یک از اینها، بطور جداگانه می تواند تعرضی یا تدافعی باشد، و همگی آنها، مجموعاً، به یک مبارزه قاطع تر و شدیدتر بیانجامند.

روسیه از یک شرایط اساسی برای چنین گسترشی در مبارزه، آنگونه که در کشورهای اروپای غربی مشاهده می کنیم، یعنی دست زدن به مبارزه از طریق اتحادیه هائی که کاملاً تثبیت شده و منظمأ گسترش می یابند، برخوردار نیست.

* در ترجمه این مقاله کلمه Lockout به صورت « تعطیل کارخانه » ترجمه شده است. این کلمه بیانگر سیاستی است که سرمایه داران به هنگام اوج گیری مبارزات کارگران بکار می برند، به این صورت که واحدهای تولیدی که در آنها کارگران از تشکل، آگاهی و روحیه انقلابی بالایی برخوردارند را بدون توجه به سوددهی واحد مربوطه تعطیل می کنند تا کارگران را متفرق و منفعل سازند - مترجم.

بر خلاف اروپا که مدت زیادی از آزادی سیاسی برخوردار بوده است، جنبش اعتصابی روسیه در سالهای ۱۴-۱۹۱۲ از وراء محدوده تنگ «تردیونیونی» فراتر رفت. لیبرالها این را **منکر شدند**، در حالیکه سیاستمداران لیبرال - کارگری (انحلال طلبان) از درک آن عاجز ماندند، یا چشمان خود را بر روی آن بستند. اما حقایق آنها را وادار ساخت که بدان اقرار کنند. در سخنرانی میلیوکف در دوما، به هنگام استیضاح درباره حوادث لئا، پذیرش **اجباری**، همراه با تأخیر، مرددانه و افلاطونی (یعنی نه به همراه کمک مؤثر، بلکه به همراه حسرت و افسوس) اهمیت کلی جنبش طبقه کارگر کاملاً صریح بود. انحلال طلبان با صحبت‌های لیبرالیشان در مورد «جنون اعتصاب» و **مخالفتشان** با تلفیق انگیزه‌های اقتصادی با انگیزه‌های دیگر در جنبش اعتصابی (به خواننده یادآوری می‌کنیم که آقایان یژوف و شرکاء در سال ۱۹۱۲ شروع کرده بودند که به **این سبک** حرف بزنند!)، باعث برانگیختن بیزاری بر حق کارگران گشتند. به همین دلیل است که کارگران مصممانه و آگاهانه، انحلال طلبان را در جنبش طبقه کارگر کاملاً «از پستشان برکنار کردند».

شیوه برخورد مارکسیستها نسبت به جنبش اعتصابی هیچگونه تزلزل یا نارضایتی در میان کارگران پدید نیاورد. به علاوه، مارکسیست‌های متشکل، اهمیت تعطیل شدن کارخانه‌ها را **حتی از فوریه ۱۹۱۳ (۲)** رسماً ارزیابی کرده بودند (حقیقت اینست، اما در عرصه‌ای که انحلال طلبان، این بردگان لیبرالها، نمی‌بینند). پیش از این، در فوریه ۱۹۱۳، تصمیم رسمی مارکسیستها بطور واضح و آشکاری از تعطیل کارخانه‌ها و ضرورت آنکه **ما باید آن را در تاکتیک‌هایمان به حساب بیاوریم** صحبت می‌کرد. آنها را چگونه باید به حساب آورد؟ با کاوش دقیق در اهمیت عملی هر اقدام مشخص، با تغییر شکل مبارزه، جایگزین نمودن (دقیقاً همین کلمه پیشنهاد شده بود!) شکلی به جای شکل دیگر، بطوری که گرایش عمومی، **ارتقاء به اشکال بالاتر باشد**. کارگرانی که از آگاهی طبقاتی برخوردارند، به خوبی با موارد مشخصی که جنبش به اشکال دیگری ارتقاء پیدا کرده و از نقطه نظر تاریخی به آزمایش گذارده شده است، یعنی چیزی که فقط برای انحلال طلبان کاملاً «بیگانه» و «نامفهوم» است، آشنا هستند.

در بیست و یکم مارس، به محض آنکه تعطیل کارخانه‌ها اعلام شد، پراودیست‌ها شعار صریح خود را اعلام داشتند: **نگذارید** کارفرمایان زمان و شکل عمل ما را انتخاب کنند؛ فعلاً دست به اعتصاب زنید! اتحادیه‌های کارگری و مارکسیست‌ها متشکل می‌دانستند و می‌دیدند که این شعار **خودشان** است که به وسیله همان اکثریت پرولتاریای پیشاهنگی تنظیم شده که انتخاب نمایندگان را برای «هیئت بیمه» (۳) تأمین کرد، و هم اکنون تمام فعالیت‌های کارگران سن پترزبورگ را **علیرغم** فریادهای نفاق افکنانه و لیبرالی انحلال طلبان رهبری می‌کند.

شعار بیست و یکم مارس - حالا دست به اعتصاب زنید - شعار کارگرانی بود که می‌دانستند قادر خواهند بود شکلی [از مبارزه] را **جایگزین** شکل دیگر آن کنند، و می‌دانستند که دارند مبارزه می‌کنند و به مبارزه شان - از طریق تغییر مداوم اشکال مبارزه - برای ارتقاء کلی به سطحی بالاتر ادامه خواهند داد.

کارگران می‌دانستند که نفاق افکنان میان جنبش طبقه کارگر - انحلال طلبان و نارودنیک‌ها - سعی خواهند کرد در این مورد نیز در میان کارگران نفاق ایجاد کنند و از پیش آماده بودند که در مقابل آنها ایستادگی کنند.

در بیست و ششم مارس، گروه‌های انحلال طلب و نارودنیک، مخالفان خواست **اکثریت** کارگران آگاه سن پترزبورگ و روسیه، مهملات بورژوایی را که در اردوگاه آنان بسیار عادی است، در روزنامه شان چاپ کردند. نارودنیک‌ها (به تشویق انحلال طلبان) شروع کردند به صحبت کردن از «بی فکری» (کارگران آگاه مدتهاست می‌دانند هیچکس به اندازه نارودنیک‌ها

بی فکر نیست) در حالی که انحلال طلبان سخنرانی‌های لیبرالی می کردند (این سخنرانیها در پوت پراودی شماره ۴۷، مورد تحلیل قرار گرفته و محکوم شده‌اند) و اصرار می کردند که بجای اعتصاب، کارگران بایستی ... نه، نه اینکه به اشکال بالاتر مبارزه دست بزنند بلکه ... به عریضه نگاری و «قطعنامه» توسل جویند!

کارگران پیشرو، توصیه لیبرالی و شرم آور انحلال طلبان و بلبل زبانی احمقانه نارودنیکیها را به کناری انداخته و راه خود را ادامه دادند.

کارگران، تصمیم قبلی را، مبنی بر اینکه در موارد **مشخص** تعطیل کارخانه‌ها، بایستی اشکال **معین** و بالاتر مبارزه با توجه به موارد مشخص جایگزین اعتصاب شود به درستی می شناختند و آن را به درستی به کار بستند.

کارفرمایان نتوانستند به هدف تحریک آمیز خود از تعطیل کارخانه‌ها دست یابند. کارگران مبارزه را در صحنه‌ای که دشمن شان انتخاب کرده بود نپذیرفتند؛ در همان موقع کارگران تصمیم مارکسیستهای متشکل را به کار بسته و با انرژی بیشتر و آگاه نسبت به اهمیت جنبش خویش، مسیر قبلی خود را ادامه می دهند.

پوت پراودی شماره ۵۴

چهارم آوریل ۱۹۱۴

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۰

توضیحات

۱- مقاله «اشکال جنبش طبقه کارگر (تعطیل کارخانه‌ها و تاکتیکهای مارکسیستی)» در رابطه با تعطیلی کارخانه‌ها که از طرف صاحبان کارخانه‌های سن پترزبورگ در بیستم مارس (دوم آوریل) ۱۹۱۴ اعلام گردید، نوشته شده است.

در مارس ۱۹۱۴، موارد متعدد مسمومیت در میان زنانی که در کارخانه‌های تریگولنیک در سن پترزبورگ کار می کردند مشاهده شد و باعث خشم عمومی و اعتصاب در بخشی از پایتخت گردید. صاحبان کارخانه‌های سن پترزبورگ متقابلاً با تعطیلی کارخانه‌ها جواب دادند. صاحبان کارخانه‌ها گزارش کردند در نتیجه تعطیلی حدود ۷۰۰۰۰ کارگر تنها در یک روز اخراج شدند. هدف این کار تحریک کارگران به یک اعتصاب توده‌ای بود تا از این طریق بهتر بتوانند دامنه جنبش کارگری را محدود نمایند. اما کارگران به رهبری بلشویکها تحریک نشدند. با توجه به تعطیلی ها، اعلام اعتصاب عمومی غلط تشخیص داده شد و پراودا کارگران را به اشکال دیگر مبارزه مانند میتینگ های توده‌ای در کارخانجات و تظاهرات انقلابی در خیابانها دعوت کرد. کمیته سن پترزبورگ حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن از کارگران خواست که در تظاهرات چهارم آوریل ۱۹۱۴، دومین سالگرد تیراندازیهای لنا شرکت نمایند.

روز موعود، روزنامه پوت پراودی با سرمقاله‌ای از لنین منتشر شد - «اشکال جنبش طبقه کارگر». این مقاله تا آنجایی که شرایط سانسور حاکم اجازه می داد، کارگران را به اجرای دستورات جلسه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در کراکو که مشترکاً همراه با کارگران اتخاذ شده و در آن ضرورت یافتن «شیوه‌های جدید مبارزه بر علیه تعطیلی کارخانه‌ها» و نیز «میتینگهای انقلابی و تظاهرات انقلابی خیابانی» به جای اعتصاب سیاسی

ذکر شده بود، دعوت می کرد. لنین تأکید خاصی بر تظاهرات انقلابی به عنوان شکل مورد نیاز آن زمان مبارزه داشت.

کارگران با یک تظاهرات انقلابی قدرتمند به درخواست حزب پاسخ دادند. تظاهرات را روزنامه‌های بورژوایی گزارش کردند. روزنامه انحلال طلب سورنایا رابوچایا گازتا تظاهرات را گزارش کرد بی آنکه ذکری از اعلامیه توزیع شده کمیته سن پترزبورگ کرده باشد و حتی مقاله لنین، «اشکال جنبش طبقه کارگر» را نیز مورد حمله قرار داد. وقتی که کارگران درگیر مبارزه‌ای حاد با سرمایه داران بودند، انحلال طلبان می خواستند که کارگران «آرامش را حفظ کنند» و به بلشویکها به خاطر سازماندهی تظاهرات انقلابی حمله می کردند. لنین رفتار انحلال طلبان را دهشتناک خواند و طرز برخورد آنان را نسبت به تظاهرات انقلابی چهارم آوریل، نمونه‌ای تبیینی از درهم شکستن کار غیرقانونی توصیف کرد. در گزارش کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه به کنفرانس بروکسل لنین بخش بزرگی را به افشای فعالیت‌های انحلال طلبان اختصاص داد. (به صفحات ۴۹۵-۵۳۵ جلد بیستم مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی مراجعه نمایید)

۲- اشاره به کنفرانس کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه است با فعالان حزبی که به دلایل امنیتی ملاقات «فوری» نامیده شده. کنفرانس در کراکو از ۲۶ دسامبر ۱۹۱۲ تا اول ژانویه ۱۹۱۳ (۸ تا ۱۴ ژانویه ۱۹۱۳) با حضور لنین، ن. ک. کروپسکیا، ن. ر. شاگوف، ا. ی. بادایف، گ. ا. پتروفسکی و دیگران برگزار شد. سازمانهای غیرقانونی حزب در سن پترزبورگ، منطقه مسکو، جنوب، اورال و قفقاز در ملاقات حضور داشتند. ریاست جلسه با لنین بود که گزارشی درباره «اعتلای انقلابی، اعتصابات و وظایف حزب»، «طرز برخورد به انحلال طلبان و وحدت» (متن این گزارشها در دست نیست) به صورت طرح مقدماتی تهیه کرده، و تمامی قطعنامه‌ها را تنظیم نمود. و نیز «گزارش» کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را هم نوشت.

«کنفرانس» تصمیماتی در مورد مهم ترین موارد جنبش طبقه کارگر اتخاذ نمود بطور مثال: وظایف حزب در رابطه با اعتلای انقلابی نوین و جنبش رو به رشد اعتصابی، ساختمان تشکیلات غیرقانونی، کار گروه سوسیال دمکرات در دوما، مبارزه انتخابی برای بیمه، مطبوعات حزب، سازمانهای ملی سوسیال دمکراتیک، مبارزه بر علیه انحلال طلبی و اتحاد حزب پرولتری.

تصمیمات کنفرانس نقش مهمی در تحکیم حزب و اتحاد آن، همچنین در گسترش و منسجم کردن ارتباط با توده‌ها و نیز اتخاذ شیوه‌های جدید حزبی مطابق با جنبش رو به رشد طبقه کارگر ایفا کرد.

۳- «مبارزه انتخاباتی برای بیمه» - اشاره به مبارزه‌ایست که در رابطه با انتخابات مؤسسات بیمه اوج گرفت. مبارزه انتخاباتی در پائیز ۱۹۱۲ پس از تصمیم دولت تزاری در بیست و سوم ژوئن ۱۹۱۲ درباره قانون بیمه کارگران که تنها ۱۲ درصد آنان را دربر می گرفت آغاز شد. بلشویکها از این انتخابات برای تبلیغات انقلابی استفاده کردند و وارد مبارزه برای دست یافتن به سازمانها و مؤسسات قانونی کارگری شدند. با تلفیق فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی، بلشویکها موفق شدند نفوذ خود را بر ارگانهای بیمه برقرار کنند. انتخابات «هیئت بیمه» در مارس ۱۹۱۴ برگزار شد و گروه‌های کارگری برای امور بیمه تحت نظارت «هیئت» تشکیل داده شد که نشریه بلشویکها «وپروسی استراخوانیا» (مسائل بیمه) ارگان رسمی آن شناخته می شد.

وظایف ما

بررسی مختصری از تاریخ مطبوعات طبقه کارگر در روسیه و منشأ پرآودا کردیم. سعی نمودیم نشان دهیم که چطور تاریخ طولانی جنبشهای دمکراتیک در روسیه منجر به تشکیل یک جنبش مستقل دمکراتیک طبقه کارگر زیر پرچم ایدئولوژیک مارکسیسم شد، و اینکه چگونه ۲۰ سال تاریخ مارکسیسم و جنبش طبقه کارگر در روسیه، در نتیجه مبارزه طولانی پیشگامان طبقه کارگر علیه تمایلات فرصت طلبانه خرده بورژوائی، منجر به گرد آمدن اکثریت کثیری از کارگران دارای آگاهی طبقاتی به دور پرآودا شد، که با خیزش مشهور جنبش طبقه کارگر در بهار ۱۹۱۲ خلق شده بود.

دیده‌ایم که چگونه در طول عمر دو ساله روزنامه، کارگران پرآودیست دارای آگاهی طبقاتی، به وسیله کوششهای خود در ایجاد کردن، پشتیبانی، تقویت و رشد منظم یک روزنامه مارکسیستی کارگران، از نظر ایدئولوژیکی و نیز تا حدودی از نظر سازمانی، متحد گشتند. با پافشاری، تأکید بر پیوستگی خود با مارکسیستهای سازمان یافته دوره تاریخی پیش کردند، بدون شکستن هیچکدام از تصمیمات آنها، بنای جدیدی را بر پایه‌های قدیم گذاشتند و بدون طفره و بطور سیستماتیک به سوی هدفهایی که دقیقاً بر طبق مارکسیسم ثابت قدم بیان شده بود، به پیش می‌روند. بدین گونه کارگران پرآودیست حل وظیفه‌ای تاریخی را که بطور غیرمعمولی مشکل است شروع کردند.

دشمنان بسیار، و مشکلات بیشمار هم داخلی و هم خارجی در دوره ۱۹۰۸-۱۹۱۱ در راه جنبش کارگری بپا خاستند. در هیچ کشوری در دنیا جنبش طبقه کارگر پیش از این موفق نشده است که از **چنین** بحرانهایی پیروز بیرون بیاید، در حالیکه استمرار، خصوصیت سازمان یافته، وفاداری خود به تصمیمات، برنامه‌ها و تاکتیکهای کهن را حفظ کرده باشد.

اما کارگر روسی - یا صحیح‌تر بگوئیم، کارگران روسیه - در اینکار **موفق شدند**؛ آنها توانستند از بحرانی که بطور باور نکردنی دردناک بود با نشان پیروزی بیرون آیند، به گذشته وفادار بمانند و استمرار سازمانی را حفظ کنند، در حالیکه در اشکال **جدید** تربیت کردن نیروهای خود تبحر یافتند، و روشهای **جدید** تعلیم و بسیج نسلهای تازه کارگران برای حل مسائل قدیمی اما هنوز حل نشده تاریخی به روشهای کهن یافتند.

از بین تمام طبقات جامعه روسیه فقط طبقه کارگر روسیه در اینکار موفق شد - البته نه به جهت آنکه این طبقه در سطحی بالاتر از کارگران سایر کشورها قرار گرفته بود، برعکس طبقه کارگر روسیه هنوز از نظر سازمانی و آگاهی طبقاتی عقب‌تر از آنها هستند. این طبقه در این کار موفق شد، به جهت آنکه فوراً بر **تجارب** کارگران تمام جهان **تکیه زد**، بر تجارب آنها از نظر **تئوری**، و دستاوردهای آگاهی طبقاتی آنها، علم آنها و تجربه آنها، که به وسیله مارکسیسم جمع بندی شده است و بر تجربه عمل کارگران کشورهای همسایه با کارهای عالی مطبوعاتی و سازمانهای توده‌ای.

کارگران پرآودیست که از خط مشی خود در سخت‌ترین و دردناک‌ترین دوره‌ها علیه سرکوب از خارج و علیه ناامیدی، شکاکی، بزدلی و خیانت در داخل حفاظت کرده‌اند، اکنون می‌توانند با آگاهی کامل و قطعیت به خود بگویند که: ما می‌دانیم که در جاده صحیح قرار داریم، اما فقط نخستین قدمها را در طول آن جاده برمی‌داریم و دشواریهای اصلی هنوز در جلوی ما قرار

دارند، هنوز باید کارهای بسیار زیادی انجام دهیم تا موقعیت خود را کاملاً مستحکم کنیم و فعالیتهای آگاهانه میلیونها کارگر پایمال شده، منفعل و عقب مانده را ارتقاء دهیم.

بگذار «همسفران» خرده بورژوازی کارگران که برده وار از لیبرالها پیروی می کنند در انتظار عموم به استهزاء علیه «جریان مخفی» علیه «تبلیغ کردن روزنامه‌های غیرقانونی» سخن بگویند؛ بگذار که درباره «قانونیت» سوم ژوئن خیال پردازی کنند. ما طبیعت شکستنی آن «قانونیت» را می شناسیم، ما درسهای تاریخی اهمیت یک روزنامه غیرقانونی را فراموش نخواهیم کرد.

با رشد بیشتر کار «پراودیستی» خود، ما با رشد دادن بخش کاملاً روزنامه‌ای خود دست در دست تمام بخشهای دیگر، امر کارگران را پیش خواهیم برد.

پوت پراودی باید با تیراژی سه، چهار و پنج برابر امروز توزیع گردد. ما باید یک ضمیمه مربوط به اتحادیه‌های کارگری در بیاوریم، و در هیئت تحریریه نمایندگانی از تمام اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های کارگری داشته باشیم. روزنامه ما باید ضمیمه منطقه‌ای (مسکو، اورال، قفقاز، بالتیک، اوکراین) داشته باشد. ما باید – علیرغم همه ناسیونالیستهای بورژوا و خرده بورژوازی همه ملت‌ها بدون استثناء – وحدت کارگران همه ملیتهای روسیه را استحکام بخشیم، و برای این قصد، ضمناً، ضمیمه‌هایی را در روزنامه خود شروع کنیم که به جنبش کارگران ملیتهای مختلف روسیه تخصیص یافته باشد.

هم بخش خارجی پوت پراودی و هم شرح تاریخچه زندگی سازمانی، ایدئولوژیکی و سیاسی کارگران دارای آگاهی طبقاتی باید چندین مرتبه گسترش یابد.

ما باید یک وچرنایا پراودای [Vechernaya Pravda] کوچکی ایجاد کنیم. پوت پراودا در شکل حاضر خود برای کارگران دارای آگاهی طبقاتی ضروری است و هنوز باید توسعه یابد، اما برای کارگران معمولی، برای آدمهای عادی و برای میلیونها انسان که هنوز به جنبش جلب نشده‌اند، بسیار گران، بسیار دشوار و بسیار بزرگ می باشد. کارگران پیشرفته هرگز آنان را فراموش نخواهند کرد، زیرا این کارگران می دانند که جدائی حرفه‌ای، ظهور یک اشرافیت کارگری و جدائی آن از توده‌ها به مفهوم تنزل و حیوان صفت کردن کارگران و تبدیل آنها به بی فرهنگان بیچاره، نوکرانی رقت انگیز است، و به مفهوم از دست دادن تمام امید به رهایی آنها است.

احتیاج به شروع یک وچرنایا پراودای یک کوچکی است و پخش آن به تعداد دویست هزار یا سیصد هزار نسخه در بین تمام لایه‌های توده‌های کارگر و نیمه کارگر، که به آنها روشنی جنبش طبقه کارگر در جهان را نشان دهد، و آنها را ملهم از ایمان به قدرت خودشان کند، به جانب وحدت سوق دهد و کمکشان کند که به مرتبه آگاهی طبقاتی کامل ارتقاء یابند.

ما باید با درجه‌ای بسیار بالاتر از آنچه که اکنون هست، سازمان دهی را برای خوانندگان پوت پراودی در کارخانه‌های مختلف آنها، محله‌های آنها و غیره تأمین کنیم و شرکتی فعال تر در برقراری تماس و اداره و توزیع روزنامه داشته باشیم. باید کارگران را واداریم که نقش منظمی در کارهای مربوط به هیئت تحریریه به عهده گیرند.

ما باید در واقع مقدار بسیار بیشتر از آنچه که هست داشته باشیم! نمی توانیم سیاهه هر چیزی را که احتیاج داریم در اینجا بدهیم؛ ما حتی مسخره (و بدتر) می بودیم اگر می کوشیدیم که در اینجا تمام زمینه‌ها یا حتی زمینه‌های اصلی کار خود را برشماریم!

ما می دانیم که در مسیر صحیحی هستیم. ما می دانیم که دست در دست کارگران پیش نگر تمام کشورها، قدم برمی داریم. ما می دانیم که این زمینه کار ما فقط بخش کوچکی از کل است، و

اینکه ما هنوز در ابتدای جاده طولانی خویش به جانب آزادی هستیم. اما ما همچنین می دانیم که در این مسیر هیچ چیزی در روی زمین نمی تواند پیشرفت ما را متوقف سازد.

رابوچی شماره ۱

۲۲ آوریل ۱۹۱۴

مجموعه آثار لنین، جلد ۳۶

آنچه که نباید از جنبش کارگری آلمان تقلید کرد

کارل لژین یکی از مهم ترین و پر مسئولیت ترین نمایندگان اتحادیه های کارگری آلمان، اخیراً گزارشی از بازدید خود از آمریکا به صورت یک کتاب نسبتاً حجیم تحت عنوان «جنبش کارگری در آمریکا» منتشر کرده است.

به عنوان یک نماینده بسیار برجسته بین الملل و همچنین جنبش اتحادیه کارگری آلمان ک.لژین به بازدید خود صورت یک رویداد ویژه داد، می توان گفت که رویدادی مهم در سطح دولت. لژین سالها مذاکره را درباره این بازدید با حزب سوسیالیست آمریکا و فدراسیون کارگری آمریکا، سازمان اتحادیه کارگری به رهبری گومپرز مشهور (یا شاید تقریباً رسوا) دنبال کرد. وقتی که لژین شنید که کارل لیکنخت به آمریکا می رود، رفتن همزمان با او را رد کرد «تا بدین وسیله از ظاهر شدن همزمان دو سخنگو که نظریاتشان درباره تاکتیکهای حزب و اهمیت و ارزش بعضی شاخه های جنبش کارگری کاملاً منطبق نبود، در ایالات متحده احتراز کند.» ک.لژین اطلاعات زیادی درباره جنبش کارگری در آمریکا گردآوری کرد، اما نتوانست آنها را در کتاب خود که با شرح تکه پاره مسافرتش شلوغ شده است هضم کند، کتاب از نظر محتوی کم مایه و از نظر شیوه نگارش مبتذل است. حتی مقررات اتحادیه های کارگری آمریکا که مورد علاقه خاص لژین بود، مطالعه نشده اند یا تجزیه و تحلیل نشده اند، بلکه بطور ناکامل و بدون نظم ترجمه شده اند.

حادثه بسیار سازنده ای در بازدید لژین وجود داشت که به طرز بارزی دو گرایش را در بین الملل و بخصوص در جنبش کارگری آلمان آشکار کرد.

لژین از مجلس نمایندگان ایالات متحده که به عنوان کنگره شناخته می شود بازدید کرد. لژین که در کشور تحت تسلط پلیس پروس بزرگ شده است، با علاقه تحت تأثیر رسوم دموکراتیک جمهوری قرار گرفته و با خوشحالی قابل درکی اظهار می دارد که در آمریکا حکومت برای هر نماینده کنگره نه تنها دفتر کار دارای تمام وسائل جدید را تهیه می کند، بلکه یک منشی که حقوق او را دولت می پردازد نیز تحت اختیارش می گذارد که به او کمک کند تا بتواند به وظایف چند جانبه خود رسیدگی کند. سادگی و منشی ساده نمایندگان کنگره و سخنگوی کنگره تضاد قابل ملاحظه ای با آنچه لژین در پارلمانهای اروپائی و بخصوص آلمان دیده بود، داشت. در اروپا، یک سوسیال دموکرات حتی نمی تواند فکر ایراد یک نطق ادای احترام در یک پارلمان بورژوائی را بکند! اما در آمریکا این کار به سادگی انجام شد، و نام سوسیال دموکرات هیچ کس را نترساند ... **جز خود آن سوسیال دموکرات را!**

در اینجا، مثالی از شیوه بورژوازی آمریکا در کشتن سوسیالیستهای متزلزل با مهربانی را داریم، و یک شیوه فرصت طلبانه آلمانی که سوسیالیسم را به پاس احترام به بورژوازی «مهربان»، مؤدب و دمکرات، ترک می کند.

نطق ادای احترام لژین به انگلیسی ترجمه شده بود (دمکراسی ابداً از شنیدن صدای کسی که به زبان «خارجی» در پارلمان آن تکلم کند نفرت نداشت)؛ هر دویست کنگره نشین به نوبت با لژین به عنوان «مهمان» جمهوری دست دادند و سخنگو مراتب تشکر خود را ابراز داشت. لژین می نویسد که:

«شکل و محتوی نطق ادای احترام من، از طرف مطبوعات سوسیالیست چه در ایالات متحده و چه در آلمان با حسن نیت روبرو شد. ولی بعضی از سردبیران در آلمان نتوانستند خاطرنشان سازند که نطق من یکبار دیگر ثابت کرد که برای یک سوسیال دمکرات ایراد یک نطق سوسیال دمکراتیک برای مستمعین بورژوا چه وظیفه غیرممکنی است. خوب اگر این سردبیران بجای من بودند بدون شک نطقی علیه سرمایه داری و در دفاع از اعتصاب توده‌ای ایراد می کردند، اما من مهم دانستم که به این پارلمان تأکید کنم که سوسیال دمکراتها و کارگران سازمان یافته صنعتی آلمان خواهان صلح بین ملل هستند و از طریق صلح خواستار رشد فرهنگ به بالاترین دست یافتنی آن.»

بیچاره «سردبیران» که لژین آنها را با نطق «سیاستمدارانه» خود نابود کرد! فرصت طلبی رهبران اتحادیه‌های کارگری بطور کلی و لژین بخصوص، مدتهاست که در جنبش کارگری آلمان دانسته عموم بوده است، و آنطور که باید مورد ارزیابی عده بسیار زیادی از کارگران دارای آگاهی طبقاتی قرار گرفته است. اما مورد ما در روسیه، جاییکه بیش از اندازه درباره «مدل» سوسیالیسم اروپائی و با انتخاب دقیقاً بدترین آنها، قابل ردترین سیمای این «مدل»، صحبت می شود، باید نطق لژین را به تفصیل بیشتر مورد مطالعه قرار دهیم.

وقتی که لژین بالاترین مرجع نمایندگان آمریکای کاپیتالیست را مورد خطاب قرار داد، این رهبر لشکر قدرتمند دو میلیون نفری اتحادیه کارگری آلمان – یعنی اتحادیه‌های کارگری سوسیال دمکراتیک – این عضو گروه سوسیال دمکرات در رایشتاگ آلمان، یک نطق کاملاً بورژوا لیبرالی ایراد کرد. لازم نیست که بگوئیم یک لیبرال، یا حتی یک اکتربريست هم نیست که در تصدیق نطق درباره «صلح» و «فرهنگ» تردید کند.

و وقتی که سوسیالیستهای آلمان ابراز داشتند که این نطق یک نطق سوسیال دمکراتیک نبوده، این «رهبر» بردگان مزدوری سرمایه، با توهین گزنده‌ای به آنها جواب داد.

«سردبیران» در مقایسه با یک «سیاستمدار عملی» و جمع آور شاهیهای کارگران چه هستند! نارسوس بی فرهنگ ما، نسبت به سردبیران همان تحقیری را می کند که پلیسهای پناندرم [عنوان مسخره‌ای که به اشخاص مهم می دهند] در کشور خاصی در مورد عناصر سوم می کنند. (۱)

«این سردبیران» بدون شک نطقی «علیه سرمایه داری» ایراد می کردند. فقط فکر کنید که این شبه سوسیالیست به چه چیزی را تمسخر می کند! او این ایده را که یک سوسیالیست باید صحبت کردن علیه سرمایه داری را ضروری بداند تمسخر می کند. در نزد «سیاستمدار» فرصت طلب آلمانی، چنین عقیده‌ای کاملاً غریب است؛ آنها چنان صحبت می کنند که به «سرمایه داری» **برنخورد**. خود را با چشم پوشی برده وار از سوسیالیسم رسوا می کنند، و اینها به رسوائی خود نیز فخر می کنند.

لژین یک فرد عادی نیست. او نماینده لشکر اتحادیه‌های کارگری است، یا تقریباً فرمانده آن لشکر است. نطق او اتفاقی نبود، لغزش زبان نبود، یک بوالهوسی آنی نبود، اشتباه یک کارمند

دهاتی آلمانی که سرمایه داران آمریکائی مؤدب که از تکبر پلیسی اثری نشان ندادند دستپاچه‌اش کرده باشند نبود، و اگر فقط این بود، نطق لژین ارزش ذکر نداشت. اما مسلماً نطق لژین چنین نبود.

در کنگره بین المللی اشتوتگارت، نیمی از نمایندگان آلمان سوسیالیستهای قلابی از این نوع از آب درآمدند، که به نفع قطعنامه مافوق فرصت طلبی درباره مسئله مستعمرات رأی دادند. (۲) مجله آلمانی سوسیالیستیش (؟؟) موناتزحفته (۳) را در نظر بگیرید، همیشه در آن اظهاراتی به وسیله مردانی نظیر لژین که در بست فرصت طلب هستند و هیچ وجه مشترکی با سوسیالیسم ندارند، می یابیم. اظهاراتی که به همه نکات حیاتی جنبش کارگری برخورد می کند.

توضیح «رسمی» «مقامات رسمی» حزب آلمان اینست که «هیچکس» سوسیالیستیش موناتزحفته را نمی خواند و این روزنامه هیچ نفوذی ندارد، و غیره. اما این حقیقت ندارد. «رویداد» اشتوتگارت ثابت کرد که این حقیقت ندارد. مهم ترین و مسئول ترین افراد، اعضای پارلمان و رهبران اتحادیه کارگری که برای سوسیالیستیش موناتزحفته می نویسند، دائماً و بطور خستگی ناپذیری نظرات خود را در میان توده ها تبلیغ می کنند.

«خوش بینی رسمی» حزب آلمان مدتهاست که در اردوگاه خود، به وسیله آن مردمی که صاحب لقب «این سردبیران» لژین شدند، تذکر داده شده است - لقبی که از نقطه نظر بورژوازی تحقیرآمیز است و از نقطه نظر سوسیالیست درخور احترام. و هر چه بیشتر لیبرالها و انحلال طلبان در روسیه (البته از جمله تروتسکی) بکوشند که این خصوصیت دلپذیر را در خاک ما نشاء کنند، باید با قاطعیت بیشتر در مقابل آنها مقاومت شود.

خدمات عظیمی مایه سرافرازی سوسیال دمکراسی آلمان است. بخاطر مبارزات مارکس علیه هوخبرگس، دورینگ و شرکاء که سوسیال دمکراسی آلمان مدیون آنهاست، صاحب تئوریهای دقیقاً فرموله شده است که نارودنیکهای ما بیهوده می کوشند از آنها فرار کنند، یا فقط از دید فرصت طلبی به آنها برخورد کنند. سوسیال دمکراسی آلمان دارای یک سازمان توده ای، روزنامه ها، اتحادیه های کارگری، و انجمنهای سیاسی است - همان سازمان توده ای که چنان قاطعانه در کشور ما ساخته می شود و مارکسیستهای پرآودا در هر جا آنرا به شکل پیروزی به دست می آورند - در انتخابات دوما، در روزنامه های یومیه، در انتخابات هیئت بیمه، و در اتحادیه های کارگری. کوشش انحلال طلبان ما که کارگران آنها را «از کار برکنار کردند»، دائر بر طفره رفتن از مسئله رشد این سازمان توده ای در روسیه به شکلی که در شرایط روسیه پذیرفته شده است، به همان اندازه بیهوده است که کوشش مشابه نارودنیکها، و دلالت بر انشعاب روشنفکرانه مشابهی از جنبش طبقه کارگر می کند.

اما شایستگی های سوسیال دمکراسی آلمان، بخاطر نطقهای شرم آوری مانند نطقی که به وسیله لژین ایراد شد یا «اظهارات» (در مطبوعات) مقاله نویسان سوسیالیستیش موناتزحفته نیست، بلکه علیرغم آنهاست. ما نباید سعی کنیم که مرضی را که حزب آلمان بدون شک از آن رنج می برد کم اهمیت جلوه دهیم، بیماری ای که خود را در پدیده هایی از این قبیل نشان می دهد و ما نباید که آنرا با عبارات «خوش بینانه رسمی» کم اهمیت تلقی کنیم. باید آنرا عریان در برابر کارگران روسی قرار دهیم، تا بتوانیم از تجربه جنبش کهن تر بیاموزیم که چه چیز را نباید از آن تقلید کنیم.

پروسوشچنیه شماره ۴

آوریل ۱۹۱۴

امضاء : و . ای.

توضیحات

۱- اشاره لنین به طرز برخورد بوروکراسی تزاری با اعضای دمکرات زمستوها - دکترها، کارشناسان، معلمان، کشاورزان و غیره است که در سخنرانی سال ۱۹۰۰ توسط فرماندار سامارا کوندویدی «عنصر سوم» خوانده شدند. این عبارت بعدها در ادبیات در مورد روشنفکران دمکرات زمستوو بکار گرفته شد.

۲- لنین به کنگره سوسیالیستی بین المللی در اشتوتگارت (هفتمین کنگره بین الملل دوم) اشاره می کند که در اوت ۱۹۰۷ برگزار شد. یکی از مهم ترین موضوعات در دستور کار کنگره مسئله مستعمرات بود که بر سر آن مبارزه تندی درگرفت. جناح فرصت طلب کنگره قطعنامه ای را پیشنهاد کرد که از حفظ مستعمرات دفاع می کرد. «سوسیالیست» هلندی ون کول اظهار داشت که در آینده سوسیالیستها باید به میان «مردم وحشی» بروند، نه فقط با ماشین و دیگر دستاوردهای تمدن و فرهنگ بلکه با اسلحه در دستانشان. پیش نویس این قطعنامه فرصت طلبانه توسط اکثریت نمایندگان آلمان حمایت شد. تنها در نتیجه تلاشهای سوسیالیستهای روسی و لهستانی، تعداد کمی از سوسیالیستهای فرانسوی، آلمانی و انگلیسی به همراه سوسیالیستهای کشورهای کوچکتر که مستعمره ای نداشتند، این قطعنامه رد شد و اصلاحاتی در آن به عمل آمد که محتوای آنرا تغییر داد. قطعنامه تصویب شده توسط کنگره به وضوح و قاطعانه هر نوع سیاست استعماری را محکوم می کرد.

۳- Sozialistische Monatshefte (سوسیالیست ماهانه) ارگان عمده فرصت طلبان آلمانی و سخنگوی رویزیونیسم بین المللی بود که در برلین از ۱۸۹۷ تا ۱۹۳۳ منتشر می شد. طی جنگ جهانی اول موضعی سوسیال شوونیستی داشت.

از «گزارش کمیته مرکزی ح.ک.س.د.ر. به کنگره بروکسل و دستورالعمل هایی به هیئت نمایندگی کمیته مرکزی»

... اینها ارقام واقعی دایر بر انتخاب نمایندگان کارگران در سازمانهای بیمه هستند. ما تماماً مذاکرات درباره اصلاحات سیاسی و قانون اساسی در روسیه تزاری حاضر را به عنوان لیبرالیسم محض رد می کنیم و کاری بدان نخواهیم داشت؛ اما ما از اصلاحات واقعی مانند بیمه، در عمل و نه در حرف استفاده خواهیم کرد. تمام گروه کارگران که در سازمانهای بیمه سرتاسری روسیه هستند، شامل هواداران پراودا یعنی کارگرانی که انحلال طلبی را محکوم و رد کرده اند می شوند. در ضمن انتخابات برای هیئت مدیره بیمه سرتاسری روسیه، ۴۷ نماینده از ۵۷ هیئت نماینده، یعنی ۸۲٪ آنها پراودیست بودند. در انتخابات هیئت مدیره بیمه شهری سن پترزبورگ، ۳۷ نماینده پراودیست بودند و ۷ نماینده انحلال طلب، پراودیستها ۸۴ درصد را تشکیل می دادند.

همین را می توان درباره اتحادیه های کارگری گفت. وقتی که رفقای خارجی ما صحبت های سوسیال دمکرات های روسی مقیم خارج (که روزا لوکزامبورگ، پلخائف، تروتسکی و دیگران با

آنها همراهی می کنند) درباره «اغتشاش در نتیجه ستیزه‌های مبتنی بر دسته بندی» در روسیه را می شنوند شاید فکر کنند که جنبش اتحادیه کارگری در کشور ما منشعب شده است. هرگز چنین چیزی نیست.

در روسیه هیچ اتحادیه دو شاخه‌ای نیست. هم در سن پترزبورگ، هم در مسکو اتحادیه‌های کارگری متحد هستند. قضیه آنست که در این اتحادیه‌ها **پراودیستها** کاملاً غلبه دارند. هیچ یک از ۱۳ اتحادیه کارگری مسکو انحلال طلب نیستند.

از ۲۰ اتحادیه کارگری در سن پترزبورگ که در سالنامه کارگری ما فهرست شده‌اند همراه با اعضایشان، فقط اتحادیه طراحان، کارمندان داروسازی و اتحادیه منشی‌ها، و نیمی از اعضای اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها انحلال طلب هستند، در تمام اتحادیه‌های دیگر – کارگران فلزکار، پارچه بافها، خیاطها، نجارها، شاگردان مغازه‌ها و امثال آنها – پراودیستها کاملاً در اکثریت هستند.

و ما به سادگی می گوئیم که: اگر انحلال طلبان نمی خواهند که تاکتیک خود را بطور فاحشی تغییر دهند و مبارزه نفاق افکنانه خود را علیه اکثریت سازمان یافته کارگران دارای آگاهی طبقاتی در روسیه خاتمه دهند، بگذار که سخن درباره «اتحاد» را متوقف کنیم.

نوشته شده در ۲۳-۳۰ ژوئن (۶-۱۳ ژوئیه) ۱۹۱۴

طبع برای نخستین بار در ۱۹۲۹ در چاپ دوم و سوم آثار گردآوری شده و.ای. لنین جلد ۱۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۰

از «کارل مارکس»

از همان سالهای ۴۵-۱۸۴۴، پس از مورد بررسی قرار دادن یکی از نقایص ماتریالیسم اولیه یعنی قادر نبودن به فهم شرایط یا عدم درک اهمیت فعالیت عملی انقلابی، مارکس همراه با کارهای تئوریک خود توجهی پیوسته در سراسر زندگیش به مسائل تاکتیکی مبارزه طبقاتی کارگران معطوف کرد. در تمام آثار مارکس مطالب بسیار زیادی درباره این مطلب وجود دارد. بخصوص در چهار جلد مکاتبات او با انگلس، که در ۱۹۱۳ به طبع رسید. اما این مواد هنوز به هیچ وجه به هم ارتباط داده نشده، گردآوری، بررسی و مطالعه نشده‌اند. بنابراین در اینجا ما باید خود را محدود به اظهار نظرهای بسیار کلی و مختصر ننمائیم و تأکید کنیم که مارکس به درستی چنین پنداشت که بدون این جنبه، ماتریالیسم ناکامل، یک طرفه و بی جان است. وظیفه بنیادی تاکتیکهای کارگران را مارکس دقیقاً بر طبق اصول بینش ماتریالیستی دیالکتیکی خود شرح داد. فقط یک ملاحظه عینی از برآورد روابط متقابل تمام طبقات بدون استثناء در یک اجتماع معین، و در نتیجه ملاحظه مرحله عینی رشد که آن جامعه بدان رسیده است و روابط متقابل این جامعه مشخص با سایر جوامع، می تواند مبنای تاکتیکهای صحیح یک طبقه پیشرفته قرار گیرد. هم زمان با این، تمام طبقات و تمام کشورها نه بطور ثابت بلکه به صورت پویا مورد نظر قرار گرفته‌اند، یعنی نه در حالت سکون بلکه در حال حرکت (که قوانین آن با شرایط اقتصادی موجودیت هر طبقه تعیین می گردد). حرکت به نوبه خود نه فقط از نظر گذشته بلکه از نقطه نظر آینده هم در نظر گرفته می شود، و نه به مفهوم عامیانه‌ای که به وسیله پیروان

«نظریه تکامل» که تنها تغییرات کند را می بینند، بلکه به نحو دیالکتیکی: مارکس به انگلس می نویسد که «... در چنین رشدهائی، بیست سال بیشتر از یک روز نیست، گرچه بعدها ممکنست روزهائی بیایند که در آنها بیست سال متجسم شده باشد» (Briefwechsel جلد سوم صفحه ۱۲۷). در هر مرحله‌ای از رشد، در هر لحظه، تاکتیکهای کارگران باید این دیالکتیک به لحاظ عینی اجتناب ناپذیر تاریخ بشر را در مد نظر داشته باشد، از یک طرف دوران درجا زنی سیاسی یا دوران بطئی رشد به اصطلاح «صلح آمیز» را بارور گردانند تا آگاهی طبقاتی، قدرت و ظرفیت مبارزاتی طبقه پیشرفته را رشد دهند، و از طرف دیگر تمام کارهای این باروری را به جانب «هدف اصلی» جنبش این طبقه، به جانب خلق کردن راه حل‌های عملی برای وظایف بزرگ در روزهای بزرگی که در آنها «بیست سال تجسم یافته است» رهبری کنند. در این رابطه دو استدلال از استدلالهای مارکس دارای اهمیت ویژه‌ای هستند؛ یکی از آنها که به مبارزه اقتصادی و سازمانهای اقتصادی کارگران می پردازد، در محتوای «فقر فلسفه» است؛ دیگری در محتوای «مانیفست کمونیست» است و به وظایف سیاسی کارگران می پردازد. اولی چنین است: «صنعت در مقیاس بزرگ، گروهی از مردم را که با یکدیگر بیگانه هستند در یک محل مجتمع می کند. رقابت، منافع این گروه را تقسیم می کند. اما ابقای مزدها، این نفع مشترک که آنها در برابر کارفرمای خود دارند، آنها را حول اندیشه مشترک مقاومت متحد می گرداند – اتحاد ... اتحادها، که در ابتدا مجزا شده‌اند، خود را به صورت گروهها درمی آورند ... و در برابر سرمایه همیشه متحد، ابقای اتحاد برای آنها [یعنی کارگران] ضروری تر از ابقای مزدها می گردد ... در این مبارزه – یک جنگ داخلی واقعی – تمام عناصر لازم برای یک جنگ آینده متحد می گردند و رشد می کنند. وقتی که مبارزه به این نقطه رسید، اتحاد خصوصیتی سیاسی به خود می گیرد.» در اینجا ما برنامه و تاکتیکهای مبارزه اقتصادی و جنبش اتحادیه کارگری را برای چندین دهه آینده داریم، برای تمام دوره طولانی که در آن کارگران نیروهای خود را برای «نبرد آینده» آماده خواهند کرد. در کنار اینها باید تذکرات متعدد مارکس و انگلس در مورد راه و روش جنبش کارگری انگلستان لحاظ شود: چگونه «رونق» صنعتی منجر به کوششهایی برای «خرید کارگران» می گردد (Briefwechsel جلد اول صفحه ۱۳۶)، تا آنها را از مبارزه منحرف کنند؛ چگونه این رونق بطور اعم «کارگران را دلسرد می کند» (جلد ۲ صفحه ۲۱۸)، چگونه کارگران بریتانیا «بورژوا زده» می شوند – «این بورژوا ترین همه ملتها، ظاهراً در اصل هدفش داشتن آریستوکراسی بورژوازی و کارگران بورژوا به همراه بورژوازی است» (جلد ۲ صفحه ۲۹۰)؛ چگونه «انرژی انقلابی» کارگران کاهش می یابد (جلد ۳ صفحه ۱۲۴)، چگونه لازم خواهد بود مدت زمان کم و بیش طولانی صبر کنیم تا آنکه «کارگران بریتانیایی خود را از مرض آشکار بورژوائی رها سازند» (جلد ۳ صفحه ۱۲۷)؛ چگونه جنبش کارگری بریتانیا «فاقد روحیه چارتیستی است» (۱۸۶۶)، جلد ۳ صفحه ۳۰۵)، چگونه رهبران کارگران بریتانیا تبدیل به چیزی مابین «یک بورژوازی رادیکال و کارگر» می شوند (در ارجاع به Holyoake، جلد ۴ صفحه ۲۰۹)؛ چگونه در نتیجه مونوپلی [انحصار] بریتانیا، و تا زمانی که آن مونوپلی باقی بماند، «کارگر بریتانیایی نخواهد جنبید» (جلد ۴ صفحه ۴۳۳). تاکتیکهای مبارزه اقتصادی در ارتباط با مسیر عمومی (و حاصل) جنبش طبقه کارگر، در اینجا از یک موضع فوق العاده وسیع، جامع، دیالکتیکی و اصالتاً انقلابی در نظر گرفته شده‌اند.

نوشته شده در ژوئیه - نوامبر ۱۹۱۴

از «امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم»

پرولتاریا فرزند سرمایه داری است - سرمایه داری جهانی، و نه فقط سرمایه داری اروپایی یا سرمایه داری امپریالیستی. در یک مقیاس جهانی، پنجاه سال زودتر یا پنجاه سال دیرتر - با سنجش در مقیاس جهانی این نکته کوچکی است - «پرولتاریا» حتماً متحد «خواهد شد»، و سوسیال دموکراسی انقلابی «ناگزیر» در درونش پیروز خواهد شد. اما حضرات کائوتسکیستها، مطلب این نیست. مطلب اینست که هم اکنون، در کشورهای امپریالیستی اروپا، شما به اپورتونیستها تملق می‌گویید، اپورتونیستهایی که با پرولتاریا به عنوان یک طبقه بیگانه بوده، خدمتگزاران، عاملین و وسیله اعمال نفوذ بورژوازی اند و اگر جنبش کارگری خود را از دست اینان نجات ندهد، یک جنبش کارگری بورژوایی باقی خواهد ماند. با دفاع از «اتحاد» با اپورتونیستها، با لژین ها و داویدها، پلخانها، چخنکیس ها، پوترسفا ها و غیره، شما بطور عینی از به بند کشیدن کارگران توسط بورژوازی امپریالیستی با کمک بهترین عاملینش در جنبش کارگری دفاع می‌کنید. پیروزی سوسیال دموکراسی انقلابی در سطح جهانی مطلقاً ناگزیر است، منتها این پیروزی بر ضد شما حرکت کرده و خواهد کرد، پیش رفته و خواهد رفت، پیروزی بر علیه شما خواهد بود.

این دو گرایش، حتی می‌توان گفت این دو حزب در جنبش کارگری امروزی که در سالهای ۱۹۱۴-۱۶ بطور واضحی در سراسر جهان از یکدیگر جدا شدند، توسط انگلس و مارکس در انگلیس در طول دهها سال تقریباً از سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۹۲ دنبال شده بودند.

نه مارکس نه انگلس آنقدر زنده نماندند تا عصر امپریالیستی سرمایه داری جهانی را که زودتر از ۱۸۹۸-۱۹۰۰ شروع نشد ببینند. لیکن این خصوصیت ویژه انگلس بود که حتی در اواسط قرن نوزدهم حداقل دو مشخصه بارز اصلی امپریالیسم را در آن زمان آشکار کرده بود: (۱) مستعمرات وسیع، و (۲) سود انحصاری (بخاطر موقعیت انحصاریش در بازار جهانی). در هر دو مورد انگلیس در آن زمان در میان کشورهای سرمایه داری استثناء بود، و انگلس و مارکس، با تحلیل این استثناء، به وضوح و قاطعانه ارتباط آنرا با پیروزی (موقت) اپورتونیسم در جنبش کارگری انگلیس نشان دادند.

در نامه‌ای به مارکس، به تاریخ ۷ اکتبر ۱۸۵۸، انگلس نوشت: «... پرولتاریای انگلیس در واقع بیشتر و بیشتر بورژوا می‌شود، بطوری که این بورژوا ترین تمام ملل، ظاهراً هدف نهایی اش داشتن یک اشرافیت بورژوایی و یک پرولتاریای بورژوایی همراه با بورژوازی است. برای ملتی که تمام دنیا را استثمار می‌کند، این البته تا حد معینی قابل توجیه است.» [۱] در نامه‌ای به سورژه، به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۲، انگلس به او اطلاع می‌دهد که هالس آشوب بزرگی در شورای متحد انترناسیونال به راه انداخته و بر علیه مارکس بخاطر گفتن اینکه «رهبران کارگری انگلیس خود را فروخته‌اند» رأی انتقاد گرفت. مارکس در ۴ اوت ۱۸۷۴ به سورژه نوشت: «در رابطه با کارگران شهری اینجا [در انگلیس]، جای تأسف است که تمام جمع رهبران به پارلمان راه نیافتند. این مطمئن ترین وسیله خلاصی از دست تمام این جمع بود.» در نامه‌ای به مارکس،

به تاریخ ۱۱ اوت ۱۸۸۱ انگلس درباره «آن بدترین اتحادیه‌های انگلیسی که به خود اجازه می دهند توسط مردانی که به بورژوازی فروخته شده یا حداقل از آن مزد می گیرند، رهبری شوند» صحبت می کند. در نامه‌ای به کائوتسکی، به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲، انگلس نوشت: «شما از من می پرسید که کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه فکر می کنند. خوب، درست همان چیزی که آنان درباره سیاست بطور کلی فکر می کنند. اینجا حزب کارگری وجود ندارد، فقط محافظه کاران و لیبرال - رادیکالها هستند، و کارگران با خوشحالی در ضیافت انحصار انگلیس بر بازار جهانی و مستعمرات شرکت می کنند.» [۲]

در ۷ دسامبر ۱۸۸۹ انگلس به سورژه نوشت: «نفرت انگیزترین چیز در اینجا [انگلس] «حرمت» بورژوائی است، که عمیقاً تا استخوان کارگران نفوذ کرده است ... حتی تام مان، که او را من از خیلی ها بهتر می دانم، علاقه دارد ذکر کند که او با حضرت شهردار نهار خواهد خورد. اگر این وضع با فرانسه مقایسه شود، مشخص می شود که انقلاب به هر حال به چه درد می خورد.» [۳] در نامه‌ای به تاریخ ۱۹ آوریل ۱۸۹۰: «اما در زیر سطح، جنبش [طبقه کارگر در انگلس] به پیش رفته، بخشهای وسیع تری را و عمدتاً فقط از میان پائین ترین قشرهایی که تاکنون بی تحرک بودند، دربر می گیرد [تأکیدات از انگلس]. آن روز دیگر دور نیست هنگامی که این توده ناگهان خود را بیابد، موقعی که متوجه شود که خود، توده عظیم در حرکت است.» در ۴ مارس ۱۸۹۱: «شکست اتحادیه متلاشی شده باراندازان؛ اتحادیه‌های «قدیمی» محافظه کار، غنی و در نتیجه ترسو، در معرکه تنها مانده اند ...» ۱۴ سپتامبر ۱۸۹۱: در کنگره اتحادیه‌های نیوکاسل، اتحادیه گراهای قدیمی، مخالفین هشت ساعت کار در روز، شکست خوردند، «و روزنامه‌های بورژوائی شکست حزب کارگر بورژوائی را اذعان می کنند.» (تمام تأکیدات از انگلس) ...

اینکه این عقاید که توسط انگلس در طول دهها سال تکرار شدند، همچنین توسط او در مطبوعات به صورت علنی اظهار شدند، از مقدمه او بر دومین چاپ «شرایط طبقه کارگر در انگلس»، ۱۸۹۲ به اثبات می رسد. [۴] در اینجا او از یک «اشرافیت در میان طبقه کارگر»، از یک «اقلیت ممتاز در میان کارگران»، در تضاد با «توده وسیع مردم کارگر» صحبت می کند. «یک اقلیت کوچک، ممتاز، حفاظت شده» از میان طبقه کارگر به تنهایی از موقعیت ممتاز انگلس در ۶۸-۱۸۴۸ «بطور دائمی استفاده برد»، در حالیکه «بخش عظیمی از آنها حداکثر فقط یک بهبود موقتی را تجربه کردند» ... «با فروریختن آن انحصار [صنایع انگلس]، طبقه کارگر انگلس آن موقعیت ممتاز را از دست خواهد داد ...» «اعضاء اتحادیه‌های «جدید»، اتحادیه‌های کارگران بی مهارت، «این امتیاز بزرگ را داشتند، که افکارشان بمثابة خاک دست خورده بود، کاملاً آزاد از قید میراث تعصبات بورژوائی «قابل احترام» که مغزهای «اتحادیه گرایان قدیمی» که موقعیت بهتر داشتند را از کار بازمی داشت» ... «به اصطلاح نمایندگان کارگران» در انگلس کسانی هستند «که از واقعیت عضویت آنان در طبقه کارگر صرف نظر می گردد زیرا که آنها خودشان می خواهند کیفیت کارگیشان را در دریای لیبرالیسم شان غرق کنند» ...

ما عمداً از گفته‌های مستقیم مارکس و انگلس بطور طولانی نقل قول آوردیم تا اینکه خواننده آنها را به صورت یک مجموعه مورد مطالعه قرار دهد. و آنها می بایست مطالعه شوند، آنها درخور تعمق دقیق هستند. زیرا آنها محور تاکتیکهای جنبش کارگری هستند که شرایط عینی عصر امپریالیسم آنها را دیکته کرده است.

در اینجا نیز، کائوتسکی کوشیده است «مطلب را مبهم کند» و بجای مارکسیسم آشتی عاطفی با اپورتونیستها را جانشین کند. کائوتسکی در عین مخالفت با سوسیال - امپریالیستهای معترف و

ساده لوح (مردانی چون لنش) که شرکت آلمان را در جنگ به عنوان وسیله‌ای برای نابودی انحصار انگلیس توجیه می‌کنند، این اشتباه واضح را با یک اشتباه به همان اندازه واضح دیگری «تصحیح» می‌کند. بجای یک اشتباه گمان انگیز او یک اشتباه مطبوع بکار می‌برد! او می‌گوید انحصار **صنعتی** انگلیس مدتهاست درهم شکسته، مدتهاست نابود شده، و چیزی باقی نمانده که از میان برده شود.

چرا این استدلال اشتباه است؟

زیرا، اولاً انحصار **استعماری** انگلیس را نادیده می‌گیرد. در حالی که همانطوری که دیده‌ایم، انگلس به این مسئله حتی از سال ۱۸۸۲ یعنی ۳۴ سال قبل بطور واضح اشاره کرد! گرچه انحصار صنعتی انگلیس احتمالاً از بین رفته، لیکن انحصار استعماریش نه تنها باقی مانده بلکه بسیار تشدید شده، زیرا که تمام جهان اکنون تقسیم شده است! کائوتسکی ایده‌های بورژوا - پاسیفیستی و عامیانه - اپورتونیستی را مبنی بر اینکه «چیزی برای جنگیدن وجود ندارد»، از طریق این دروغ مطبوع، دزدانه به میان می‌آورد. برعکس، نه تنها سرمایه داران هم اکنون چیزی برای جنگیدن دارند، بلکه آنها بخاطر حفظ سرمایه داری ناچار به جنگیدن اند، زیرا بدون یک تقسیم دوباره اجباری مستعمرات، کشورهای امپریالیستی **جدید** نخواهند توانست امتیازاتی را که قدرتهای امپریالیستی قدیمی تر (و **ضعیف تر**) مورد استفاده قرار می‌دادند، به دست آورند.

ثانیاً، چرا انحصار انگلیس پیروزی (موقت) اپورتونیسم را در انگلیس نشان می‌دهد؟ زیرا انحصار **ما فوق سود** به بار می‌آورد، یعنی مازاد سودی که از سودهای سرمایه داری عادی و معمولی در تمام دنیا بیشتر و بالاتر است. سرمایه داران می‌توانند بخشی (و نه حتی بخش کوچکی!) از این مافوق سودها را برای رشوه دادن به کارگران خودشان اختصاص دهند، و چیزی شبیه یک اتحاد («اتحادهای» مشهوری که توسط وب‌های اتحادیه‌های کارگری انگلیس و کارفرمایان توضیح داده شده را بخاطر بیاورید) بین کارگران یک ملت معین و سرمایه داران آنها بر علیه کشورهای دیگر به وجود آورند. انحصار صنعتی انگلیس تا اواخر قرن نوزدهم از بین رفته بود. تردیدی در این مورد نیست. اما چگونه این نابودی به وقوع پیوست؟ آیا انحصار **تأمناً** ناپدید شد؟

اگر اینچنین بود، «تئوری» آشتی کائوتسکی (با اپورتونیستها) تا حد معینی قابل توجیه بود. اما اینچنین نیست، و نکته درست همین است. امپریالیسم سرمایه داری انحصاری است. هر کارتل، هر تراست، سندیکا، هر بانک عظیم یک انحصار است. مافوق سودها از بین نرفته‌اند؛ آنها هنوز باقی هستند. استثمار **تمام** کشورهای دیگر توسط یک کشور ممتاز و از نظر مالی ثروتمند باقی است و شدیدتر شده است. تعداد انگشت شماری از کشورهای ثروتمند - اگر ما ثروت مستقل، واقعاً بزرگ و «مدرن» را در نظر داشته باشیم، فقط چهار تا از آنان موجودند: انگلیس، فرانسه، ایالات متحده و آلمان - انحصار را در ابعاد وسیعی رشد داده‌اند، آنها **ما فوق سودهایی** که به صدها، اگر نه به هزارها میلیون می‌رسد به دست می‌آورند، آنها «بر پشت» صدها و صدها میلیون مردم کشورهای دیگر «سوار» هستند و بین خودشان برای تقسیم غنایم به ویژه فربه و به ویژه سهل الوصول می‌جنگند.

این، در حقیقت، مضمون اقتصادی و سیاسی امپریالیسم است، که کائوتسکی بجای افشای تضادهای عمیق آن، آنرا پرده پوشی می‌کند.

بورژوازی یک قدرت «بزرگ» امپریالیستی می‌تواند از **نظر اقتصادی** قشر بالای کارگرهای «خود» را با مخارج حدود یک صد میلیون فرانک در سال رشوه دهد، زیرا که مافوق سودش به احتمال قوی حدوداً به هزار میلیون می‌رسد. و چگونگی تقسیم این رشوه کوچک بین وزراء

کار، «نمایندگان کارگری» (تحلیل عالی انگلس را از این عبارت بخاطر داشته باشید)، اعضا کارگر کمیته‌های صنایع جنگی، مسئولین کارگری، کارگرانی که متعلق به اتحادیه‌های کوچک حرفه‌ای اند، کارمندان ادارات، غیره و غیره، مسئله درجه دومی است.

مابین سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۸ و تا حد معینی بعداً، تنها انگلیس از یک انحصار برخوردار بود: **به همین جهت** اپورتونیزم به مدت دهها سال توانست در آنجا چیره شود. هیچ کشور دیگری صاحب مستعمرات بسیار غنی یا یک انحصار صنعتی نبود.

آخرین ثلث قرن نوزدهم شاهد گذار به دوران جدید، دوران امپریالیسم بود. سرمایه مالی نه یک، بلکه چند - هر چند بسیار محدود - قدرت بزرگ از انحصار بهره می گیرد (در ژاپن و روسیه انحصار قدرت نظامی، سرزمینهای وسیع، و یا امکانات ویژه برای غارت ملیتهای اقلیت، چین و غیره، بخشاً مکمل و بخشاً جایگزین انحصار مدرن و به روز سرمایه مالی است). این اختلاف بیانگر اینست که چطور موقعیت انحصاری انگلیس توانست برای دهها سال بدون رقیب باقی بماند. با انحصار سرمایه مالی نوین به شدت مقابله می شود؛ دوران جنگهای امپریالیستی آغاز شده است. در آن روزها رشوه دادن و فاسد کردن طبقه کارگر یک کشور برای دهها سال امکان داشت. این امر اگر امروز غیرممکن نباشد، غیرمحتمل است. اما از طرف دیگر، هر یک از قدرتهای «بزرگ» امپریالیستی قادر است به قشر کوچک تری (کوچک تر از انگلیس بین سالهای ۶۸-۱۸۴۸) از «اشرافیت کارگری» رشوه داده و می دهد. سابقاً یک «حزب کارگری بورژوائی» اگر عبارت واقعاً ژرف انگلس را بکار ببریم، می توانست تنها در یک کشور به وجود آید، زیرا آن کشور به تنهایی از انحصار بهره مند بود؛ لیکن از طرف دیگر، می توانست برای مدتی طولانی دوام بیاورد. امروزه یک «حزب کارگری بورژوائی» در تمام کشورهای امپریالیستی اجتناب ناپذیر و عادی می باشد؛ اما با توجه به مبارزه سختی که آنها به منظور تقسیم غنائم انجام می دهند، چنین حزبی محتمل نیست که بتواند برای مدتی طولانی در تعدادی از کشورها چیرگی داشته باشد. زیرا که تراستها، الیگارش مالی، قیمت‌های بالا، و غیره، در حالی که رشوه دهی به عده قلیلی را در لایه‌های فوقانی امکان پذیر می سازند، لیکن توده پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را تحت ستم، نابودی، خائمان براندازی و شکنجه روزافزون قرار می دهند.

از یک طرف، تمایل بورژوازی و اپورتونیستها به تبدیل چند ملت بسیار غنی و ممتاز به انگلهای «ابدی» بر بدن بقیه نوع بشر وجود دارد، تمایل به «لمیدن بر تخت افتخار» استعمار سیاهان، هندیها و غیره، در بند نگاه داشتن آنها با کمک سلاحهای نابود کننده عالی که توسط میلیتاریسم مدرن تهیه شده‌اند. از طرف دیگر، تمایل توده‌ها، که بیشتر از سابق تحت ستم بوده و تمام فشار جنگهای امپریالیستی را متحمل می شوند، برای دور انداختن این یوغ و سرنگونی بورژوازی وجود دارد. تاریخ جنبش کارگری بدون شک در پرتو مبارزه میان این دو گرایش تکوین خواهد یافت. زیرا که گرایش اول تصادفی نبوده؛ و از نظر اقتصادی «مضمون یافته» است. هم اکنون بورژوازی در تمام کشورها برای خود «احزاب کارگری بورژوائی» از میان سوسیال - شووینیستها به وجود آورده، پرورانده و تأمین کرده است. فرق بین یک حزب قطعاً شکل یافته برای مثال مانند حزب بیسولاتی در ایتالیا، که کاملاً سوسیال - امپریالیست است، و مثلاً حزب نیمه شکل یافته پوترسف ها، گووزدیوها، بولکین ها، چخیدزه ها، اسکوبلف ها و شرکاء، یک تفاوت بی اهمیت است. نکته مهم اینست که از نظر اقتصادی پناهندگی یک قشر از اشرافیت کارگری به بورژوازی به کمال رسیده و به واقعیت انجام یافته‌ای مبدل شده است؛ و این واقعیت اقتصادی، این تغییر در روابط طبقاتی، بدون هیچگونه «مشکل» خاصی غالب سیاسی در این یا آن شکل دیگر، پیدا خواهد کرد.

بر مبنای پایه اقتصادی فوق الذکر، مؤسسات سیاسی سرمایه داری مدرن - مطبوعات، پارلمان، تشکلهای، کنگره‌ها و غیره - برای کارگران و کارمندان اداری رفرمیست و میهن پرست، رام و محترم، امتیازات و رشوه سیاسی، مطابق با امتیازات و رشوه اقتصادی به وجود آورده است. شغل‌های پر منفعت و راحت در حکومت یا در کمیته‌های صنایع جنگی، در پارلمان و در کمیته‌های گوناگون، در هیئت مدیره روزنامه‌های قانونی «قابل احترام» و یا در هیئت مدیره اتحادیه‌های کارگری «بورژوائی مطیع قانون» و به همان اندازه قابل احترام - اینست طعمه‌ای که بورژوازی امپریالیستی توسط آن نمایندگان و طرفداران «احزاب کارگری بورژوائی» را جلب کرده و پاداش می دهد.

مکانیسم دموکراسی سیاسی در همین جهت کار می کند. در دوران ما هیچ چیز بدون انتخابات نمی تواند انجام گیرد؛ هیچ چیز بدون توده‌ها نمی تواند انجام پذیرد. و در این عصر چاپ و پارلمانتاریسم، موفقیت در جلب و به دنبال کشیدن توده بدون یک سیستم همه جانبه، با مدیریت سیستماتیک و کاملاً مجهز چاپلوسی، کذب، حقه بازی، استفاده تردستانه از اصطلاحات مد روز و عامه پسند، و قول همه گونه رفرم و دعای خیر از چپ و راست به کارگران - تا جایی که آنها از مبارزه انقلابی برای سرنگونی بورژوازی چشم پيوشند - غیرممکن است. من این سیستم را، لوید جورجیسم، به نام لوید جورج وزیر انگلیسی، یکی از پیش‌تازترین و ماهرترین نمایندگان این سیستم در سرزمین کلاسیک «حزب کارگری بورژوائی» می نامم. لوید جورج یک کارچاق کن بورژوائی درجه یک، یک سیاستمدار زیرک، یک سخنور عامه پسند است که هر نوع سخنرانی که بخواهید حتی انواع ۱-انقلابی آنرا برای حضار کارگر ایراد خواهد کرد، و مردی که قادر است رشوه قابل توجهی برای کارگران مطیع به شکل اصلاحات اجتماعی (بیمه، و غیره) به دست آورد؛ وی به بهترین وجهی به بورژوازی خدمت می کند*، و خدمتش را به بورژوازی دقیقاً در میان کارگران انجام داده، نفوذ بورژوازی را دقیقاً به میان پرولتاریا می برد، جایی که بورژوازی بدان بیشترین احتیاج را دارد و جایی که مطیع کردن معنوی توده‌ها از همه جا مشکل تر است.

و آیا فرق چندان بزرگی بین لوید جورج و شیدمان‌ها، لژین‌ها، هندرسون‌ها و هیندلمان‌ها، پلخائف‌ها، رنادل‌ها و شرکاء وجود دارد؟ درباره گروه آخر، ممکن است تحت این عنوان که بعضی از آنها به سوسیالیسم انقلابی مارکس برخوانند گشت، اعتراض بشود. امکان چنین چیزی هست، لیکن اگر به مسئله از نظر سیاسی یعنی جنبه توده‌ای آن برخورد شود، تفاوت ناچیزی وجود خواهد داشت. بعضی افراد از میان رهبران سوسیال - شوونیست امروزی ممکن است به پرولتاریا بازگردند، اما گرایش سوسیال - شوونیستی یا اپورتونیستی (که همان چیز است) نه نمی تواند محو شود و نه اینکه به پرولتاریای انقلابی «بازگردد». هر کجا که مارکسیسم بین کارگران رایج است، این گرایش سیاسی، این «حزب کارگری بورژوائی» به نام مارکس سوگند خواهد خورد. از انجام این امر ممانعت نمی توان کرد، همانطور که یک شرکت تجاری را نمی توان از استفاده از هر نوع برچسب مخصوص، علامت یا تبلیغی برحذر داشت. در طول تاریخ همواره جریان چنین بوده که بعد از مرگ رهبران انقلابی که در میان طبقات

* من به تازگی مقاله‌ای در یک مجله انگلیسی به قلم یک ثری [عضو حزب محافظه کار - مترجم]، یک مخالف سیاسی لوید جورج، تحت عنوان «لوید جورج از دیدگاه یک ثری» خواندم. جنگ چشمان این مخالف را باز کرد و وی را به این درک رسانید که لوید جورج چه خادم خوبی برای بورژوازی است! ثری‌ها با او صلح کرده‌اند!

ستم دیده محبوب بودند، دشمنان شان سعی کرده‌اند از اسم آنان برای فریب دادن طبقات ستم دیده استفاده کنند.

واقعیت اینست که «احزاب کارگری بورژوائی»، بمثابة یک پدیده سیاسی، هم اکنون در کلیه کشورهای سرمایه داری پیشگام تشکیل شده‌اند، و بدون یک مبارزه قاطع و بی امان، در تمام طول جبهه برضد این احزاب - یا گروه‌ها، گرایش‌ها و غیره، که همگی یکسان هستند - مسئله مبارزه بر علیه امپریالیسم، یا باخاطر مارکسیسم، یا باخاطر جنبش کارگری سوسیالیستی، نمی تواند مطرح باشد. فراکسیون چخیدزه [۵]، ناشه دیلو و گولوس ترودا [۶] در روسیه، و طرفداران کمیته سازماندهی در خارجه نمونه‌های چنین احزابی اند. کوچکترین دلیلی برای این تصور که این احزاب قبل از انقلاب اجتماعی محو خواهند شد وجود ندارد. برعکس، هر چقدر که انقلاب نزدیک تر شود، هر چقدر که قوی تر شعله ور گردد، و هر چه تحول و جهش آن در پروسه پیشرفت ناگهانی تر و سخت تر باشد، به همان اندازه نقش مبارزه جریان توده‌ای انقلابی بر علیه جریان خرده بورژوائی اپورتونیست در جنبش کارگری بیشتر خواهد بود. کائوتسکیسم یک گرایش مستقل نیست، زیرا که نه در میان توده و نه در میان قشر ممتازی که به سوی بورژوازی رفته، ریشه‌ای ندارد. اما خطر کائوتسکیسم در این واقعیت نهفته است که با استفاده از ایدئولوژی گذشته، می کوشد پرولتاریا را با «حزب کارگری بورژوائی» آشتی دهد، اتحاد پرولتاریا با آن حزب را حفظ کرده و در نتیجه حیثیت آن را بیشتر کند. توده‌ها دیگر دنبال سوسیال - شووینیستهای معترف نمی روند: برای لوید جورج در جلسه کارگران در انگلیس هو کشیده شد؛ هیندلمان حزب را ترک کرده است؛ رنادل ها و شیدمان ها، پوترسف ها و گوزدیوها توسط پلیس محافظت می شوند. دفاع غیرآشکار کائوتسکیستها از سوسیال - شووینیستها، خیلی بیشتر خطرناک است.

یکی از معمول ترین سفسطه‌های کائوتسکیسم، ارجاع به «توده‌ها» است. آنها می گویند، ما نمی خواهیم از توده‌ها و سازمانهای توده‌ای ببریم! ولی فقط فکر کنید که انگلس چگونه مسئله را مطرح نمود. در قرن نوزدهم «سازمانهای توده‌ای» اتحادیه‌های کارگری انگلیسی، در اردوگاه حزب کارگری بورژوائی قرار داشتند. مارکس و انگلس باخاطر چنین امری خود را با آن سازش ندادند؛ آنها دست به افشاء زدند. آنها فراموش نکردند که، اولاً، سازمانهای اتحادیه‌ای اقلیتی از پرولتاریا را مستقیماً دربر می گرفتند. آن زمان در انگلیس، بمانند امروز در آلمان، بیش از ۱/۵ پرولتاریا متشکل نبود. هیچ کس نمی تواند جداً تصور کند که می توان اکثریت پرولتاریا را تحت سرمایه داری متشکل کرد. ثانیاً - و این نکته اصلی است - مسئله بزرگی یک سازمان آنقدر مهم نیست که مسئله اهمیت عینی و حقیقی سیاست آن: اینکه آیا این سیاست نماینده و در خدمت توده‌ها است، یعنی آیا هدف آن رهایی توده‌ها از قید سرمایه داری است، و یا اینکه بیانگر منافع اقلیت، سازش اقلیت با سرمایه داری است؟ مورد دوم در رابطه با انگلیس در قرن نوزدهم صحت داشت، و امروز در مورد آلمان و غیره، صحت دارد.

انگلس مابین «حزب کارگری بورژوائی»، اتحادیه‌های کارگری قدیم - اقلیت ممتاز - و «پایین ترین توده‌ها»، [یعنی] اکثریت واقعی، تمایز قائل است، و به این دومی ها که با «حرمت بورژوائی» آلوده نشده‌اند استیناف می جوید. اینست جوهر تاکتیکهای مارکسیستی!

نوشته شده در اکتبر ۱۹۱۶

چاپ شده در سبورنیک سوسیال دمکراتا شماره ۲

دسامبر ۱۹۱۶

امضاء ن. لنین

توضیحات

- ۱- به منتخب مکاتبات مارکس و انگلس، مسکو، ۱۹۵۵ ص ۱۳۲ رجوع کنید.
- ۲- به منتخب مکاتبات مارکس و انگلس، مسکو، ۱۹۵۵ ص ۳-۴۲۲ رجوع کنید.
- ۳- به منتخب مکاتبات مارکس و انگلس، مسکو، ۱۹۵۵ ص ۴۹۱ رجوع کنید.
- ۴- به منتخب مکاتبات مارکس و انگلس، مسکو، ۱۹۵۵ ص ۱۹-۴۰۶ رجوع کنید.
- ۵- فراکسیون چخیدزه - گروه منشویکی در دوماي چهارم به رهبری ن.س. چخیدزه. رسماً یک سیاست سانتریستی را در جنگ جهانی دنبال می کرد، اما در حقیقت از سوسیال - شووینیستهای روسی پشتیبانی می کرد. در ۱۹۱۶ گروه از م.ی. اسکوبلف، ی.ن. تالیاکف، و.ی. خاستف، ن.س. چخیدزه و ا.ی. شخنکلی ترکیب یافته بود. لنین از سیاستهای اپورتونیستی آنان در چندین مقاله شامل «فراکسیون چخیدزه و نقش آن»، «آیا کمیته سازماندهی و گروه چخیدزه سیاستی از خودشان دارند؟» انتقاد می کند.
- ۶- ناشه دیلو (هدف ما) - یک ماهنامه منشویکی، سخنگوی اصلی انحلال طلبان و سوسیال - شووینیستهای روسی. در ۱۹۱۵ در پتروگراد بجای ناشا زاریا (طلوع ما) که در اکتبر ۱۹۱۴ تعطیل شده بود انتشار یافت. مقاله نویسان شامل ی. مایفسکی، پ.پ. ماسلف، ا.ن. پوترسف و ن. پروانین بودند. روی هم رفته شش شماره از آن چاپ شد.
- گولوس ترودا (صدای کار) - یک نشریه قانونی منشویکی که در سامارا در ۱۹۱۶ بعد از تعطیل شدن ناش گولوس (صدای ما) چاپ می شد. سه شماره از آن به چاپ رسید.

از «سخنرانی درباره انقلاب ۱۹۰۵»

اهمیت تاریخی ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ در بیداری توده‌های عظیم در راه کسب آگاهی سیاسی و مبارزه انقلابی آنهاست.

آقای پیوتر استرووه که در آنوقت رهبر لیبرالهای روسی و ناشر یک نشریه غیرقانونی بود که در خارجه بدون سانسور منتشر می شد، دو روز قبل از «یکشنبه خونین» نوشت «در روسیه هنوز مردم انقلابی وجود ندارند». این عقیده که یک کشور بی سواد و دهقانی می تواند انسانهای انقلابی به وجود آورد، به نظر این رهبر بسیار «تحصیل کرده» و مغرور و بینهایت احمق اصلاح طلبان بورژوا، بی معنی بود. اصلاح طلبان آن زمان - مانند اصلاح طلبان امروز - عمیقاً چنین معتقد شده بودند که یک انقلاب واقعی غیر ممکن است!

قبل از ۲۲ ژانویه (یا ۹ ژانویه به تقویم قدیم) ۱۹۰۵، حزب انقلابی روسیه مشتمل از گروه کوچکی از افرادی بود و اصلاح طلبان آن روزگار (درست به مانند اصلاح طلبان امروز) به مسخره ما را یک «فرقه» می خواندند. چند صد سازمان دهنده انقلابی، چند هزار عضو سازمانهای محلی، نیم دوجین روزنامه انقلابی که عمدتاً نه بیشتر از ماهی یکبار، با دشواریهای فوق العاده و به قیمت قربانیهای بسیار در خارج طبع و بطور قاچاق به داخل روسیه آورده می شدند - این چنین بودند احزاب انقلابی روسیه، و به ویژه حزب سوسیال دمکرات قبل از ۲۲

ژانویه ۱۹۰۵. این اوضاع، به اصلاح طلبان کوتاه بین و متکبر مجوزی رسمی برای ادعاهای آنها دایر بر اینکه هنوز در روسیه مردم انقلابی وجود ندارند، می داد. لکن در ظرف چند ماه، تصویر به کلی عوض شد. صدها سوسیال دمکرات انقلابی «ناگهان» به هزارها افزایش یافتند؛ این هزارها در بین ۲ تا ۳ میلیون کارگر رهبر شدند. مبارزه کارگران تولید هیجان کاملاً گسترده و غالباً جنبشهای انقلابی در میان توده‌های ۵۰ تا ۱۰۰ میلیونی دهقان کرد؛ جنبش دهقانی بازتاب خود را در ارتش داشت و منجر به قیام سربازان و برخوردهای مسلحانه بین یک بخش ارتش و بخش دیگر آن گردید. به این ترتیب یک کشور بزرگ با جمعیت ۱۳۰۰۰۰۰۰ نفر به انقلاب کشیده شد؛ بدین نحو روسیه ساکت به روسیه کارگران انقلابی و مردم انقلابی تبدیل شد.

می شود گفت که مطالعه این تغییر، و فهم اینکه چرا چنین چیزی ممکن بود، روشها و راههای آن، ضروری است.

عامل اصلی در این تغییر **اعتصاب توده‌ای** بود. ویژگی انقلاب روسیه اینست که از نظر محتوای اجتماعی این انقلاب یک انقلاب **بورژوا دمکراتیک** بود، اما در شیوه مبارزه‌اش یک انقلاب **پرولتری**. یک انقلاب بورژوا دمکراتیک بود، چون هدف بلافاصله آن، که با نیروهای خود آن امکان حصول مستقیم داشت، جمهوری دمکراتیک بود، کار هشت ساعته و مصادره املاک بزرگ اشراف – تمام مقاصدی که انقلاب بورژوائی فرانسه در ۱۷۹۲-۱۷۹۳ تقریباً به صورت کامل بدانها نائل شده بود.

در عین حال، انقلاب روسیه یک انقلاب پرولتری بود، نه فقط بدین جهت که پرولتاریا پیشروی عمده آن و پیشرو جنبش بود، بلکه نیز بدین سبب بود که مخصوصاً یک سلاح مبارزه پرولتری – اعتصاب – وسیله اصلی به حرکت درآوردن توده‌ها و ویژه ترین پدیده در حوادث تعیین کننده قیام موج مانند بود.

انقلاب روسیه، **اولین**، گرچه مطمئناً نه آخرین، انقلاب بزرگ در تاریخ بود که در آن اعتصاب سیاسی توده‌ای نقشی فوق العاده مهم بازی کرد. حتی می توان گفت که حوادث انقلابی روسیه و تسلسل اشکال سیاسی آنرا بدون مطالعه آمار **اعتصابات** برای روشن کردن **مبانی** این حوادث و تسلسل این اشکال نمی توان فهمید.

من به خوبی می دانم که آمار خشک به سختی مناسب یک سخنرانی هستند و محتمل است که برای یک شنونده کسل کننده باشد. با این وجود نمی توانم از نقل چند رقم برای آنکه شما بتوانید پایه عینی کل جنبش را درک کنید خودداری کنم. تعداد متوسط سالانه اعتصابات در طی دهسال پیش از انقلاب ۴۳۰۰۰ بود یعنی ۴۳۰۰۰ برای تمام دهه. در ژانویه ۱۹۰۵، اولین ماه انقلاب، ۴۴۰۰۰ بود. به کلام دیگر، تعداد اعتصابات در **یک ماه بیشتر** از تمام دهه قبل بود! در هیچ کشور سرمایه داری در جهان، حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری مانند انگلیس، ایالات متحده آمریکا یا آلمان، چیزی که با جنبش عظیم اعتصابی ۱۹۰۵ روسیه برابری کند وجود نداشته است. جمع کل اعتصابات ۲۸۰۰۰۰۰ بود، دو برابر تعداد کارگران کارخانه‌ها در کشور! این البته بدان معنی نیست که کارگران شهری کارخانه‌های روسیه تحصیل کرده تر بودند یا قویتر، یا بیشتر از برادران خود در اروپای غربی با مبارزه وفق یافته بودند. کاملاً عکس این است.

اما این نشان می دهد که انرژی خفته کارگران می تواند چقدر عظیم باشد. این نشان می دهد که در یک عصر انقلابی – اینرا بدون کوچکترین مبالغه‌ای، بر مبنای دقیق ترین داده‌های تاریخ روسیه می گویم – کارگران می توانند نیروی جنگی ای **صد برابر عظیم تر** از ادوار معمولی و صلح آمیز، تجهیز کنند. این نشان می دهد که تا ۱۹۰۵ نوع بشر هنوز نمی دانست که کارگران

چه نیروئی و توان عظیمی هستند و خواهند بود، با ظرفیت مبارزه برای اهداف واقعاً عظیم، نیروئی که به شیوه انقلابی پیکار می کند!

تاریخ انقلاب روسیه نشان می دهد که این قشر پیشرو، عالیتترین عناصر کارگران مزدبگیر بودند که با سمجیت بسیار زیاد و کاملاً از جان گذشته جنگیدند. هر چه کارخانه ها و کارگاهها بزرگتر بودند، اعتصابها سرسختانه تر می شدند، و با تواتر بیشتر در سال اتفاق می افتادند. هر چه شهر بزرگتر بود، نقشی که کارگران در مبارزه ایفاء می کردند مهم تر بود. سه شهر بزرگ، سن پترزبورگ، ریگا و ورشو، که بزرگترین شهرها بودند و دارای عناصر طبقه کارگر با بیشترین آگاهی طبقاتی بودند، تعداد اعتصاب کنندگان بی اندازه زیادی را در مقایسه با همه کارگران از هر شهر دیگری نشان می دهند، و البته بسیار بیشتر از نواحی روستائی.

در روسیه - و احتمالاً در سایر کشورهای سرمایه داری - کارگران فلزکار نماینده قشر پیشرو کارگران هستند. در این رابطه واقعیت آموزنده زیرین را تذکر می دهیم: با در نظر گرفتن تمام صنایع، تعداد افراد درگیر در اعتصابات ۱۶۰ درصد کارگران در استخدام بود، اما در صنایع فلزی، تعداد کارگران [درگیر در اعتصابات] ۳۲۰ درصد بود! تخمین زده اند که در اثر اعتصابات ۱۹۰۵ هر کارگر کارخانه روسی متوسط مزدی برابر ۱۰ روبل از دست داد - تقریباً ۲۶ فرانک به نرخ ارز قبل از جنگ - که این مبلغ را می بایست بخاطر مبارزه فدا می کردند. اما اگر کارگران فلزکار را در نظر بگیریم، درمی یابیم که مقدار از دست دادن مزد سه برابر بیشتر بود! عالیتترین عناصر طبقه کارگر در پیشاپیش قدم برداشتند، مردها را رهبری کردند، موجب بلند شدن خفتگان و تشویق ضعیفها شدند.

یک ویژگی مشخص شیوه ای بود که اعتصابات اقتصادی با اعتصابات سیاسی در طول انقلاب در هم بافته شده بودند. شکی وجود ندارد که فقط این ارتباط بسیار نزدیک دو شکل اعتصاب، به جنبش قدرت عظیمی داد. توده های وسیع استثمار شده را نمی شد به مبارزه انقلابی کشید مگر با دادن نمونه ها روزانه ای از اینکه چگونه کارگران مزدگیر در صنایع مختلف سرمایه داران را مجبور می کردند که به آنها بهبود فوری و مستقیم در شرایط کار را عرضه کنند. این مبارزه روحی تازه به توده های مردم روسیه دمید. فقط آنوقت بود که مردم اسیر بند سرفی، تنبل، پدر سالار، مذهبی و مطیع روسیه آدام پیر را بیرون انداختند؛ فقط در آنوقت بود که مردم روسیه تعلیم و تربیتی واقعاً دموکراتیک و واقعاً انقلابی یافتند.

وقتی که محترمین بورژوا و طنین اندازان غیر انتقادی آنان، اصلاح طلبان اجتماعی با فضل فروشی داد سخن درباره «تعلیم و تربیت» توده ها می دهند، معمولاً منظورشان چیزی چون مدیر مدرسه ای، ملانقطی، و چیز نیست که باعث فساد اخلاق توده ها می گردد و پیش فرضهای بورژوائی بدانها القا می کند.

تعلیم و تربیت واقعی توده ها هیچگاه نمی تواند از مبارزه مستقل سیاسی و بخصوص انقلابی آنها جدا گردد. تنها مبارزه است که طبقات استثمار شده را تربیت می کند. تنها در طول مبارزه است که توده ها به عظمت قدرت خود پی می برند، مبارزه افق دید آنها را وسیع می کند، کارآمدی آنها را زیاده تر، فکر آنها را روشن و اراده آنان را مستحکم می کند. بدین سبب است که حتی مرتجعین مجبور شدند که بپذیرند در سال ۱۹۰۵، سال مبارزه، «سال دیوانه»، مسلماً روسیه پدرسالاری را به خاک سپرد.

اجازه دهید که رابطه بین کارگران فلزکار و نساجی را در جریان مبارزات اعتصابی ۱۹۰۵ با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهیم. کارگران فلزکار، مزدشان بهتر است، و دارای بیشترین آگاهی طبقاتی و بهترین تعلیم و تربیت هستند. کارگران نساجی که در ۱۹۰۵ دو برابر و نیم کارگران فلزکار بودند، عقب مانده ترین و دارای بدترین دستمزدها در بین کارگران روسی

هستند، و در بسیاری از موارد هنوز ارتباط خود را قاطعانه با خویشان دهقان خود در روستا قطع نکرده‌اند. این ما را به وضع بسیار مهمی رهنمون می‌شود. در سراسر سال ۱۹۰۵، در اعتصابات کارگران فلزکار اعتصابات سیاسی بر اعتصابات اقتصادی برتری می‌یابند، گرچه این برتری در اواخر سال بسیار بیشتر از اوایل سال بود. در بین کارگران پارچه باف، از طرف دیگر، شاهد برتری مطلق اعتصابات اقتصادی در ابتدای سال ۱۹۰۵ هستیم، و فقط در پایان سال است که برتری برای اعتصابات سیاسی را می‌بینیم. از اینجا با وضوح کامل نتیجه می‌شود که مبارزه اقتصادی، مبارزه برای بهبود مستقیم و فوری شرایط، به تنهایی قادر است که عقب افتاده ترین قشر توده‌های استثمار شده را بسیج کند، و بدانها تعلیم و تربیتی واقعی بدهد و در طی دوره انقلابی آنها را در طول چند ماه تبدیل به لشکری از رزمندگان سیاسی کند.

البته برای اینکه چنین چیزی اتفاق افتد، برای قشر پیشرو کارگران لازم بود که مبارزه طبقاتی را چون مبارزه‌ای به نفع یک قشر کوچک بالایی در نظر نگیرند - مفهومی که همه اصلاح طلبان مکرراً سعی در القاء آن دارند - بلکه کارگران چون پیشرو واقعی اکثریت استثمار شدگان پیش قدم شوند و آن اکثریت را به مبارزه کشانند، همانگونه که در مورد روسیه در ۱۹۰۵ انجام شد، و چنانکه در مورد انقلاب کارگری در شرف وقوع اروپا باید باشد و خواهد بود.

نوشته شده به آلمانی

قبل از ۹ (۲۲) ژانویه ۱۹۱۷

امضاء : ن. لنین

طبع برای اولین بار در پرآودا شماره ۱۸

۲۲ ژانویه ۱۹۲۵

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۳

قطعه نامه درباره اقداماتی برای مقابله کردن با بی نظمی اقتصادی (۱)

۱- از هم گسیختگی کامل اقتصادی روسیه اکنون به حدی رسیده است که فاجعه غیر قابل اجتناب است، فاجعه‌ای با چنان ابعاد اسفناک که تعدادی از صنایع اساسی را راکد خواهد کرد، کشاورزان را از تنظیم کشاورزی به میزان لازم بازخواهد داشت، عبور و مرور راه آهن مختل می‌شود و نتیجتاً تحویل غله به جمعیت مشغول در صنایع و شهرها، که شامل میلیون‌ها انسان می‌شود متوقف خواهد شد. علاوه بر این، سقوط هم اکنون شروع گشته است و بر صنایع مختلف تأثیر گذاشته است. فقط با بیشترین کوشش تمام نیروهای ملت و پذیرفتن تعدادی اقدام فوری انقلابی، هم در نواحی محلی و هم در مرکز حکومت می‌توان با این بلای ناگهانی بطور مؤثری مقابله کرد.

۲- این فاجعه را نه با شیوه‌های بوروکراتیک، یعنی با تأسیس مؤسساتی که در آنها سرمایه داران و مقامات اداری تسلط دارند می‌توان دفع کرد، و نه با حفظ سودهای سرمایه داران، و حفظ سلطه مطلق آنها در صنایع، تفوق و تسلط آنها بر سرمایه مالی و رموز آنها در معاملات

- بانکی، تجارتی و صنعتی. چنین چیزی به دفعات با تأثیرات جزئی بحرانها آنطور که در تعدادی از صنایع آشکار شده است ثابت گشته.
- ۳- تنها راه رفع فاجعه استقرار کنترل مؤثر کارگران بر تولید و توزیع کالاها است. به منظور چنین کنترلی اول از همه لازم است که کارگران اکثریتی نه کمتر از سه چهارم تمام آراء را در تمام مؤسسات حیاتی داشته باشند و اینکه صاحبان آن مؤسسات که از کار خود کناره نگرفته‌اند و مهندسين باید که بدون قصور مورد استفاده قرار گیرند. دوم اینکه کمیته‌های کارخانه‌ها، شوراهای مرکزی و ناحیه‌ای، و اتحادیه‌های کارگری باید حق آنرا داشته باشند که در این کنترل شرکت کنند، تمام دفاتر تجاری و بانکی حاضر برای بازرسی آنها باشند، و مدیریت باید تمام اطلاعات لازم را در اختیار آنها بگذارد، سوم آنکه حق مشابه این باید به نمایندگان تمام احزاب عمدهٔ دموکرات و سوسیالیست داده شود.
- ۴- کنترل کارگران که هم اکنون سرمایه داران آنرا در تعدادی موارد مورد نزاع پذیرفته‌اند، باید به وسیلهٔ اقداماتی که در آنها به خوبی تمام جوانب امر در نظر گرفته شده است، به تدریج ولی بدون هیچگونه تأخیری بکار گرفته شوند و به صورت نظم کامل تولید و توزیع کالاها به وسیلهٔ کارگران توسعه یابند.
- ۵- کنترل کارگران همچنین باید به تمام عملیات مالی و بانکی به قصد کشف وضع مالی واقعی امور بسط داده شود، در چنین کنترلی باید شوراهای و دوائر مختلف بانک، سندیکا و سایر کارمندان که باید بی درنگ سازمان یابند، شرکت کنند.
- ۶- برای نجات کشور از فاجعه، کارگران و کشاورزان باید اول از همه با اطمینان مثبت و مطلق ملهم شوند و با عمل و نه حرف قانع گردند که مقامات حکومتی چه محلی و چه در مرکز در تسلیم قسمت اعظم سودها، درآمدها و اموال، مدیریتهای بانکی، مالی، تجاری و صنعتی بزرگ اقتصاد سرمایه داری به مردم، تردید نخواهند کرد. جز با انجام این اقدام، خواستن یا انتظار اقدامات واقعاً انقلابی یا کوشش واقعاً انقلابی از طرف کارگران و کشاورزان داشتن، غیرممکن است.
- ۷- طبق نظریهٔ سقوط کل نظام مالی و پولی و عدم امکان احیاء اعتبار آن در حالیکه جنگ ادامه دارد، هدف تشکیلات دولت، باید در مقیاسی وسیع، ناحیه‌ای و نتیجتاً در سراسر کشور داد و ستد وسایل کشاورزی، پوشاک و سایر کالاها، در مقابل غلات و سایر محصولات کشاورزی باشد. خدمات انجمنهای تعاونی روستائی و شهری باید وسیعاً مورد استفاده قرار گیرد.
- ۸- وقتی که این اقدامات به اجراء گذاشته شده باشند، ممکن و لازم خواهد بود که کار اجباری عمومی به مرحلهٔ اجراء گذاشته شود. این اقدام به نوبهٔ خود، استقرار یک لشکر کارگران را ایجاب خواهد کرد که در آن کارگران باید بدون دستمزد پس از ۸ ساعت کار روزانهٔ عادی خود خدمت کنند! این اقدام باید با ارائهٔ یک لشکر از کل ملت که در آن مزد کارگران و سایر استخدام شدگان به وسیلهٔ سرمایه داران پرداخت می شود تعقیب گردد. فقط چنین لشکر کارگران و لشکر مردم که از آن رشد خواهد کرد می تواند و باید کار اجباری عمومی را ارائه کند، نه با وسایل بوروکراتیک و به نفع سرمایه داران بلکه برای نجات کشور از فاجعه‌ای غریب الوقوع. فقط چنین لشکری می تواند و باید که نظم و ترتیب انقلابی واقعی را ارائه کند و همهٔ مردم را وادار دارد که کوششی عظیم و لازم برای دفع فاجعه بکنند. تنها کار اجباری همگانی قادر است حداکثر صرفه جوئی را در صرف نیروی کار تأمین کند.
- ۹- در بین اقداماتی که هدفشان نجات کشور از فاجعه است، یکی از مهم ترین وظایف مشغول نمودن نیروی کار بزرگی در تولید زغال سنگ و مواد خام، و کار در خدمات حمل و نقل است.

تغییر کار تدریجی کارگران مشغول در تولید اسلحه به تولید کالاهای لازم برای اعاده اعتبار اقتصادی کشور کمتر از آن مهم نیست.

۱۰- مورد اجراء گذاشتن منظم و مؤثر این اقدامات فقط در صورتی ممکن است که تمام قدرت دولت به کارگران و نیمه کارگران تفویض شده باشد.

سوتسیال دمکرات شماره ۶۴
۲۵ مه (۷ ژوئن) ۱۹۱۷
مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴

توضیحات

۱- این قطعنامه قسمتی از تصمیمات کنفرانس سراسری هفتم (آوریل) ح.ک.س.د.ر. (بلشویک) منعقد در پتروگراد در تاریخ ۲۹-۲۴ آوریل (۱۲-۷ مه) ۱۹۱۷ است.

نیاز به یک اتحادیه کارگران کشاورزی در روسیه

مقاله اول

یک مسئله بسیار مهم است که کنفرانس سرتاسری اتحادیه‌های کارگری روسیه که اکنون در پتروگراد اجلاسیه دارد (۱) باید در مد نظر بگیرد. این مسئله بنیادگذاری یک اتحادیه سراسری کارگران کشاورزی روسیه است.

تمام طبقات در روسیه سازمان می‌یابند. فقط طبقه‌ای که استثمار شده‌ترین و فقیرترین، پراکنده‌ترین و ستمدیده‌ترین طبقه است - طبقه کارگران کشاورزی مزدبگیر روسیه - به نظر می‌رسد که فراموش شده باشد. در بعضی نواحی مرزی غیرروسی، مانند ناحیه لتونی، بعضی سازمانهای کارگران مزدی کشاورزی وجود دارند. کارگران روستائی در اکثریت وسیعی از روسیه بزرگ و گوبرنیای اوکرائین هیچ سازمان طبقاتی ای ندارند.

این وظیفه مسلم و قطعی پیشگامان کارگران روسیه، اتحادیه‌های کارگران صنعتی است که به کمک برادران خود، کارگران روستائی بیابند. دشواریهایی که در کار سازمان دادن کارگران روستائی وجود دارد آشکارا همانگونه که تجربه سایر ممالک سرمایه داری تأکید کرده است، عظیم است.

چنین چیزی هر چه بیشتر لازم می‌سازد که آزادی سیاسی در روسیه حتی الامکان با سرعت و شدت هر چه بیشتر بکار گرفته شود و فوراً یک اتحادیه کارگران کشاورزی در سطح کشور بنیادگذاری شود. اینکار می‌تواند و باید به وسیله کنفرانس اتحادیه کارگری انجام شود. نمایندگان با تجربه‌ترین، پیشرفته‌ترین و دارای بیشترین آگاهی طبقاتی طبقه کارگر که در این کنفرانس گردآمده‌اند، می‌توانند و باید که پیامی خطاب به کارگران روستائی صادر کنند و آنها را تشویق نمایند که به ایشان، به صف کارگران مستقلاً سازمان یافته، به صف اتحادیه‌های آنان بپیوندند. این کارگران مزدی کارخانه‌ها هستند که باید قدم اول را بردارند و هسته‌های اتحادیه کارگری،

گروهها و شعباتی را که در سراسر روسیه پراکنده‌اند بکار برند تا کارگران روستاها را به عمل مستقل و شرکت فعال در مبارزه برای بهبود وضع خود و حمایت از منافع طبقه خود وادارند. در حال حاضر ممکن است به نظر عده‌ای و حتی به نظر عده بسیاری چنین برسد که با سازمان یافتن دهقانان در سراسر روسیه در حال حاضر، و مطرح کردن درخواست الغای مالکیت خصوصی زمین و تصرف زمین «به تساوی» از سوی آنها، این زمان مناسب برای ایجاد اتحادیه کارگران روستائی نباشد.

کاملاً برعکس است. این دقیقاً زمانی است که چنین کاری در آن مناسب و ضروری است. آنها که نقطه نظر طبقاتی پرولتاریا را دارند، نمی‌توانند به صحت پیشنهادی که به ابتکار بلشویکها در کنگره استکهلم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در ۱۹۰۶ مطرح شد و منشویکها نیز آنرا پذیرفتند، هیچ شکی داشته باشند. پیشنهادی که از آن هنگام بخشی از برنامه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه بوده است. پیشنهاد می‌گوید که:

«حزب باید در تمام پیش آمدها، و با در نظر گرفتن اصلاحات کشاورزی، وضع هر چه که باشد، اولین وظیفه خود را در این بداند که با ثبات قدم برای سازمان مستقل طبقه کارگر روستائی بکوشد، و برای آنها تضاد آشتی ناپذیر بین منافع آنها و منافع کشاورز بورژوا را تشریح کند، و علیه توهمات راجع به تصاحب قطعات کوچک زمین به آنان هشدار دهد و خاطرنشان سازد که تا وقتی که تولید کالائی وجود دارد اینکار هیچگاه نمی‌تواند جلوی فقر توده‌های دهقان را بگیرد، و بالاخره خاطرنشان سازد که یک انقلاب کامل سوسیالیستی به عنوان تنها وسیله فزاینده فقر و استثمار، ضروری است.»

هر کارگر دارای آگاهی طبقاتی، هر عضو اتحادیه، قبول دارد که این پیشنهادات صحیح هستند و باید به وسیله اتحادیه‌های کارگری به اجراء گذاشته شوند، زیرا که این مسئله سازمان مستقل طبقاتی کارگران روستائی است.

ما امیدواریم که در این موقعیت انقلابی، وقتی که لزوم بیان عقاید خود، طرح خط مشی خود، دیدن این مطلب که زندگی بدون کارگرانی که خود مستقلاً در مورد مسائل کارگری تصمیم بگیرند، از نو شکل نخواهد گرفت، خود را در میان مردم کارکن بطور اعم و کارگران بطور اخص نشان می‌دهد، اتحادیه‌های صنفی خود را محدود به منافع محدود صنف نخواهند کرد و برادران ضعیف خود، کارگران روستائی را به دست فراموشی نخواهند سپرد، بلکه تمام انرژی خود را بکار خواهند گرفت تا آنها را کمک کنند تا اتحادیه کارگران روستائی روسیه را بنا نهند. در مقاله بعد سعی خواهیم کرد که رؤس مطالب بعضی قدمهای ویژه‌ای که در این جهت باید برداشته شود را برشماریم.

مقاله دوم

در مقاله پیشین به اهمیت اساسی یک اتحادیه کارگران روستائی در روسیه پرداختیم. در اینجا به بعضی از جنبه‌های عملی مسئله خواهیم پرداخت.

اتحادیه کارگران روستائی روسیه باید تمام آنهایی را که تمام وقت یا حتی بطور نیمه وقت به عنوان کارگر در کارهای کشاورزی مشغول هستند دربر گیرد.

تجربه نشان خواهد داد که آیا لازمست که این اتحادیه‌ها را به اتحادیه‌های کارگران کشاورزی که کاملاً اشتغال بکار کشاورزی دارند و آنها که بطور نیمه وقت مشغول این کار هستند تقسیم کرد یا نه. در هر صورت این مطلب اصلی نیست. مطلب عمده آنست که منافع طبقاتی اساسی

همه آنها که نیروی کار خود را می فروشند یکی است و اتحاد همه آنها که حداقل بخشی از معاش خود را با اجیر شدن خودشان به دست می آورند مطلقاً ضروری است.

کارگران مزدبگیر در شهرها و کارخانه‌ها، با هزارها و میلیون‌ها بند با کارگران مزدبگیر در روستاها پیوسته‌اند. دعوتی که از طرف کارگران شهرها و کارخانه‌ها انجام شود، با بی اعتنائی کارگران روستائی برخورد نخواهد کرد. اما ارسال این دعوت تنها کار لازم نیست. کارگران شهری تجارب، شناخت، وسائل و نیروی بیشتری دارند. قسمتی از نیروی آنها باید مستقیماً بکار رود تا به کارگران کشاورزی کمک کند تا روی پای خود بایستند.

همه کارگران سازمان یافته باید یک روز مزد خود را برای تشویق و تقویت وحدت مابین کارگران شهری و روستائی بدهند. باشد که بخشی از این مبلغ تماماً بمثابة کمکی از طرف کارگران شهری برای وحدت طبقاتی کارگران روستائی بکار رود. باشد که این سرمایه برای تأمین مخارج یک سری اعلامیه‌های توده‌ای، انتشار یک روزنامه کارگران روستائی – حداقل برای شروع یک هفته نامه – و فرستادن حداقل چند مبلغ و سازمان دهنده به روستاها برای برپا کردن فوری اتحادیه‌های کارگران کشاورزی در نواحی مختلف بکار رود.

تنها تجاربی که به وسیله خود آن اتحادیه‌ها به دست آمده باشد به یافتن روش صحیح توسعه این کار کمک خواهد کرد. هر اتحادیه باید اول از همه بکوشد تا وضع آنهایی را که نیروی کار خود را برای اشتغالات کشاورزی می فروشند بهبود دهد و مزد بیشتر، شرایط بهتر مسکن، تغذیه بهتر و غیره برای آنها تأمین کند.

باید مصممانه ترین مبارزه علیه این عقیده که با الغای آبی مالکیت خصوصی زمین می توان به هر دهقان و هر کارگر «زمین داد» و بدین ترتیب بنیاد کار مزدوری در کشاورزی را تضعیف کرد، انجام شود. این عقیده بی اساس است و به علاوه بسیار زیانبخش. الغای مالکیت خصوصی زمین اصلاحی عظیم و بدون تردید پیشرو است که بدون شک منافع توسعه اقتصادی و منافع طبقه کارگر را تأمین می کند، اصلاحی که هر کارگر مزدبگیری تا آخرین مرحله از آن پشتیبانی می کند ولی به هیچ رو کار مزدوری را از بین نخواهد برد.

نمی توان زمین را خورد. بدون چارپا، وسائل، بذر، ذخیره محصول یا پول نمی توان کشاورزی کرد. تکیه بر «وعده‌های» هر کسی – که به کارگران مزدور در روستا وعده «کمک» و تهیه چارپا، وسائل و غیره می دهد – بدترین خطاها و ساده لوحی ای نابخشودنی است.

نخستین قانون و اولین امر هر جنبش اتحادیه کارگری این است که نباید به «دولت» تکیه کند، بلکه باید متکی به قدرت طبقه خود باشد. دولت سازمان طبقه حاکم است.

به وعده‌ها اتکاء نکنید. فقط متکی به قدرت اتحاد طبقاتی خود و آگاهی سیاسی طبقه خود باشید!

بدین علت است که این باید وظیفه فوری اتحادیه کارگران روستائی گردد که نه تنها برای شرایط بهتر برای کارگران بطور اعم بجنگد بلکه بطور اخص از منافع آنها به منزله یک طبقه در جریان اصلاحات ارضی آتی دفاع کند.

بسیاری از دهقانان و سوسیالیستهای انقلابی بر این عقیده‌اند که «نیروی کار باید در اختیار کمیته‌های ولوست قرار گیرد». طبقه کارگران کشاورز نقطه نظر مخالف این را دارند و خواستار آنند که کمیته‌های ولوست در اختیار نیروی کار قرار گیرند! کاملاً روشن است که موضع ارباب و کارگر به چه نحوی است.

«زمین برای تمام مردم» این صحیح است. اما مردم به طبقات تقسیم شده‌اند. این حقیقت را که بورژوازی عمداً مخفی می کند و خرده بورژوازی همیشه فراموش می کند، هر کارگری می داند، می بیند، حس می کند و تجربه می کند.

وقتی که یک مرد تنها و فقیر درمانده است، هیچ «دولتی» به کارگر مزدور کشاورزی یا کارگر کمکی کشاورزی، کارگر روزمزد، دهقان فقیر و نیمه کارگران، کمک نخواهد کرد اگر او به فکر خودش نباشد. نخستین قدم در این راه سازمان مستقل طبقاتی کارگران روستائی است.

ما امیدواریم که کنفرانس سراسری اتحادیه‌های کارگری روسیه این وظیفه را با انرژی هر چه بیشتر بر عهده بگیرد، تمام مردم روسیه را به این کار دعوت کند، و دست مقتدر پیشرو سازمان یافته طبقه کارگر را برای کمک به کارگران روستائی بلند کند.

پراودا شماره ۹۰ و ۹۱

۷ ژوئیه (۲۴ ژوئن) و ۸ ژوئیه (۲۵ ژوئن) ۱۹۱۷

امضاء : ن. لنین

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵

توضیحات

۱- کنفرانس سراسری اتحادیه‌های کارگری روسیه در پتروگراد بین ۲۱ تا ۲۸ ژوئن (۴ تا ۱۱ ژوئیه) ۱۹۱۷ برگزار شد. ۲۱۱ نماینده در آن شرکت داشتند، ۷۳ نفر بلشویک بودند و بقیه منشویک، اس آر، بوندیست یا غیرحزبی بودند. در بین مسائل در دستور جلسه جنبش اتحادیه کارگری و مبارزه اقتصادی بودند. بلشویکها در همه مسائل مهم قطعنامه‌ها یا متمم‌هایی را پیشنهاد کردند. کنفرانس با اکثریت ضعیفی پیشنهادات منشویکهای دفاع طلب را تصویب کرد. کنفرانس شورای موقت مرکزی اتحادیه‌ها را انتخاب کرد.